LIBRARY OF COLUMBIA UNIVERSITY
Presented
by
David Eugene Smith

Columbia University
in the City of New York
THE LIBRARIES

DAVID EUGENE SMITH
COLLECTION
Ms. Or. 26

(26)

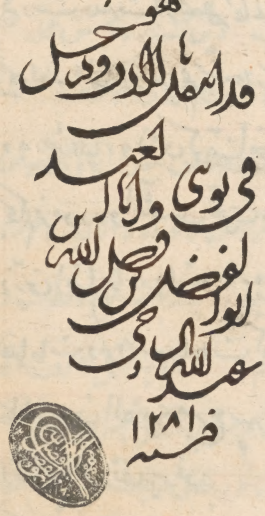
٧٩٢١٤

NO-42

This volume contains two books

This book is the same as no. 41
This is written by Said Mohamad Taghi
in 1244 A.H. (107 years old)
The second book is in Astronomy

9T



(Made in Persia)



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثناي لاريب وريا قادريراسزاست كه كلك صفت او اوراق افلاكرا
برمقتضاي انا زينا السماء الدنيا بزينة الكواكب بارقام ثوابت و دراري
سياره مرقوم ومصور ساخت وشكر وسپاس بيحد وقياس حكيمي را رواست
كه دست قدرت او صفحه عالم خاكرا بموجب والارض فرشناها فنعم الماهدون
بجواد ليالي وعلايم اشجار رنجلي ومزين گردانيد متبدي كه بسبب تركيب نمود
وبدرصه علياء ولقد كرمنا بني آدم رسانيد وبجهة مقاصد اهم ومصالح بني آدم
بحكم فرموده والشمس تجري لمستقر لها ذلك تقدير العزيز العليم كوي
زرين افتابرا درجات نهار ويت ورخصت صعود وهبوط فرمود بجهة برآمد
عبادات ومراسم طاعات كقوله تعالى والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون القديم
سرع سپهر اولين را درقطع منازل وطي مراحل ازدياد و
انتقاص نور تقدير نمود بيت فلك رقعه كلك تقدير اوست : زمين نقطه
ملك تسخير اوست بيت بهستي او برگ ده آفات لب : سفيدي روز وسياهي
شب : تحيرت فيوصف الائه وقصرت في شكر نعمائه وصلوة نامياب و
تحف تحيات زاكيات بقدر ادوار فلك دوار ونجوم وكواكب ثوابت و

محلي

سيار

سپار هديه روح منور و قالب معطر سلطان سرير رسالت و صاحب قران جهان
جلالت قطب معدل مير دايرهٔ شريعت و ثبوت نقطه محاذات خط استواي
عالم حقيقت و طريقت ماه فلك مستقيم كرم وجود مهر سپهر ظهور نور وجود
آفتاب روشن تاب والضحي نجم انجم افروز و النجم اذا هوى سامر سپهر سماء
الذي اسرى محرم حرم فكان قاب قوسين او ادنى بيت اخوانه كه شد فلك غلامش
ار بسش عرش كشت نامش ٭ انحرم سرد والجلالي ٭ خورشيد سپهر لايزالي ٭ مهري
كه بنور سايه او را ٭ عرشست كمينه پايه او را ٭ بر فرق نهم فلك قدم زد ٭ بر دردهٔ
لامكان علم زد ٭ والشمس كمايني ز رويش ٭ والليل كنايتي ز مويش ٭ مقصود
زمين و زمان اوست ٭ پيغمبر آخر الزمان اوست ٭ دين كشته ز دولتش مخلد ختم
همه انبيا محمد ٭ صلى الله عليه و آله الاتقيا سيما كاشف مضمون لو كشف الغطا
و صاحب مدلول انا مدينة العلم و علي بابها و المنصوص بنص انا و المخصوص
بحديث مني بمنزلة هرون من موسى اعني علي المرتضى و اولاده الاتقيا و عترته
الابرار التي اذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهيرا بعد بر ارباب فهم و فطرت و
اصحاب ذكا و فطنت محجوب و مستور نماند كه علم بيت كه هر اينه مشتمل بر معرفت اوضاع
اجرام علوي و محتويست بر حقيقت احوال اجسام سفلي از جملهٔ اشرف علوم حقيقيه
و اكمل صنايع حكميه است و عالم اين علم شريف و ناظر اين فن لطيف در زمرهٔ الذين
يذكرون الله قياما و قعودا و على جنوبهم و يتفكرون في خلق السموات و الارض
داخل و لاحق لهذا اكثر علماي نامدار و اغلب فضلاي عاليمقدار اين صنعت
رفيع المنزلة را بر گاه معارج سموات علا و منهاج مدارك اوعوالي الله فيما

تعریف و توصیف فرموده اند و در این باب تصنیفات و تالیفات بر داشته بنا
برمتابعت انجماعت بذر کوار این بندهٔ فاکر و ذرّهٔ بیمقدار المحتاج الی رحمة الله
الابدی مظفر منجم جنابدی با قلت بضاعت و عدم استطاعت از کتب و رسائل
اکابر و افاضل این فن مخطوط و بهره مند بود تا در خلال احوال بمطالعه رسالهٔ
باب در معرفت تقویم تام که مرقوم قلم افضل المتاخرین و اکمل المتبحرین قدوه افاضل
العلماء و صفوه اماثل الاتقیاء مولانا نظام الدین عبد العلی برجندی گردیده
بود مشرف گشت و چون از غایت اختصار و نهایت اقتصار غرر فواید و درر فواید آن
در کسوهٔ رمز و ایما در نظر ارباب معنی جلوهٔ ظهور مینمود بخاطر فاتر خطور میکرد که بجهة تفصیل
مجملات و تلخیص مفصلات ابواب الشرجی هم بزبان فارسی تنظیم و ترتیب نماید که
منتهی و مبتدی از فواید مضامین آن مستفید و مستفیض گردانند تا انکه در این اوان
باوجود تراکم علایق و تلاطم عوایق و تسلط هموم و استیلای غموم تائیدالهی معین این
عطیت مقترن شده مقاصد این کتاب بروجه مسطور و طریق مزبور سر انجام یافت
در اکثر الفاظ مصطلحه انچه محتاج بشرح بود پیش از شروع در مقصود مرتکب تعریف آنشده
و از مباحث هیات و سایر فنون نیز انچه بر مقام منوط و مربوط بود ایراد آن لازم
داشت و انچه موقوف بر اهل هندسه و حرکات بود بحواله کتب اصول کرده
از تطویل و اطناب اجتناب نموده موشح بالقاب همایون و دعاء دولت روز
افزون مجاب بارگاه عرش اشتباه مهد سپهر خلافت و شهریاری ماه برج سلطنت
و کامگاری خسرو ممالک عرب و عجم نایب جنة آسد و العالم حامی بلاد اهل اسلام
و الایمان ماحی آثار الظلم و الطغیان واضع میزان العدل و الانصاف قامع بنیان

المیل

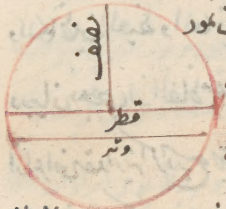
المیل والاعتسات مالک الملوک المشارق والمغارب خادم اساس الحوائج والنوائب
وناصر الشریعة القویمة المصطفویه سالک الطریقة المرتضویه بیت شاهی
کاسمان فروخورشید منظرست ❊ دربیشه جلالت وصولت غضنفراست ❊ ازهیبتش کم
نایب صور قیامتست ❊ وزلشکرش که ثانی سد سکندراست ❊ هم اضطراب و
غلغله درهفت طارم است ❊ هم انقلاب وزلزله درهفتکشوراست ❊ عباس پادشاه
که درشرع درکرم ❊ هم مصطفی بهایت هم مرتضی فرست ❊ خلد الله ملکه وسلطانه
وافاض علی العالمین برده واحسانه مادام الافلاک التسعة الدواره والنجوم السبعة
السیاره اللهم ارفع اعلام دولته کالشمس فی وسط النهار وامدد اظلال معدلته علی
مفارق الصغار والکبار بالنبی والله الاطیار ملتمس و مامول ازاهالی وموالی خصوصا
میبی که بزیور علم وحلیه فضل ارسته و بپرسنه ملازم رکاب همایون انذاکر بهبودی وخطائی
که ازلوازم رقم ذات انسانیت مطلق کردند بدیل عفو ملبوس ومستور دارند تادر دایره
والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس داخل کردند فمن عفی واصلح فاجره علی الله
دربیان بعضی از الفاظ مصطلحه که قبل ازشروع درشرح مجلی الیه ثبت نابل شاره حسیه بود
از اعراض مقداریه اگر درسمت جهته ازجهات وبالجمله نوع ازانواع منقسم نشود انرا نقطه خوانند واگر
منقسم شود لیکن بین درین جهته یعنی درطول فقط انرا خط خوانند ونهایت خط
اگر متناهی الوضع بود بنقطه باشد واگر درجهتین قبول قسمت کند یعنی درطول وعرض
فقط انرا سطح بسیط خوانند ونهایت سطح متناهی الوضع بخط تواند بود وهم بنقطه واگر
درسه جهته که طول وعرض وعمق باشد ممکن الانقسام بود انرا جسم تعلیمی خوانند ونهایت ان
بهریک ازنقطه وخط وسطح تواند بود وخط دوقسم بود مستقیم ومنحنی مستقیم ان بود طرفاو

قیامت ص

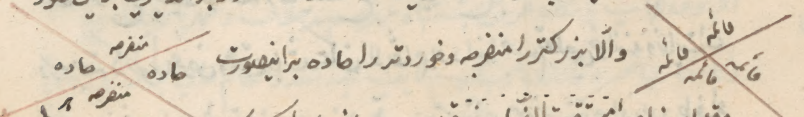
مخارج الحروف ص

الانقسام

سائر ما عداي او شود در هر كاه واقع باشد در امتداد او شعاع بعد يا انكه اقصر خطي باشد ميانه
دو نقطه معينه و در مركتب مبسوط ديكر تعريفات كرده اند و منحني ان بود كه معرف بهيچ
يك از تعريفات نشود و چون خط اطلاق كنند و نكويند كه مستقيم يا منحني مراد خط
مستقيم باشد و سطح نيز مستوي بود يا غير مستوي مستوي ان بود كه امتداد خطوط
مستقيمه در جهة طول و عرض السطح ممكن و ميسر باشد يا انكه خط مستقيم واصل ميانه هر دو
نقطه مفروضه بر السطح از ان سطح بهيچ وجه بيرون نيفتد و چون سطح مستوي محاط باشد
خط منحني را بشرط انكه نقطه دران سطح تعيين نمايند كه جميع خطوط واصله ميان ان نقطه
و انحيط متساوي بود السطح را لحقيقه و انخط احاذا دايره خوانند و قومي عكس اين كفته اند
و بعضي از محققين محاكمه كرده اند تصديق هر دو قول نموده اند و ان نقطه معينه را مركز
كويند و هريك از ان خطوط واصله را نصف قطر دايره و هر خط مستقيم كه دايره را منقسم
بدو قسم كند انرا وتر خوانند و پاره اي كه از محيط جدا كند قوس و اكر انخط بمركز كذرد
انرا قطر نيز خوانند و تصور اين مذكورات از اين شكل توان نمود

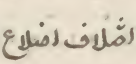


بجهة ضبط حركات و مقادير ابعاد هر دايره را بسيصد و شصت
جزء متساوي تقسيم كنند و قطر انرا بصد و بيست و هريك
جزء را درجه كويند و انجدائي كه از احاطه دو خط بسطح پيدا شود انرا زاويه منحني خوانند
پس اكر ان دو خط بدو جهي باشند كه بعد از اخراج هريك چهار زاويه متساوي حادث
كردد انرا زاويه قائمه خوانند و هريك از ان دو خط را عمود بر انديكري بر اين صورت

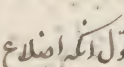


والا بزركتر را منفرجه و خوردتر را حاده بر اين صورت
مقدار زاويه مستقيمة الضلعين قوسي بود از دايره كه مركز انراس زاويه باشد و وسط

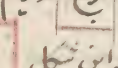
کہ محاط یکخط یا زیادہ باشد انرا سطح مستکل خوانند پس اگر محاط سہ خط باشد انرا مثلث خوانند


مثلث

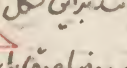
برانصورت واین باعتبار تساوی و اختلاف اضلاع سہ قسم بود متساوی الاضلاع و متساوی الساقین و مختلف الاضلاع خوانند و اگر محاط چہار خط باشد انرا ذوات اربعہ اضلاع خوانند و اینقسم پنج قسم بود اوّل انکہ اضلاع او متساوی و زوایای او قائمہ باشد انرا مربع خوانند برین شکل


مربع

دوّم انکہ باین تساوی زوایا اضلاع متساوی نباشد انرا مستطیل خوانند برین شکل


مستطیل

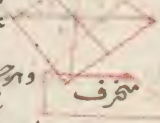
سیم انکہ تساوی اضلاع زوایا قائمہ نباشد انرا معین خوانند برین شکل


معین

چہارم انکہ نہ اضلاع متساوی بود و نہ زوایا قائمہ لیکن ہر دو ضلع مقابل او برابر باشد انرا شبہ معین خوانند برین شکل


شبہ معین

پنجم انکہ برخلاف اقسام چہارگانہ باشد انرا منحرف خوانند برین شکل


منحرف

و ہر جسم کہ محاط یکطح یا زیادہ بود انرا جسم مکل خوانند پس اگر یک سطح محیط باشد چنانکہ در اندرون ان نقطہ فرض توان کرد کہ خطوط مستقیمہ واصلہ میان نقطہ و انسطح متساوی المقدار بود آن جسم را کرہ و ان سطح را محیط کرہ و سطح مستدیر نیز خوانند و ان نقطہ را مرکز و ہر یک از ان خطوط را نصف قطر کرہ خوانند و دایرہ کہ از قطع سطح مستوی مرکرہ را حادث شود اگر قطع بر مرکز واقع شود انرا عظیمہ خوانند والا صغیرہ و ہر جسم کہ محاط سطحی بود کہ یک نہایت او نقطہ بود و یک نہایت دیگر محیط دایرہ بر وجہی کہ جمیع خطوط مستقیمہ واصلہ بینہما از ان سطح بیرون نیفتد انرا مخروط مستدیر خوانند و انرا دایرہ را قاعدہ مخروط و خط واصل میان مرکز انہ دایرہ و راس مخروط را سہم مخروط خوانند ہر خط کہ بر سطح قایم شود تخییلی کہ اگر خطوط مستقیمہ از موضع

قیام در سطح اخراج کنند هریک با خط قایم بزاویه قایمه محیط شود خط عمود باشد
بر سطح والا فلا وچون دو خط بر وجهی باشد که بعد جمیع نقاط مفروضه بر احد
الخطین زخط دیگر برابر بود اند و خط را متوازیان گویند ومراد به بعد نقطه
از خط امتداد یست بینما که اقصر از ان ممکن نباشد وبعضی دو خط متوازیرا
چنین تعریف کرده اند که چون نقاط هر چند از خطی الی غیر النهایه اخراج کنند ملاقی نشود
وشک نیست که این تعریف مخصوص است بخطوط مستقیمه وتعریف اول شامل خطوط
منحنیه نیز هست و دو سطح را نیز که باین صفت باشند هم متوازیان باشند وچون کره
بر نفس خود متحرک باشد هر نقطه که بر محیط ان کره فرض کنند بعد از اتمام دوره
دایره رسم کنند سوای دو نقطه متقابل که انرا دو قطب کره و دو قطب حرکت نیز گویند
واند وایر را مدار اه ان نقاط خوانند وازاین جمله یکی را که بعد از بین النقطتین متساوی
بود منطقه گویند وانرا بمجاز فلک نیز گویند وهر کره مستقله که انفکاک اجزاء او
مستحیل بود اگر فی الجمله میر بود انرا کوکب گویند والا فلک واند وقسم بود مصمت
ومجوف مصمت فلک ندویر باشد ومجوف که هر اینه بر وجهی ست که دو سطح متوازی
با و محیط ست سایر افلاک وحرکت فلک نیز دو قسم ست بسیطه ومختلفه بسیطه
که انرا متشابه نیز خوانند انست که در ازمنه متساوی قسی متساویه از محیط ان فلک
قطع کند وزوایای متساویه در مرکز احداث نماید ومختلفه بخلاف این باشد
وبار منقسمت بمفرده ومرکبه مفرده انست که از یک فلک صادر شود ومرکبه انست
که زیاده از یک فلک صادر شود وهر مفرده بسیطه ست که از جسم بسیط واحده حرکت
مختلفه ممتنع است کما ثبت فی الطبیعیات وهر مختلفه مرکبه بعلت اختلاف حرکت

باید

بسایط غیر از ترکیب امری دیگر نتواند بود و صدور ان حرکات از افلاک مختلفة المراکز یا
متحدة المراکز متقاطعة المناطق باشد امّا هر بسیط مفرده نیست و هر مرکبه مختلفه حرکاتش
از افلاک متحدة المراکز منقطعة المناطق تا انکه مفرده نیست بسیط است یا بانکه مرکبات
مختلف نیست و هر نکته کاو را بر واحد و ما بنا آلف منه اطلاق کنند از عدد کوچک
و چون واحد را باجزای متساویه تجزیه کنند بعضی از ان اجزا را کسر گویند و مجموع انها
مخرج است انچه قصد بر کتاب بانواب بود و باقی مصطلحات در هر جملی که تقیید
افتضا کند بتحریر در اید پس این هنگام شروع در مقصود اولی باشد فقال رحمه الله

بسم الله الرحمن الرحیم واعتصمت بفضلك یا کریم اما بعد این مختصریست
در معرفت تقویم مشتمل بر بیست باب تقویم در لغت بمعنی تصحیح است یقال
قومته تقویما از ازالة اعوجاجه و در اصطلاح قوم چون تقویم کواکب اطلاق کنند
مراد بعد موضع او باشد از اول حمل بر توالی لیکن مقصود مصنف اینجا معرفت
دفتر تقویم است و ان صفا یحیست که مشتمل بود بر تقاویم و بعضی از اوضاع
و متعلقات کواکب سبعه سیاره در مدت یکسال شمسی که از بیح و کتب احکام مستخرج
باشد پس اگر با تقاویم کواکب جمیع اوضاع و متعلقات مخصوصه بدفتر تقویم یا اکثری
ثبت باشد انرا تقویم تام گویند و اگر اکثر ازان متروک باشد انرا تقویم ناقص
و تقویم شمسی گویند و اگر تقاویم کواکب متروک باشد و بعضی از اوضاع و متعلقات
اقتضا کند او را روزنامچه و تقویم قمری گویند بر سبیل جمع ذلك و ضمن الابواب
ان شاء الله تعالی و بعضی منجمان بجهة بعضی مردم بر ایام سابع و عربیه هلالیه و انتقالات قمر و بعد
و نحس نظرات او با کواکب و قلیلی از متعلقات اکتفا نمایند و در بعد دول ثبت کنند و انرا تقویم

و اعتصمت بفضلك یا کریم
الباب الاول مشتمل بر بیست باب در معرفت تقویم

باب اول
در معرف حساب عمل
متن

فارسي كوينه وظرفا ازان بقوم ابلهي تعبير كنند باب اول از معرف حساب عمل جمل ثبت و شمكانه
مشهوره راچون مقطع باشد حروف تهجي وحروف هجا خوانند يقال الهجو والهجا والتهجا
التعداد وحروف هجم نيز كويند يعني منقط ازنهجة اشتصاص اكثر اين حروف بنقطه نسبت
بحروف خطوط سايرام واكر مركب باشد ثلاثي ورباعي آنرا حروف جمل كويند جمع جمله
يعني مجموع واين بحسب ترتيب منقسم ميشود بانجاء مختلفه وشهرازهمه جمل ابجدي واشتي وا
وابهظ ميت وافضل همه ابجديه بناي زيجات وتقاويم برانست ونيز در بعضي كتب جفر
ازامام ناطق جعفر ابن محمد الصادق صلوة الله عليه منقولست كه حروف الابجد ترتيبها
مرسومه في الالواح المحفوظ ولهذا مصنف اطلاق جمل بر جمل ابجد كرده اهل حساب نجوم اعداد را
بجهة سهولت واختصار بارقام حروف ثبت وشمكانه لغت عرب كه ترتيب ابجد هوز
حطي كلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ است وضع كنند ودر ذخاير اسما، في الجفر مذكوراست
كه وضع اين تركيب ازپيش حكيمي ازحكماء يونان بوده است كه هشت پسر بوده است كه هر
يكي راسمي باسمي ساخته است كه حروف ان در اسم ديكري مندرج نباشد وبلغة سرياني
براين اسامعاني اطلاق كنند اما وضع حروف بعضي ازپيش ادم صفي است عليه السلام
بتعليم ملك علام وبعضي ديكر ازادريس نبي عليه السلام نسبت كنند وكويند ثبت
ثبت صورت حروف بيت وشمكانه منازل قمر نقل نموده اند وشاره بعضي مفسرين معتمد ق
ايقولت اما سبب انكه حروف مذكوره رابلغت عرب مخصوص ساخته اند انست كه در الفاظ
بعضي ازامم بعضي ازانحروف راه مدخل نيست چنانكه ثبت حروف ازانها در كلام فارسي
نيافته اند الا نادر وان اينست ثا مثلثه وحا مهمله وصاد وضاد وطا وظا وعين مهمله وقاف
شاعر انهارا در سلك نظم كشيده است باين نوع ثبت حرفت انكه اندر فارسي نايد

حي

A.R.KH

یعنی ب تا نا موزی نباشی اندرینعنی معاف ب بشنو از من تا کدامست انحروف و یاد گیر
ثا و حا و صاد و ضاد و طا و ظا و عین و قاف ب و بعضی حروف فارسی درینعنی داخل دانند
وطریق وضع آن چنانست که از الف تا ظا بترتیب ارقام احاد گیرند یعنی هریک از ارقام
انحروف موضوعست از برای عقد احاد عدد که ان یکیست تا نه بتزاید یکعدد پس الف یکی
باشد و دو چهار پنج و شش هفت ح هشت ط نه و از ی تا ص بترتیب ارقام
عشرات گیرند یعنی از ارقام انحروف موضوع است از برای عشرات عدد که ان از دو
تا نود بتزاید ده پس رقم ی ده باشد ک بیست ل سی م چهل ن پنجاه س شصت ع هفتاد
ف هشتاد ص نود و از ق تا غ بترتیب رقمات گیرند یعنی از هریک از ارقام انحروف
موضوعست از برای عقدمات عدد که صدهاست تا نهصد بتزاید صد صد عدد پس ق صد
باشد ر دویست ش سیصد ت چهارصد ث پانصد خ ششصد ذ هفتصد ض هشتصد
ظ نهصد غ را رقم الف گیرند و توضیح اینمقال بروجه کمال انست که هریک ازاین
عقود ثلاثه تا الف که اینها را اصول اعداد گویند شامل انه بر اعداد متناهیه که آن
ذات سوای اصل رابع که ان افراد غیر متناهیه است پس افراد اصول ثلثه اول
با نفس اصل رابع بیست و هشت باشد که انرا اعداد مفرده خوانند و چون حروف چهل
نیز بیست و هشت است پس هریک از ارقام انحروف را بترتیب وضع کرده اند از برای
هریک ازاین اعداد مفرده و بترتیب وارقام، فی اعداد یعنی اعداد مرکبه را ازاین ارقام
که موضوعست از برای اعداد مفرده و ترکیب کنند بانطریق که رقم عدد اکثر را بر عدد
اقل مقدم دارند اغلب اعداد در الفاظ فارسی هم برین نهجست مثلا عدد صد و چهل
و پنج را چنین نویسند قمه چوقاف که رقم صدهاست و اکثر از همه که رقم چهل است مقدم آمد

وطریق وضع آن چنانست که از الف تا ظا بترتیب ارقام احاد گیرند یعنی هریک از ارقام

انحروف موضوعست از برای عقد احاد عدد که ان یکیست تا نه بتزاید یکعدد پس الف یکی

وازی تا ص بترتیب ارقام عشرات گیرند یعنی از ارقام انحروف موضوعست از برای عشرات عدد که ان از دو

وازق تا غ بترتیب رقمات گیرند یعنی از هریک از ارقام انحروف موضوعست از برای عقدمات عدد که صدهاست تا نهصد بتزاید صد صد عدد پس ق صد

عین را رقم الف گیرند

وارقام احاد

ارقام عشرات

ارقام مرکبه

الف را رقم عدد

هشتاد و صد و چهل و پنج

بر و همچنین میم بر ۴ اما اینطریق کاهی منظور نیست که الف مضاعف نکردد و اکر کردد مرتبه
او اکثر رقم تضاعیف الف را چنانکه در الفاظ فارسی متداولست بر الف مقدم دارند بهر چند
کمتر از الف باشد و فعالا اشتباه مثلا دو هزار صد و چهل پنجرا چنین نویسند بغعه ص اکر
رقم با مؤخر از غین باشد مشتبه کردد بهزار و دو مخفی نماند که مثال اخیر استطلاقا
زیرا که اعداد مرقومه تقویم هرکز از نود تکذرد و در پنج از سیصد و شصت زیاده نشود
مکر در یکموضع که بشصت و کسری و اینموضع جدول ظل ثانیست رسد و در هیچ موضع دیکر بهزار و
دویست و عادت اهل نجوم بانجا رانده است که جیم را اثبر نویسند بر اینصورت تا فرق
تام باشد میانه این و حا و خا و دال بر اینصورت نویسند زیرا که اکر بصورت اصلی
نوشته باشند مشتبه کردد بواو و همچنین ذال را و انرا همیشه منقوط سازند و تا را
بر صورت دایره صغیره نویسند چنانکه در خط متداولست و کاف معوجه را مسطح نویسند
بر اینصورت چه اکر غیر مسطح بر اینصورت ک ملتبس بلام شود اکر کاتب سرکش انرا فرا
موش کند یا برکث اکر مرکزی زیاده کند و مرکب را غیر مسطح زیرا که اخف و اقصرات
از مسطح و یای مفرد را معکوس نویسند بر اینصورت ی اکر مسنوی نویسند مشتبه میشود
بدال یا نون هرکاه نقطه بقرب او واقع و نون مفرد را الجهة تمیز نام بر اینصورت ن
و انرا اعم از اینکه مفرد باشد یا مرکب همیشه منقوط سازند و با و جیم و زا و یا را نقطه
نهند اما بار الجهة این ننهند که اخوات او که تای فوقانیه و ثای مثلثه بهت معروفت
بنقط مکر وقتی که علامت تضعیف الف واقعشود که انرا نیز نقطه باید نهاد تا مشتبه
بیاکه بجدم نقط مخصوص ناصه اند نشود و هرکاه علامت تضعیف الف باشد اما جیم چون
ابتدات مستغنیست از نقطه مکر وقتیکه علامت تضاعیف الفواقع شود اما را از جهة

انکه

انکه براد جمله که اخت ادات در تقاویم و زیجات در موضع ثبت میشود که بقاعده
معلوم است و اگر احیانا قیاس منفی باشد علامتی بر فوق او نسبت کنند بر انمنوال
اما یا چون مفرد باشد ظاهر است که از نقطه مستغنی است و چون مرکب باشد
بنون و تا و نا مرکبه مشتبه گردد اما چون اینها مخصوص بنقط اند او را نقط نهادن
عبث است و در اکثری از تقاویم و زیجات سین و شین و صاد و ضاد و قاف را چون
مفرد باشند ابتر نویسند بر انمنوال سه شد صد ضد قد تا گاهی که بزا مرکب
شوند مشتبه نگردند و باقی حروف را بطریق مشهوره یعنی چنانکه در خط متداول است و معروف
ثبت کنند بعد ازا حتمی نماند که این ارقام و اله بر اعداد در اور تقویم بچه کمیتی بروج
و ساعات و درجات و اجزای هریک در برابر یکدیگر بازای هر روزی وضع کنند
مثلا در جدول تقویم کوکب رقم اول بچه مرتبه برج باشد دوم بچه درجه سیم بچه
دقیقه در رقم هر مرتبه کسر مرتبه ماقبل خود باشد چنانکه در باب سیم مشروح گردد و چون
گاهی اتفاق افتد که بعضی از انمراتب بعد در نیاید بسبب انکه مرتبه ماقبل او
در انمرتبه کسر نباشد تا مرتبه اول که نسبت باهمه مراتب صحاحت معدود پس
مصنف بعد ازبیان اینکلمه در اورده میفرماید که چون مرتبه از مراتب اعداد موضوعه
بچه انچه ذکر کردیم خالی باشد از عدد و او را بر تبه صفری نویسند بچه فقط انمرتبه
بر انمنوال: چه اگر صفر مرقوم نشود مراتب بیکدیگر مشتبه میشوند مثلا اگر مرتبه
برج بی انکه صفر حافظ او بود از عدد خالی باشد ناظر رقم درجه را برج اعتقاد
کنند و رقم دقیقه را درجه و در لغت مکانیرا گویند که از شاغل خالی باشد باب سوم
در معرفت ایام سابیع و تواریخ مشهوره چون اشهر اجرام سماوی افتاب و ماه

سال کرده‌اند دور آفتاب نهاده‌اند و مدت یکه دور آفتاب را بعضی از هنگام مفارقت
او از یکنقطه معین تا محل نا معاودت بهمان نقطه یکسال اعتبار کرده‌اند و ماه کرده‌اند
بدور ماه نهاده‌اند یعنی از هنگام مفارقت او از وضعی معین با آفتاب مثلا هلال
تا معاودت بهمانوضع یکماه اعتبار کرده‌اند و چون دوازده دور ماه نزدیک است
بیکه دور آفتاب بعضی دوازده دور ماه را یکسال اعتبار کرده‌اند و این را سال قمری
گویند و اندیکرا سال شمسی و چون دور ماه نزدیکست بمدت سیر آفتاب در یکبرج
بعضی مدت سیر آفتاب را در یکبرج یکماه اعتبار کرده‌اند و اینرا ماه شمسی گویند و آن
دیگر را ماه قمری پس هریک از سال و ماه شمسی باشد و قمری و هریکی ازاین دو حقیقی
باشد که سیر حقیقی نیرین دور و معتبر باشد نه عدد ایام و شهور و اصطلاحی که عدد در او معتبر
باشد نه سیر پس اقسام هشت شود و هریکی را در ضمن تواریخ بیان خواهیم کرد انشاء الله
تعالی اما لفظ تاریخ مکرر در شرح زیج سلطانی آورده است که بعضی گفته‌اند عربیست ماخوذ
از ارخ بضم همزه و سکون راء که بمعنی کاهیدن و شتی است و چون باب تفعیل کاهی از اله شی
پس معنی تاریخ وقت ازاله کردن وضعیت و جهالت از وقت بود بعضی گفته‌اند مقلوب
تاخیرات چه ان نسبت کردن افراد وقت با اول ان و بعضی گفته‌اند که لفظ عربی
نیست بلکه معربست و اصلش انست که در وقت وضع تاریخ عرب هرزمان که یکی
از ملوک عجم بود در زمان عمر بن خطاب بشرف اسلام رسید درمیان صحابه گفت
که مرجع احادیث که از ماه و روز گویند و چون کیفیت استعمال انشرح کرد صحابه
پسندیدند و ماه و روز را معرب ساخته مورخ گفته‌اند و تاریخ مصدر است و مخفف
توریخ و تاریخ بهمزه اما در اصطلاح کوشیار گوید که تاریخ روزی معینی است که از منه

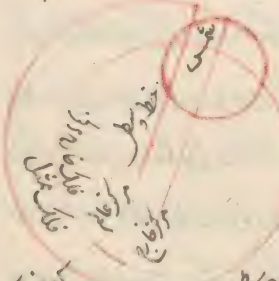
كه بعد از ان بود و با و نسبت كنند و بعضي گفته اند كه تعريف وقت حاضر است باستاد
كردن ان بوقوع حادثه از حوادث و بالجمله اول سالي كه در ان سال حادثه عظيم و فتنه
چون ظهور ملتي يا دولتي يا طوفاني يا زلزله يا امثال ان اينها را مبداء سازند تا بون
ضبط اوقات حوادث ديگر كه خواهند كنند مبداء بان نسبت دهند و انرا تاريخ
خوانند و ان نزديك هر قومي چيزي ديگر باشد چنانكه بعد ازاين معلوم گردد و اما ايام
اسابيع جمع اسبوع كه بفارسي هفته گويند در ميان خواص و عوام مشهور است ازاين جهة مضاف
رحمة الله اينه ابان كرده و ارقام ان باسامي اينست يكشنبه دوشنبه سه شنبه چهارشنبه
پنجشنبه جمعه شنبه و چون در دفتر تقويم علامت اشياء معدوده ارقام اعداد ان
ميباشد و مذهب جمهور اول هفته يكشنبه است چه ابتداي خلقت عالم در روز يكشنبه
شده است چنانكه سبحانه الله الغالب امير المؤمنين علي ابن ابي طالب عليه افضل الصلوة
در اثنياء بيان ايام اسابيع فرموده اند كه وفي اصل الانباء والاثار فيه بدا الله
في خلق السماء پس لابد است كه الف علامت يكشنبه باشد چه مبدا كه متصف باشد
و ز علامت شنبه كه اخر هفته است و بعضي كه اول هفته را شنبه ميدانند علامت شنبه
صفر نهند چه صفر بر الف كه باثنان علامت يكشنبه است مقدم است اما تواريخ مشهوره
چهار است اول تاريخ عرب كه اشهر و اشرف تواريخ است چه مبداء ان از هجرت رسالت
پناه صلى الله عليه و اله لهذا مضاف رحمة الله اينه ابان كرده است و سال ايشان
دوازده ماه قمري است و مراد از كلام رب العزة كه ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر
شهرا في كتاب الله اينشهور و بنا بر انچه سبق ذكر يافت سالها و ماهها اين تاريخ
باين اصطلاح قمري حقيقي باشد و اصلا در ان كسري نباشد و اسامي شهور ايشان اينست

محرم وانماه اولست ازسال ایشان وجه تسمیه بمحرم انست که درانماه قتال انحرمت
بوده وصفر ازماه دویم بود وماخوذ از صفر یعنی مکان خالی چه درانماه مکه معظمه
ازحجاج خالی شده که عزیمت اوطان کردندی ربیع الاول ماه سیم بود ربیع الاخرماه
چهارم بود واین دو را ربیعین بجهة ان گویند که دروقت تسمیه شهور رابیند وماه درفصل
ربیع افتاده جمادی الاول ماه پنجم جمادی الاخرماه ششم بود وجه تسمیه انست که درانیدو ماه
انجمادا نمار کحصول پیوسته رجب ماه هفتم بود ماخوذ از ترجیب وتعظیم بسبب انکه انماه را
تعظیم کردندی یقال رجبه ورجبه العظیمه یا انکه درانماه مجادله ومقاتله حرام بود یقال
رجل رجب[2] جوبیت درهشت از نکر شیرین تر واز برف سفید تر هرکه درانماه روزه دارد
ازان جوشش اب دهنه باین سبب ماه مذکور را رجب نام کرده اند واهل جاهلیت ندا
اشهرالله الاصم خواندی زیراکه درانماه منع منکرات زیاده ازشهور دیگر بودی وصدای
ساز والات غنا بگوش نرسیدی وبعضی دیگر گویند که چون قتال حرام بودی قعقعه
سلاح برنیامدی شعبان ماه ششم است ودرانماه ارزاق عباد منقسم گردد فیها یفرق
کل امر حکیم رمضان ماه نهم بود ماخوذ از رمض[2] الذنوب ای بحرقها شوال ماه دهم بود
وگویند بسبب تسمیه آن بود که درانماه عرب صید کردندی یقال شالت الکلب ذنبه
اذا ارسله للصید یا انکه درانماه شتران مست شدی یقال شالت الناقة ذنبها تطلب
الفحل ذوالقعده ماه یازدهم بود وجه تسمیه انکه درانماه ازمحاربه ومقاتله قعود
کردندی وچون ازجمله شهور حرم است ذی الحجه ماه دوازدهم بود وجه تسمیه انکه
درانماه حج کنند واول ماه از رؤیت هلال گیرند بجهة انکه مبدا اسایر اشکال قمرات
واو درانیوضع بمنزله موجودیست بعد از عدم وایام ماهی که اعتبار تست ازابتداء

ارجب از اسماء نعظیم الهی و روایت از رسول صلی الله علیه وآله وسلم

لانه یرمض ۴

غروب تمام جرم آفتاب که قریب بروئت هلال بود تا غروب جرم او که قریب بود بروئت هلال
بعد ازان پست و نه باشد و کمتر نه یا سی بود و بیشتر نه و همچنین تا چهار ماه متوالی سی
سی اند و زیاده نه و تا سه ماه بیست و نه کمتر نه و اینها همه باستقراء و امتحان معلوم
شده است و بسبب این اختلاف اختلاف مسیرات قمری است و سایر اوضاع او
منقسم باختلاف افاق و بیان اینها موجب اطنابست هلال در لغت میر قدر
مرئی از جرم ماه گویند در شب اول و دوم و سیم و در عرف اهل نجوم همین در شب
اول هلال گویند و بس و روز اول از هر ماهی را غره گویند که ماخوذات بر وجه
استعاره از بیاض پیشانیست و روز سی ام را سلخ گویند که مستعارات از بیرون
آوردن گوسفند از پوست چه در اندرون ماه از زیر شعاع آفتاب بیرون می آید و چون
وضع هلال مختلف و نامضبوط بست اهل حساب یعنی منجمان اول ماه در این تاریخ باز
اجتماع وسط شمس و قمر گیرند بر طالب تحقیق مخفی نماند که خط خارج مرکز عالم چون بمرکز
دیر قمر گذرد و بفلک اعلی منتهی گردد و از خط وسطی قمر خوانند و خطی که هم از مرکز عالم
بهمان فلک منتهی شود بموازات خطی که از مرکز فلک خارج مرکز شمس بمرکز جرم او
واصل کرد خط وسطی شمس بر اینصورت و بیان هیات



این افلاک در باب اینده بتفصیل نموده شود
ان شاء الله تعالی و این هر دو خط گردند شابه الحرکة
باشند کما ثبت فی العلم الهیئة و چون طرف دو خط
در هر موضعی از فلک البروج جمع اینده اند اجتماع وسطی
مخفی نماند که مصنف ذکر شمس و قمر بجهة توضیح نموده والا اطلاق اجتماع وسطی کافیست

و یا بین هر دو اجتماع یعنی از هنگام افتراق خطین تا هنگام اجتماع ایشان بعد ازان
بیست و نه روز است و دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه و ذکر کیفیت وجدان
ایمنه مفضی بتطویلست پس سالقری که دوازده انیقدارست سعید و پنجاه و
چهار و نهصت ساعت و چهل و هشت دقیقه باشد و محرم را سی روز گیرند و صفر
بیست و نه و همچنین بترتیب یکماه را سی روز گیرند و یکماه بیست و نه روز تا افرسال و عاد
اهل حساب چنانست که چون کسر بنصف رسد یا زیاده از نصف شود انرا واحد گیرند
و چون کسر بیست و نه روز که دوازده ساعت و چهل و چهار دقیقه زیاده از نصف شبانه
روز است انهوا محرم را سی روز گیرند و در ماه دویم کسر زاید او را بانقضای کسر ماه مقدم
حساب نموده جزوی از کسر او باقی ماند کمتر از نصف پس ماه دویم را بیست و نه روز
گرفتند و باز در ماه سیم کسر از نصف زیاده بود انرا سی روز گرفتند و در ماه
چهارم ان کسر زاید را بانقضای ماه مقدم حساب نموده اند انچه باقی ماند کمتر از نصف
بود اعاه را بیست و نه گرفتند و تا افرسال برانقیاس یکماه سی گرفتند و یکماه بیست و نه
روز و اگر کسر زاید نصف شبانه روزی سه بود یعنی همین دوازده ساعت و
بس شش ماه سی میگرفتند و شش ماه بیست و نه روز و در افرسال کسری ماند لیکن چهل و
چهار دقیقه از دوازده ساعت زیاده است که در افرسال شش ساعت و چهل و شش دقیقه
که حاصل التقریب دقایق مذکوراست در عدد شهور بوسر آمده و انرا فصل السنه
خوانند و لاجرم ان سدس و خمس شبانه روزیست و ما طریق این حساب را در جدول
اوردیم تا معلوم شود که در اول هر ماهی کسر چه مقدار است و چند بجهت نقصان ماه
مقدم حساب شده و چند مانده و جدول اینست و در سی سال یازده سال ازان قبیل

بهمز بحهزح کادوط

بهمز بحوح کادوط



بهز بحهزح کادوط

بهز بحوح کادوط

ذوالحجه را سي روز گيرند و اندر سي ام کبيسه خوانند و اندر سال دويم و پنج و هفتم و دهم و سيزدهم و پانجدهم و هجدهم و بيست و يکم و بيست و پنجم و بيست و ششم و بيست و نهم بود و انها، در لفظ [illegible] جمع است و بعضي بجاي پانجدهم ثانزدهم را کبيسه دارند و ان بر ترتيبند [illegible] باشد پس باعتبار ميان سالها و ماهها قمري اصطلاحي باشد و قبل ازاين مذکور شد که از کسور زايد ماهها بعد از جبر نقصان در اخر سال کبيسي زايد ميماند ضابط کفتيم ان کرسدس و خمس يکشبانه روز است و اقل عدد که او را سدس و خمس باشد عدد سي است و خمس او شش است و سدس ان پنجست که مجموع يازده بود پس در مدت سي سال انکور يازده روز تمام شود که هيچ کسر نماند و در اين يازده سال ذوالحجه را سي گيرند باضافه اين روز زايد با ايام اصل او که بيست و نه روز است امّا امّا تعيين سالها که در ان اين روز زايد را زيادت برانجهت که در سال اول که ان کسر از نصف کمتر بود چيزي زياده نکنند و در سال دويم چون از نصف زياده ميشود انرا يکروز گيرند و زيادت کنند و در سال دويم چهارم آن کسر زايد را بجبر نقصان انروز حساب کنند و انچه باقي ماند باکسر سال چهارم و کسر سال پنجم جمع کنند چون زياده از نصف ميشود در سال پنجم يکروز زيادت کنند و برايقياس تا اخر کبيسه کسر سدس انرا واحد گيرند و ديگري تا از نصف زياده نشود انرا يکي نگيرند و طريق اول اسهلست و دويم بقياس نزديکتر بنابر

ان قاعده که اکثر حکم کلی دارد و بنا بر این بعضی سال پانجه هم را کبیسه خوانند چو کرد در سال
نصف است و بعضی از سال شانزدهم کبیسه کنند چه کرد در سال از نصف زیاده است
و ما اینجا بجه ول اورده ایم و در انجا باز اء هر سالی از این سی سال کسور زاید را
ثبت کردیم بعد از حذف شبانروز چون آن کسور شبانروز شود یا بیشتر رقم
عدد هر سالی که روز زاید دارد بسواد نوشته
شده و باقی بجره اما کبیسه مشهور انست که
ماخوذ از کبس ست بمعنی پر کردن چاه از خاک
چه ان روزیست که از کسور جمع کرده اند و
بعضی گفته اند که کبس در اوردن سر است
در گریبان که اند ورین که محاسب در میان
ایام سال در اورده است چنانچه سر در گریبان
در اورند و کبیسه بمعنی مکبوس است و صفت
روز است و یا بمعنی علامت ثقل است از
صفت باسمیت و بعضی انسال را گویند
که کبیسه در او واقع شود بمجاز کبیسه گویند
و مبداء این تاریخ از زمان هجرت پیغمبر
صلی الله علیه و اله از مکه معظمه بمدینه طیبه
شرفها الله تعالی روز اول محرم انسال که هجرت فرموده اند و هجرت در لغت ترک
وطن و مفارقت از ان بموضع دیگر و مقام ساختن در ان و بحسب عرف مخصوص

آ کاهی

ترک وطن خاصه الله تعالی بجهة انکه قیام نواند نمود بدین مثال این دا موشر بیت نمیم
وبدانکه عرب پیش از اسلام تواریخ مختلفه بوده است چون تاریخ بنای کعبه و تاریخ
ریاست عمرو بن ربیعه که وضع عبادت اصنام و شرب از پیش او مبتدا شده تاریخ
الفیل این تاریخ مستعمل بوده بعد از ان تاریخ عام الفیل مستعمل شده و در زمان
حضرت رسول صلی الله علیه وآله تاریخ عادة نموده لیکن بعد از هجرت هر سالی بحسب
اذ اول راسته الاذن دویم راسته الامر سیم راسته التقیض پنجم راسته الرقبه ششم
سته الرلزال ششم راسته الاستیناس هفتم راسته الاستعلاب هشتم راسته الاستوا
نهم راسته البراءة دهم راسته الوداع بعد از وفات پیغمبر تاریخ منظور نبوده شد
تا در زمان عمر بن خطاب اشتباهی واقع شده و انچنان بود که ابو موسی اشعری
که قبل او حاکم بصره بود بدار الخلافه نوشت که از جانب شما بعضی صکوک میاید که
محل انها اشتباه است نمیدانم که شعبان کدام سال است اگر من بعد تاریخی انضباط نیابد
دور نیست بس اتفاق و اجماع عرب بر انشد که تاریخی وضع کنند بعضی از ایشان
اسلام شرف شده بودند گفتند ما را مثل این تاریخی هست فائده تاریخ
رومی کردند غرضی قوم نیفتاد که صاحب ان و نگاه داشتن کیسان طولی دارد
و بعضی اشاره بتاریخ فرس کردند انهم بدین سبب مرضی نیفتاد و بین رای بثبت نرسید
قرار گرفت که روزی از ایام حضرت رسول صلی الله علیه وآله را مبدا و سازند
و از اوقات منسوبه بانحضرت چهار وقت را مذکور ساخته شد زمان ولادت و زمان
وزمان هجرت و زمان وفات در زمان ولادت اختلاف بسیار بود بیست سال ولادت
متردد بود میان چهل و چهل دویم و چهل سیم از سلطنت نوشیروان و در ایام بزرگان بود

چه متردد بود میان شب دویم و شب ششم و سیزدهم و شب هشدهم ربیع الاول
پس او را با تفاق ترک کردند بعد ازان جمعی گفتند از بعثت باید گرفت
و جمعی وفات را اختیار کردند اما بعضی گفتند هیچکدام ازاین دو وتر دلپسندیده
نیست چه اگر از بعثت گیریم هر لحظه بواسطهٔ آنکه در انوقت که در کفر بودیم بیشتر
خاطر شویم و اگر از وفات گیریم حزن و مصیبت ما متزاید پس صواب آنست
که از زمان هجرت گیریم که در انوقت ابتدای شوکت اسلام بوده و ما نیز
در خدمت سید انام بشرف اسلام مشرف بودیم پس قوم متابعت ایشان لازم
شمرده باجماع مبدا تاریخ از هجرت گرفته و ما از تاریخ مشهوره تاریخ رومیست
چه مستعمل رومیان است و ایضا منسوب باسکندر پادشاه رومی که مالک ممالک
سبعه بوده است و لهذا تاریخ اسکندری نیز گویند و هاي مشهور ایشان سریانی
است تشرین اول تشرین الاخر کانون الاول کانون الاخر شباط ازار نیسان
ایار حزیران تموز آب ایلول و مشهور در شباط شین معجمه است و جوهري در صحاح
اورده است که سین مهمله است شاید که اصل شین معجمه باشد و معرب این سین مهمله
و اول سال که یکم تشرین الاولست در این زمان در اواسط میزانست و بمرور ایام
اندك تغیري واقع و بسبب این که مبداء سال در میزان گرفته اند معلوم نیست
و سال ایشان سیصد و شصت و پنج روز و ربعی بي زیاده و نقصان و این دلیل آنست
که سالها در این تاریخ شمسي اصطلاحیست نه شمسي حقیقي بحسب ارصاد مشهوره
از این کمتراست و مقدار یکي بر صد بطلمیوس چهار دقیقه است و بهل و بنو ثانیه و بر صد
البتانی که منسوب بحقق طوسي یازده دقیقه و بر صد محي الدین مغربي دوازده دقیقه و بر

صد

مدّت ثباتي سيزده دقيقه وسي وشش ثانيه وبارصاد اهل خطا نه دقيقه وبرصد سلطان آلتغ
ابن بيك كوركان ده دقيقه وچهل وپنج ثانيه وبعضي گفته اند كه اهل روم آن كسر را بربع
ربع تمام يافته اند موافق رصد طيموخارس وابرخس كه از متقدّمين اند پس براين تقدير
سال ايشان شمسي حقيقي باشد وسبب اختلاف چند چيز تواند بود اول قصور در آلات
رصدي دوّم ناهواري زمين رصدخانه سيّم شرفه وغلظ هوا چهارم ضعف وقوّت ماجرّ
هريك از تشرين الاخر ونيسان وحزيران وايلول سي روز باشد وهريك از ماههاي
ديگر سي ويكروز الاشباط كبيسه وهشت روز باشد بناء على هذا ماههاي اين تاريخ
نيز شمسي اصطلاحي باشد چه مدّت ماههاي شمسي حقيقي با اين شهور موافق نيست چنانچه
در باب چهارم مذكور ميشود ومخفي در شرح زيج سلطاني آورده است كه سبب اينكه ايّام
ماهها باين نوع گرفته اند معلوم نيست واين هم زايد در مدّت چهار سال روزي تمام
شود انتظام ميابد پس انداد را خرد شباط افزايند وانرو گبيسه ناميده اند كه ايّام
آن كمتر است از ايّام باقي ماهها وبعضي گفته اند بجهة انكه اخوان نزد يكند باهم
طبيعي چه ان در اواخر هوتست ومبداء اين تاريخ بعد از دوازده سال است از وفات
ذوالقرنين اسكندر بن فيلقوس الرومي ودر مبداء اين تاريخ خلاف بسيار است
بعضي از مورخان گفته اند كه اوّل جلوس پادشاه اسكندر است واز سخن بطليموس
در مجسطي چنان فهم ميشود كه وفات اسكندر است وكوشيار در زيج آورده كه مبداء
اين تاريخ اوّل سال هفتم است از جلوس پادشاه اسكندر ودر سال از ولايت
خود بيرون آمده در اطراف عالم سير كرد اما اكثر از محققان برانند كه تاريخ بعد از دوازده سال
بعد از وفات اسكندر بنام او وضع كرده اند وباين سبب مصنف اين قول را اختيار نموده است

واین بحسب ظاهر اگرچه بعید مینماید بجهة انکه لازمست که بعد از وفات پادشاهی تاریخ
بنام او وضع کنند اما در بعضی رسایل بجهة توجیه این حکایت اورده اند که قریب بوقوع ظاهر
میشود انچنانست که چون ملک اسکندر از بلاد یونان خروج کرده بعزم تسخیر فارس گذارش
ببیت المقدس افتاد جماعتی از رهبانان که معظم بنی اسرائیل اند انجا ساکن بودند
ایشانرا فرمود که تاریخی از زمان حضرت موسی علی نبینا وعلیه السلام میکر فمنند ترک کنند
وبنام او تجدید کنند ایشان فرمانرا قبول کردند وگفتند در اضبار امده است که چون
هزار سال از این تاریخ بگذرد دانرا ترک کنند وهر واقعه که در استقبال روی نماید انرا ابتدای
هزار سال دیگر کنند وصد سال دیگر هزار سال تمام خواهد شد وچون تمام شود بنام تو کنیم
ودران حین بیست وهفت سال از عمر اسکندر گذشته بود وبعد ازان چون اندک زمانی
منقضی شد اسکندر از عالم نقل کرد وبعد از دوازده سال از فوت او هزار سال مذکور
تمام شد وچون هیچ امری از امور عظیمه در استقبال حادث نشد وبا اسکندر تعهد کرده بودند
بوعده وفا نموده اسم او را مبدا این تاریخ ساختند والله اعلم بحقیقة الحال

تاریخ فرس قدیم است که متعلق بفرسیان بوده وبحسب وضع اقدم است بر سایر تواریخ وانرا
چون باسم یزدجرد شهریار مشهور شده است تاریخ یزدجردی نیز گویند ووصف آن در ابواب بیاید
انشاء الله تعالی واسامی شهور ایشان اینست فروردین ماه اردیبهشت ماه خرداد ماه تیر ماه
مرداد ماه شهریور ماه مهر ماه ابان ماه اذر ماه دیماه بهمن ماه اسفندارماه غره ماه وچون
اسامی در میان ایشان متعلق نبوده هر روز را از ماهها نامی نهاده اند بدین ترتیب اورمزد
بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمز خرداد مرداد دیبادر ادر ابان خور ماه
تیر هوس ایبهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبدین دین

ارد

ه اند استاد استخان را میاد ما را سفند اسیران و کونید اینها جمله اسماء ملائکه است
الا اوزمز و دی که اسماء اعداد است و نام هر روزی در ماهی که موافق نام آنماه باشد آن
روز را در آنماه جشنی سازند یعنی عیدی کنند و سال ایشان بهیچ حال زیادت بر این نیز
سیصد و شصت و پنج روز و ربع است الا آنکه از شهور اثنی عشریه روزیست ماه سی و یکروز و
چهار ماه سی روز و یکماه پنج و شش روز و این تاریخ هر ماهی را سی روز گیرد
بی زیادت و پنج روز زاید بر شهور را در آخر آنماه یا آخر اسفندارمذ ماه افزایند و بر این
دید که عنقریب ظاهر شود و از ائمه المسترقه خوانند پس تقدیر ماههای این تاریخ شمسی
اصطلاحی باشد و اسامی ایام خمسه اینست رهنوز اشتوذ اسفندمذ دهشت
و آن کسر زاید که در تاریخ روی بعد از چهار سال کبیسه میشود در این تاریخ در مدت صد و
سال یکماه تمام شود و سال صد و بیستم را سیزده ماه گیرند و آنماه را که کبیسه است بنام آنما
خوانند که بآخر آن ملحق باشد بتفصیلی آن باشد که در اول نوبت که آنماه زاید شد
انرا در آخر فروردین میگفتند و در نوبت دویم در آخر اردی بهشت ماه اضافه
مینمودند و آنرا اردی بهشت ماه می نامیدند و خمسه مسترقه را خرداد ماه سیزدهم زاید
بوده و در سالهای غیر کبیسه در آخر ماهی الحاق میکرده اند که کبیسه در آن نوبت
سمتی آنماه بوده و سبب زیاده کردن کسور بیکبار آنست که بزعم ایشان هر روز از ماه
تعلق بملکی دارد و در آنروز باسم آنملک زمزمه داشته اند و آنرا عبادت ایشان
ایشان بوده که اگر در هر چهار سال یکروز اضافه نمودی بطریق روایات زمزمه آنروز
در تعویق افتادی و میگویند که پادشاهان ایشان در هر روز از این روزها طعا
خاص خوردندی و لباس خاص پوشیدندی و چون از دور کسی ایشان که هزار و

ماه اضافی که بعد از اسفندارمذ زاید

چهار صد چهل سال است و نهصد و شصت سال منقضی شده نوبت کبیسه بپانزده رسیده
بود خمسه مسترقه در اخر پانزده افزوده اند و چون اساس دولت فرسیان بعد مسیاه نوبت
پنج عرب و رسم شکست کبیسه بر طرف شد و خمسه در اخر پانزده بماند و جمعی از اهل مجوس که
مانده اند خمسه را همچنان در اخر پانزده افزایند و تغیر انجا نپذیرند و گویند که از سنتهای
فرس است هر چند کبیسه متروک شده باشد و بعضی از مسلمین سلف نیز تقلید میکرده اند
امّا منجمان که بغور را بمعنی رسیده اند و میدانند انرا در اخر اسفندار مزماه که اخر سال
زیاد میکنند چنانکه قیاس است و مبدا این تاریخ اول سال ملک یزدجرد بن شهریار
کسری است مخفی نماند که وضع این تاریخ در زمان جمشید کرده اند و بعد از و عادت چنان
بوده است که هر پادشاهی که والی ملک شدی تاریخ را از وقت جلوس او گوفتندی و چون
زمان او اخر شدی اندازه ترک کرده بنام آنکس که استیلای یافتی تجدید کردندی تا انگاه
که ملک یزدجرد رسید تاریخ بنام او نقل کردند و اندر روز پنجم ربیع الاول سنه احدی عشر
هجریه بوده است و چون در زمان عثمان بن عفان از لشکریان عرب منهزم شده بمرو گریخت
چنانکه در تواریخ مذکور شده است اسیابان مردی او را بکشت دیگر کسی در عجم استیلا
نیافت که تاریخ بنام او منتقل شود لاجرم تاریخ فرس بنام او قرار گرفت و بدو مشهور
شد و در این زمان این تاریخ را بی کسر استعمال کنند یعنی بسیصد و شصت و پنج روز
بی کسر کبیسه اتفاقیه در اول سال منزوله شده بود و در ثانی الحال اعاده آن
نکردند پس سالهای این تاریخ بهر دو اعتبار شمسی اصطلاحی باشند و خمسه المسترقه
در اخر سال افزایند و نادر بود که در اخر پانزده افزوده شود و چهارم از تاریخ مشهور
تاریخ جلالی است و انرا تاریخ ملکی و ملک شاهی و تاریخ محدث نیز گویند سبب انکه سلطان

جلال الدین

جلال الدین ملکشاه ابن الب ارسلان سلجوقی انرا احداث کرده است و اساسی شهور تاریخ
اساسی شهور ریز دجردیست و از جهته تمیز بین شهور یزدجردی و شهور قدیم مفید سازند و
شهور این تاریخ را بجلالی یا ملکی و سبب استحکام اساسی اینست که در وقت وضع این تاریخ
نزول آفتاب باول حمل در هجدهم فروردین ماه واقعشده بود پس این هجده روز را
که از سال مقدم بود بطریق کبیسه فرس از این سال اعتبار کرده اند و رسم فروردین را
تغییر نداده اند و باقی شهور را استظهاراً بحال خود گذاشته سال این تاریخ شمسی حقیقی باشد
وان بحسب تحدید سعید و شصت و پنج روز و پنجساعت و چهل و نه دقیقه و پانزده ثانیه و چهل و
رابعه است و وضع تقاویم از زمان سلطان ملکشاه تا حال بر این تاریخ بخت و شتاب
است که ماههای این تاریخ نیز شمسی حقیقی باشد چنانکه بعضی اعتبار نموده اند یعنی مبدء
هر ماه روزی باشد که آفتاب نصف النهار انروز در دقیقه اول برجی باشد از بروج
اثنی عشریه بشرطیکه در نصف النهار پیشتر در اخر برج مقدم بود اما چون ایام مکث آفتاب
در هر برج مختلف و جمهور خواسته اند که اول هر ورق از اوراق تقویم اول ماهی باشد
و ایضا خواسته اند که ایام اوراق در تقویم مختلف شود بنا بر این کیفیت که ماههای این
تاریخ سی روز باشد بی تفاوت پس بر این تقدیر ماههای شمسی اصطلاحی باشد و پنج مرتبه
در این تاریخ باتفاق در اخر اسفند ماه افزایند بخلاف تاریخ فرس که بعضی در اخر ماهها
افزایند و بعضی در اخر اسفند ماه و در هر چهار سال پانج سال یکروز که از کسر زاید
جمع شود در اخر ماه افزایند و انرا کبیسه خوانند و سبب تبدیل و تغییر کسر سالست از ربع
و باستقراء معلوم شده است که هر چهار یا هفت بار یا پنجهزار سال یکبار کبیسه افتد یکبار
پنج سال افتد و اول فروردین ماه که اول سالست و اول نوروز سلطانی کوینده

ابتدای تاریخ ملکشاهی
مشهور بجلالی روز آدینه
دهم ماه رمضان سنه ۴۷۱
هجریه و یازدهم آذار
سنه ۱۴۹۰ رومیه و نوزدهم
فروردیناه قدیم سنه ۸۸۳
یزدجردیه بوده است
جزوه علیرضای حسن زاده
ن ۲۸ نور ۱۳۰۳

روزي باشد كه آفتاب در نصف النهار از نوزدهم درجه حمل باشد بنحويكه در نصف النهار
مقدم در حوت بود و مبداء اين تاريخ كبيسه ملكشاهي است حكايت كنند در عصر سلطان
ملكشاه جماعتي از حكما مثل حكيم ضياء و خواجه عبد الرحمن خازني و غيرهما بودند سلطان
بايشان فرمود كه بنام او رصدي بنا كنند حكما با يكديگر مشورت اين امر عظيم نموده بعد از
قيل و قال اسافي را بر دشواري ترجيح داده بسلطان عرض نمودند كه كمتر زمان كه رصد تمام
شود سي سال است و ما را معلوم نيست كه عمر با نو فا كند و بران تقدير كه رصد تمام شود
چون در حركات كواكب بمرور ايام تفاوتهاي فاحش پيدا ميشود لاجرم احتياج ميشود برصد
ديگر باين سبب اين تاريخ كه ما دران رنج بريم منسوخ گردد و زحمتها عبث شود پس صواب آنست
كه بسبب عدم كبس تاريخ فرس كه متعلق باين زمان است اوايل سالها مختلف ميشود ما بحيثيه
سلطان تاريخي وضع كنيم كه اول سال ان هميشه در يكموسم باشد و بمرور زمان متغير نشود
باين سبب اسم پادشاه ابد الدهر باقي ماند پس چون سلطان را باين امر راضي گردند تاريخ
مذكور را مطابق سال شمسي حقيقي ساخته بنام سلطان كردند و احكام بجوانب و اطراف نوشته
كه بمنهان بعد ازاين تفاوتها بر اين تاريخ وضع كنند و روز اول فروردين ماه اين تاريخ را
نوروز دانند چه در انوقت اوائل نباتات از سر گرفته شود بنموه و رايند شبيه بحيات بعد از ممات
و چون هجده روز از فروردين ماه قديم بطريقيكه مذكور شد در حين وضع تاريخ كبس كرده بودند
مبداء اين تاريخ بكبيسه ملكشاهي شنبه ريافت و در تقويم علامت ايام شهور اين تواريخ علامات
يعني تواريخ اربعه مذكوره چون از جمله اشياء متعدده اند ارقام اعداد ايشانست پس اعلامت
يكم ماه بود . علامت دويم ماه بود و على هذا القياس تا آخر ماه و انكه علامت ايام فرس
باسامي بوده است اسم قديم است و در اين زمان در جدول بنويسيم تا كه در ميان مجوس

مستعمل

مشتمل باشد بعد ازین باید دانست که از جملهٔ اوراق تقویم نام و شمسی دوازده
ورق علیحده بنوعیکه بمعرفت یکی ازان در بمعرفت باقی کافی باشد بجهة دوازده
ملکشاهی ترتیب دهند و یکورق دیگر بجهة خمسه مسترقه و هر ورقی که مشتمل بر دو صفحه بوده یکی
بر همین ناظر باشد صفحه یمنا گویند و انکه صفحه یسری و هریک از متعلقات این صفحه را
بر ترتیبی خاص در جدول اول بیاورند امادر تقویم قمری منتخب هر دو صفحه را در یک صفحه
غایند چنانکه شش ورق بجهة شهور اثنی عشریه مرتب سازند پس مصنف رحمة الله از جمله
جداول صفحه یمنی اینرا بمعرفت جداول اتباع و تواریخ که مقدم بر معرفت بایست جدول اول
نموده مینماید که در تقویم شمسی چه وقت یکبار یکبت در صفحه یمنی میاورند و در جدول اول
یعنی ازین اینجا اول ایام اتباع وضع کنند پس ایام شهور تفویت او معلوم میشوند
و در دویم ایام عربی جلالی بسبب انکه اشرف و مستعمل اهل شرع و اعیان و سلاطین عالیه
ایام متبرکه میباشد و در سیم ایام عربی صابی چه هر دو یکفصوله اند و در چهارم ایام
جلالی زیرا که بعد از تاریخ عربی این تاریخ اشرف بوضع اینه زمان اسلام تا بر پادشاه
اسلام بوده است و در پنجم ایامی رومی که اشرف از ایام فرس و موضع اینظا بر ست
و در ششم ایام فرس قدیم که اهون نوایخت چه مستعمل مجوسیت و چون ماهی الیتی تمام
شود چنانکه در عربی به ایام زیاده بحسب کبس و نقصان شهور در فرس و جلالیه
و در رومی به اکر ان شهور شبیه ایام اوسی و یکیبت باشد یا بلام اکر شهور از جمله
ایام اوسی است باشد بایه اکر از ایام شباط باشد در سال غیر کبیسه در سال
کبیسه و در همین صفحه یمنی یعنی در جدول ایام اتباع است انرا جدول تعلقات
کلیه کویند نام ماه اینده باز ای اول ماه اکر ساف صاحی بوده باشد والا تدریک باین

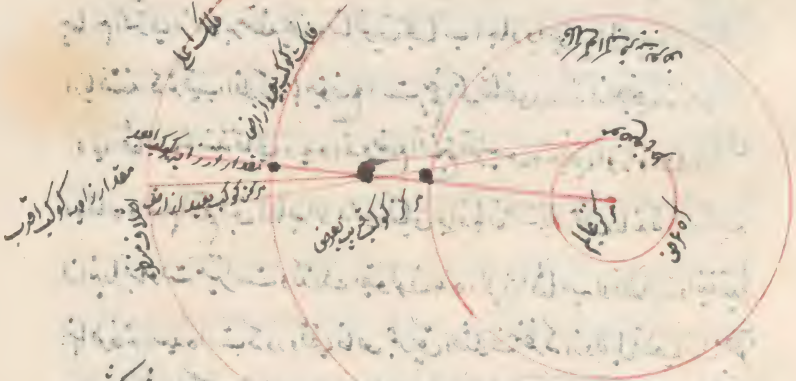
ثبت کنند و در جلالی و فریس نام نخیر باز ایذ اول ایام او نیز ثبت کنند و در اکثری
اند تقاویم اسم ماه جلالی را در فوق جدول اتصالات کلیه نویسند چه معلوم است
که روز اول صفر اول اغاه است و گاه باشد که ایام انرا مخصوصا در تقویم شمسی مینویسند
و برسم اغاه اکثفا نمایند چه معرفت ان ایام بمقایسه معلوم است و ایام عربیه حاجی را
نادر بود که در تقویم شمسی نویسند و در تقویم قمری الا ایام عربیه هلالیه و بکر تتبه
متروک باشد مگر ایام فرس که گاه باشد که بجهة انکه اکابر بعضی از انرا انحسی دانسته اند
در حسب جدول نا عاشته نویسند ا نام ماه کمتر نویسند
کواکب و تقاویم انها اولا نموده میشود که دایره عظیمه که بر فلک نهم فرض کنند
بنوعیکه حاوی منطقه فلک هشتم باشد انرا منطقة البروج و نطاق البروج خوانند و
فلک البروج نیز گویند بجهة انکه این دایره یا منطقه فلک نهم متقاطع بود بر دو نقطه
متقابل که انرا دو نقطه اعتدال خوانند و دایره عظیمه که هم بر فلک اعلا بر دو قطب
فلک هشتم گذرد انرا دایره عرض گویند پس چون فرض کنیم که منطقة البروج بدوازده
قسم قماوی شود اینها از نقطه اعتدال بربیع ا، هر دو قسمی که یکدایره عرض بگذرد
لامحاله فلک اعلا و سایر افلاک یکا بخطوط موهومه این شش دایره بدوازده قسم
متساوی منقسم میشود چنانکه هر قسمی محصور میان دو نصف دایره عظیم
پهلوهای خوابزه و هر یکرا برجی گویند اینست معنی قول منجم که دور فلک را بدوازده
بخش کرده اند و هر بخشی را برجی نام نهاده اند و برج در لغت قصر عالی را گویند
چه هر یک ازاین بروج قصری اند مرکوبی را که حال باشد در ان برج و اسامی بروج
که ماخوذ اند از صوریکه متوهم شده اند بر منطقة البروج و حوالی ان از کواکب ثابته

اکثفا

که در وقت قسمت در حمادی ان اقسام بوده اند علامات بترتیب اینست حمل ثور جوزا
سرطان اسد سنبله میزان عقرب قوس جدی دلو حوت
و تفصیل صور بروج بعد ازاین بیاید ان شاء الله تعالی اکنون بگوید چرا علامت بروج
بنابر قاعدهٔ کلیه ارقام اعداد ایشان نیست چنانکه علامت حمل باشد علامت
ثور وهکذا دیگر اکه بتقویم کوکب که بعد درواست از اول حمل در جدول بسم الله
ضوع است اول برج دویم درجه سیم دقیقه پس اگر علامت برج بنابر قاعدهٔ کلیه مرقوم
باشد ناظر بتقویم کواکب را از انجهت یکبرج زیاده خیال خواهد کرد مثلا اگر کواکب در
دهم درجه سرطان بود باینصورت مرقوم خواهد بود پس در اینحال خواهیم گفت
که چهار برج و ده درجه از اول حمل دور شده است و حال انکه سه برج و ده درجه است
فتامل و هر برجیرا که عبارت از قوسیست از منطقة البروج که حضور باشد میان دو نصف
متجاوز از دو دایره عرض تمیی درجه قسمت کنند یعنی سی قسم متساوی کنند و هر قسمرا
درجه گویند پس مجموع درجات فلکی سیصد و شصت باشد که اقل عددات که از او کسور
قسم خارج نشود و الا سیع و درجه در لغت بمعنی پایه نزدبانست چه اقتاب بسبب طی ایک
از اینها صاعد و هابط کرده و همچنین هر درجه را بشصت دقیقه و هر دقیقه بشصت
ثانیه قسمت کنند وهکذا تا بعاشره پس قسمت اول جزو کل باشد و قسمت دویم
جزو جزو و قسمت سیم جزء جزء جزء وهکذا و اختیار شصت درین اقسام سبب سهولت
که در حساب ظاهر میشود چه اقل عددات که از او کسور تسعه بیرون نیاید الا
تسع و ثمن و سبع مع هذا نسبت دادن ما دون او را باد بسهولت میسرات اما کواکب
بر دو نوعند سیارات و ثوابت چه اگر در حرکات قدر اوجه موافقند در جمیع

دایره اند ثوابت کوکبه والا سیارات و سیارات هفت اند باین ترتیب اول زحل که
کیوان است بکیوان دوم مشتری که معروف است ببرجیس سیم مریخ که موصوف ببهرام
چهارم شمس که مشهور است بافتاب پنجم زهره که مسماست بناهید ششم عطارد که ملقب
بکاتب هفتم قمر که مشهور است بماه و هریک ازاین هفت کوکب را فلکیست علیحده
زیراکه سوای حرکت شبانه روزی هرکدام الخصوصیه یافته اند از مغرب بمشرق غالبا
و در مقدار مخالف یکدیگر پس هریکرا در بادی النظر فلکی اثبات کرده اند چه بنا
بر اصول ایشان یک جسم بسیط را حرکتی مختلفه ممتنع است و ایضا محالست که کوکب
در فلک بطریق ماهی در آب حرکت کند چه خرق والتیام باعتقاد ایشان بر فلک
روا نیست و فلک زحل فوق همه است و همچنین فلک هر کوکب بترتیبی که مذکور
است فوق فلک کوکبست که بعد ازاوست بطریق احاطه چنانکه سطح مقعر هریک مماس
سطح محدب فلکیست که در جوف اوست مثل تو بیای پیاز اما ترکیب افلاک
باین نحو چند وجه ثابت شده است اولا بطریق کشف و ایضاحست که مشاهده کرده اند
که زحل در حین مقارنه منکسف شده است بمشتری و مشتری بمریخ و مریخ بزهره و زهره
بعطارد و عطارد بقمر و هیچ شک نیست که فلک کوکب کاسف تحت کوکب منکسف است
اما باین طریق معلوم نتوانکرد که آفتاب در تحت یا فوق کدام کوکب است چه کواکب
در حال مقارنه آفتاب مضمحل شوند الا قمر که بواسطه کسوف معلوم شده است که تحت
شمس است چه جرم قمر است که سایه شمس میشود و منع ضوء او ابصار میکند پس در
حصول مطلوب رجوع کرده اند بطریقی که ازاختلاف منظر کوسنیه و ازاویه ایست
که حادث شود در مرکز کوکب از تقاطع دو خط که یکی از مرکز عالم و دیگری از موضع ناظر

خارج شود و هر دو بملک اعلی منتهی شوند ملک ثابت که این زاویه و هر کوکب
که بزیر اقرب اوست از انکه ابعد است چنانکه از این صورت معلوم است



و بعد از امتحان مقدار این زاویه را در قمر منتشر یافتند پس باین طریق نیز معلوم شد که شمس
فوق قمرات و در شمس اندکی محسوس بوده و در کواکب علویه که مریخ و مشتری و زحلند اصلا محسوس
نبوده از غایت صغر زاویه پس از این محقق شد که فلک شمس تحت فلک مریخ است لیکن
باین طریق معلوم نشده که فوق فلک زهره عطارد است یا در تحت ایشان یا در ما بین ایشان
چه تحقق اختلاف منظر در زهره و عطارد متعذر است زیرا که الفی که اندک اختلاف منظر را
میکند و منماست بذات النقیضین مخصوص است بانکه او را در سطح دایره نصف النهار نصب
کنند و این دو کوکب در حال وصول بدایره مذکوره غیر مرئی میباشند چرا که بعد هر یک
از آفتاب اقل است از دو برج پس از این طریق عدول کردند بطریق دیگر اقناعی
از انجمله یکی انکه میباید که شمس در توسط سیارات باشد احیانا تا فیدلت من
حسن الترتیب کانه السمنیه القلاده فی وسطها و دیگر انکه مجموع کواکب علویه را با آفتاب
ربطی خاصست و سفلیین خاص پس باید که او در میان علویه و سفلیه باشد و مستعرف

آن باطات فیمضی الابواب انشاء الله تعالی بیم انکه کواکب غیر شمس که عقربند بارض
استرعنه از انکه ابعد اند و چون شمس اسرع از بریخ است باید که میان زهره و بریخ باشد
واطلاع از زهره
چهارم اکثری از اکابر متقدمین و متاخرین بحساب ابعاد و اجرام علی سبیل حدس الظن
دریافتند که ترکیب افلاک باینوضع است بنج انکه تفلمنوده اند از بعضی که زهره را بر
روی افتاب مانند خالی دیده اند و منهم الشیخ ابو ریحان البیرونی و بعضی او را و عطارد را مثل
دو خال و منهم الحکم ابن الهاصه الاندلسی لیکن براذهان مستقیمه مخفی نماند که رد هریک
از انها بسهولت میسر است و کذلک بقولون بذه دلایل اقناعیه لا قطعیه و اینفقیر
بنحاطره رسیده است که در وقتی خاص بطریق اضلاف خطر که از دلایل قطعیه است مطلوب
معلوم شد اگرچه ولیکن ایراد ان لایق این کتاب نیست و شمس را نیز اعظم کویند زیرا که اعظم
از ضوء کواکب است و قمر را اصغر چه اصغر است از شمس و بعد از او ضوء کواکب است
لهذا هر دو را نیرین کویند و سه کوکب فوق شمس اند باعتبار مدکور علویه کویند و ایشان
زحل و مشتری را علویین و زهره و عطارد را سفلیین کویند و قمر را بهره و باعتبار انکه تحت
فلک شمسند سفلیه قیاس علویه و بنج کوکب غیر از نیرین را فمست رجوع و استقامت و اقامت
و سرعت و بطوء ایشان را فمسه متحیره کویند و در تقویم علامت هر کوکب از انکواکب سبعه
رقم حرف اخر اسم انکوکبست بر انبوجه زحل مشتری مریخ افتاب شمس زهره عطارد
قمر اما کواکب ثوابت بسیارند بحدیکه احصای انممکن نیست و نسبه انها بثوابت
بجهة ثبات اوضاع بایشانست بایکدیکر یا بجهة بعض حرکات خاصه بایشان و انها را
کواکب بیابانی نیز کویند بجهة انکه مانند مردم بیابان نشین راه بیراه و بجهة مواضع
فرود امده اند یا انکه بسبب انکواکب مسافران در بیابانها خود را بمقصد میرسانند و

الجزء الاین

انچه از اینها برصد در امده موضع اینها از فلک البروج معلوم کرده اند هزار و بیست و دو
کوکب و رصد در اصل جمع اصید است بمعنا ملکه خدم جمع خادم است و راصد در لغت
کسی گویند که نگاه بان باشد اما در اصطلاح رصد را اطلاق میکنند بر جمعی که رصد
کواکب میکنند یعنی منتظر حرکات ایشانند و رسیده اند ایشان بمواضع معینه بعد از ان کثرت
استعمال اطلاق کرده اند بر موضعی که در رصد کواکب میکنند بمجازی که از تسمیه محل
گویند باسم حال و خفی نماند که اینها زوبعت و دو کوکب مرصوده غیر ان سه کوکب است
که از اصغره خوانند که بطلیموس از غایت صغر از داخل کوکب مرصوده ندانسته است
و خواجه عبد الرحمن صوفی در اطد انسته پس با عتقاد او کواکب مرصوده هزار و بیست و پنج باشد
و اهل نجوم اکثر اینکواکب را بر شش مرتبه اعتبار کرده اند و هر مرتبه را قدر و شرف و اعظم گویند
و هر قدری بسه مرتبه باشد اعظم و اصغر و اوسط پس مراتب کواکب بجده بود و فضل هر مرتبه
بر مرتبه بعد از او بقدر سه یک اوسط قدر سادس بود انچه از ما وراي قدر سادس بود انرا
انرا خفیه و مظلمه گویند و انها داخل کواکب مرصوده نیستند و هیچ کوکب که اینرا اسحابی گویند
که مانند لحظ ابر باشد اگرچه مرصوده اند اما اینرا قدر نباشد پس اعظم کواکب ثابته
اعظم قدر اول باشد و اصغر اصغر قدر سادس و از براي تعریف و تعیین اینکواکب
چهل و شش صورت تخیل کرده اند و بعضي تمام و بعضي ناتمام چنانچه نهصد و هفده
کوکب از اینکواکب بر نفس این صور واقعند یعني بر خطوط خیالیکه اینصور از اینخطوط متوهم
میشوند یا درمیان اینخطوط و اینها را کواکب داخل اینصور گویند و چون خواهند که از
اینکواکب خبر دهند گویند کوکبي که بر سر فلان صورتست یا بر دست راست یا بر سینهٔ او
علی هذا القیاس و صد و پنج کوکب دیگر بیرون از اینصور واقعشده اند و اینها را کواکب

خارج صور کوینده وچون ازاینکواکب خواهند خبر دهند کوینده کوکبی کنزدیک پای راست
فلان صورتست یا بقرب ذنب فلان صورتست وبرایقیاس واز اینصور جمله وشکانه
بیست ویکدر جانب شمالست ازمنطقة البروج وپانجده درجانب جنوب ودوازده برنفس
منطقة البروج وپانجده درجانب جنوب ومرادي ان که صور بروج دوازده گانه اند وما
اینجا یک یک صور را بتفصیل بیاوریم وکواکب مشهوره هریکی را تعریف کنیم اگرچه بثوب
اطنابت وبمعرفت تقویم دخلي ندارد لیکن ناظرین سموات وعارفین کواکب را مفید
باشد وبالله التوفیق اما از صور تهاي شمالي اول صورتیکه بقطب عالم نزدیکست
بنات النعش صغراست ودوم بنات النعش کبراست وهریکهفت ستاره اند چهار
ایشان را نعش کوینده وسه راکه برطولواقعند بنات وبعضي ازاین هردو را بخرس تشبیه
کرده اند اورا دب اصغر کوینده واورا بیشتر تصور کرده اند واوستارهٔ راکه برسنهٔ
او باشد فرقدان کوینده یکي ازدیگري روشنتر باشد ویکتاء روشن کبر دنب اوست
انرا فقها جدي خوانند وباو قبله شناسند ومنجمان اورا تصغیر کنند وجدي کوینده تا با
برج جدي مشارکت اسمي نداشته باشد واو نزدیکترین ستاره است بقطب شمالي بدینواسطه
حرکتش ظاهر نگردد ودرخارج اینهفت ستاره است کوچک انرا اسم اهو کوینده ودوم را
دب اکبر واو تمام اندام است ازانسبب انرا اکبر خوانند ونزدیک کوکب دوم ازدنب
اوستارهٔ باشد درغایت صغر ونورچشم رابدو امتحان کنند اورا سها خوانند ستاره گان
داخل اینصورت بیست وهفت اند خارج هشت سیم صورت تنین است اژدهائي
را ماند که گرد برگرد قطب شمالي فلک البروج برآمده برسر اوچهار کواکب بهمنه منحرف
اورا عرب عوا نخوانند وستارگان اوسي ویک اند چهارم را صورت قیفاوس است

بلغت

بلغت یونان یعنی پادشاه و بعضی از عوام گویند کیکاوس است ملکی را ماند تاجی
بر سر نهاده است پاه میماند برای دیدن دو کوکب که بر پای اوست و بدین مثلثی حی جنباند
واسع متخیل شود ستارگان او زیاده اند خارج در او پنج عقد است و او را انتقار
او صیاح نیز خوانند مرد بیرا ماند او دست دراز کرده گویا بانگ میکند سر دست چپ
او بر بالای کوکب اخر از بنات النعش اکبر است و دست راست او اویخته پس کواکب
صورت که بعد ازین بیان خواهد شد و باید دست عصا بر ابر بالای سر گوشه ستارگان
اویبت و دو اند خارج یکی او را سماک راع خوانند و او را حارسی اسماء حارسی شمالی
نیز گویند چه در اکثر مواضع مرعی میشود ستاره دیگر را که با اوست و بر ساق چپ او صورت
رح راع گویند ششم صورت عقد است که عوام انرا کاسه زرویشان خوانند و بنعمان
اکلیل شمالی دایره را نیز مانند که تمام است ستارگان او هستند و بنات النعش نزا الفکه
خوانند هفتم صورت الباقی عمار کعبه است و او را قص نیز خوانند مرد بیرا ماند بر سر
زانو ایستاده از برای پای کرفتن کواکب او بیست و هشت اند و در کتاب نهایة الادراک
بیست و نه مذکور است هشتم صورت سلیاق است و او را سلحفاة و معوضه و سنک
روحی نیز گویند سنک پشتی را ماند ستارگان او ده اند و بر یکطرف او ستاره است
روشن باد و ستاره دیگر تاریک بر مثال مثلثی خورد بدین سبب عوام او را بکتابه
و نعمان نر واقع بجهة مشابهة او بکرد و کسی که بال فراهم کرده باشد و اند و ستاره
بمنزله بال او بیند نهم صورت دباب است مرغیرا ماند کردن دراز کرده سوی مغرب
بجهة دانه چیدن و بالها کشاده بجهة طیران هفده ستاره است خارج او بر سران
کوکبیست بر نقش مجرده در جنوب کوکب نسر واقع معقد از یکنیزه او را منقار الدجاجه خوانند

وبر سر دم او کوکبیست روشن درمیان مجره واورا ردف کویند وپیش ردف
چهار کوکب روشن اند بر خطی شبیه بمستقیم بر عرض مجره یکی ازان بر بال راست دجاجه
است ویکی بر سینه و دو بر بال چپ وانچهار کوکب را عرب فوارس کویند و دنب
دجاجه چون تابع انچهار است از انجهت اورا ردف کویند واین صورت ذات الکرسی
است زیرا ماند بر کرسی نشسته که اورا قایمه است چون قائمه منبر و پایها فروکذاشته سیزده
کوکبست و در صور عبد الرحمن صوفی مذکور است که بعضی در انبوه صورت شتری تخیل
کرده اند که داخل صور حمل و هشکانه نیست بلکه کواکب او بعضی از صورت ذات الکرسی
است و بعضی از سر اه المسلسلة و بعضی از حامل راس الغول و بعضی غیر مرصوده بنا نکه
چهار کوکب از صورت ذات الکرسی بر خطی اند شبیه بمستقیم که مجره را قطع کرده است بر
عرض و پشت بر بدن شتر نه و از طرف جنوبی این خط سطری مقوس از کوکب خفیه متصل شود
بچهار کوکب متقارب که بمنزله سر شتر بوده انخط مقوس بمنزله کردن او و در تحت انیکوکب در
جنوب مجره دو کوکب مینماید قریب بیکدیکر و ان بر دست شتر است وانیکوکب سحابی که بر
نفس مجره است در تحت انیکواکب بر سر شتر است و عرب انیکواکب را کف الخضیب و کف
الثریا کویند چه از نزدیک ثریا سطری مقوس از کواکب خارج شود بانیکواکب روشن
که بر مجره اند متصل شود انرا ید الثریا کویند انیکواکب روشن بمنزله دست بود و
هریک کوکب بمنزله یک انکشت خضاب کرده اما اهل نجوم از انکواکب یکبار اکه بیشتر
همی اید انرا کف الخضیب کویند و سنام الناقه نیز کویند چه بر کوهان شتر است و قطب
العلا در نهایة الادراک آورده که چون کف الخضیب بنصف آنهار رسد دعاء
مستجاب شود الا دعای ظالم یازدهم صورت حامل راس الغول است واورا

برساوش نیز خوانند مرد برامانده کبر پای چپ ایستاده سر سوی شمال و پایها سوی
جنوب و پا برات برداشته بدست چپ سر غولی باخویش کرفته و دست راست بر بالای
سر اورده والت قطبی بدست کرفته کواکب بیست و شش اند خارج بست و دابن راس
غول کواکب سوخ از قدر ثانی اند راس الغول کویند و دوازدهم صورت مهیب الاصفه
است مرد برامانده بر پای ایستاده و بیکدست عنانی و بدست دیکر نانی یانه کرفته کواکب
او چهارده اند و بر جانب جنوب او ستاره ایست روشن و سرخ و در اکثری از مواضع
باثر با طلوع کند اند اعیوق خوانند چه رقیب ثریاست مشتق از عوق بمعنی باز
داشتن و نکاه بان چه نکاه بان باز دارنده بود اند امور و ستارهٔ دیکر از عیوق نا کبتر
که با او و با دبران که بعد از این در باب دوازدهم معلوم کردد بر مثال مثلثی منفرج الزاویه
بود و بر اویهٔ منفرجه باشد اند اکعب ذوالعنان کویند سیزدهم صورت حوا است
مرد برامانده بر پای ایستاده و پایهای او در شمال برج بقر است و بدو دست خود مار ی
کرفته سر اغار در جنوب کوکب فکه است بیست و چهار ستاره است خارج بخ از انجمله ستاره
ایست روشن بر سر او که با سرین بر شمال مثلث متساوی الاضلاع است اند ارابس
الحوا خوانند چهاردهم صورهٔ حیه است اند اضیه الحوا خوانند مار برامانده سر دم بر داشته
برابر سر حوا بجده کوکبست از انجمله بر کردن حیه ستاره ایست که از قدر ثالث که با سماک
راح نیز فکه بر مثال مثلثیست که نیز فکه بر ذاویهٔ اعظم ان مثلث است اند اعزق الحیه
خوانند با نجدهم صورهٔ سهم است و او را نبل نیز خوانند نیز برامانده واقع در میان
منفار دجاجه و نسر الطایر در درازی سه کز و نیم بیکانش سوی مشرق سوفارش
بجانب مغرب بچهار ستاره است شانزدهم صورهٔ عقاب است عقابیرامانده در هوا

روي بر مشرق نهاده است و طايرشين كوكبي روشن بر طبيعة المنكبين اوست
باز دو كوكب بر طرفين او از او تاريكتر بر مثال خطي مستقيم عوام او را شاهين ترازو گويند
منجمان اين دو شش را نير الطايرخوانند چه بلندة كوكب شبيه بكرسي منزل كناده بود بر قياس
نزواقع كه بال فراهم كرده است هفده هم صورت بيضي است و انجوا في المانند
بحري كه بر شكل بيضي منفرج آدمي دوست كه اگر غريق را بيند بر پشت خود كيرد و بكنار برد
كواكب او ده اند از انجمله چهار كوكب است بر عقب نسر طاير بر بعد دو نيزه بر شكل معين عوام
انرا اصليب گويند كوكبي برايد در روشني نزديك بانجمار كوكب ملورا عمود القلب و ذنب الدجاجة
خوانند هجدهم صورت قيطس الفرس است و انرا راس الفرس نيز خوانند سر اسبي را ماند در
دلفين بقدر دو كرد و شش بسوي جنوب چهار كوكبست نوزدهم فرس اعظم است اسبي را ماند
بصدر و دوست كه او را كفله و پاي نيست كواكب او بيست اند از انجمله چهار كوكب اند بر شكل مربعي
قراخ كه اضلاع ان قريب بيكديگر بود ليكن ضلع شمالي ان اصغر از ضلع جنوبي بود عرب ازين را
دلو خوانند و اشاره كه بر او يه شرقي شمالي بر مي بود انرا سرة الفرس خوانند و انكه بر شرقي
جنوبي است ضاح الفرس و انكه بر غربي شمالي است منكب الفرس و ديگر بر اعلى الفرس خوانند
بيستم صورت مراة المسلسلة عوام انرا زن و شوهر خوانند زني را ماند دستها باز كشيده
و در هر يكي از دو دست او ياد و پاي او بر اضلاع اقوال دو نجم است و كواكب او بيستند
از انجمله كوكبي روشن و سرخست از قدر ثاني بر دنبال سرة الفرس بمقدار شش كز تخمينا
مايل بشمال و بر پهلوي اين صورتست انرا اصيب المسلسلة گويند و بطن الحوت نيز گويند
بيست و يكم صورت مثلثات مثلثي را ماند متساوي الاقاعين بهار ستاره است يكي
بر راس مثلث بود انرا راس المثلث خوانند سر بر قاعدهٔ انكواكب داخل اين صورت سيصد و

سي و يك

سي ويک کوکبند خارج بيت ونه امّا از صورة منطقة البروج که صور بروج اثني عشريه اند اوّل
صورت حمل است کبشي راماند که مر او را دو شاخ است قدم او بطرف مشرق ومؤخر او بطرف
مغرب وپاي او طرف جنوب ملتفت شده است بطرف مؤخر خود بنوعيکه گوي شيت خود
ميخورد کواکب او سيزده اند خارج پنج صورت ثور است گاويرا ماند که او را کفل ودو پاي
نيست سر برداشته بادبيش انداخته براطلاف اقوال مقدم او بطرف مشرق مؤخر او بطرف
مغرب سنارکان ان بيست ودو اند خارج يازده سيم صورت جوزا است او را توامان و
او پسر نيز گويند آدمي راماند متعانق در شمال گاه گنان سر ايشان در طرف شمال و
مشرق وپايها بطرف جنوب ومغرب در نفس مجرّة جوزا باين سبب گويند که مر او را ايشان
برميان اسمانست يقال جوز کل شيئ وسطه وبعضي گويند که چون جبار پيراکه از صور جنوبيست
جوزا گويند بجهة بياض اکثر کواکب او که مستعار است از کوسفنديکه وسط او سفيد بود پس
توامان را که هم در جوزا اند بمجاز جوزا گويند کوکب او هيجده است خارج هشت چهارم صورت
سرطان است خرچنگي راماند مقدم او بطرف مشرق ومؤخر او بطرف مغرب وجنوب
سنارکان او نه است خارج چهار پنج صورت اسد است شيرپيراماند روي او بطرف
مغرب وپشت او بشمال بيست وهفت ستاره اند هشت از جملهٔ کواکب داخلهٔ کوکبيت
روشن وشرخ که بر قلب اسد است انرا قلب الاسد وملکي خوانند واز جملهٔ خارجه
دو کواکب مکاسفه مجتمع است که عرب انرا ماليه خوانند وان سه کوکب است که بطليموس
صغيره خوانده است ازاين کواکب است ششم صورت سنبله است او را عذرا نيز
گويند زني راماند دامن فرو انداخته ودست چپ او بهشه ودست راست برداشته
ومان خوشه گرفته کوکبي روشن برکف دست چپ اوست از اسماک اعزل خوانند از

جهة ارتفاع او سماک وازجمله انکه بي سلاحست اعزل در برابر سماک رامح که نیزه دارد کوکب
اوبیست وشش است خارج شش هشتم صورت میزانست تدارد ویرا مانند که دو کف او بجانب
مغرب وعمود او بجانب مشرقست هشت ستاره خارج سه هشتم صورت عقربست کز دمیرا مانند
سراو بطرف شمال ومغرب ودم برداشته بجانب جنوب ومشرق کواکب اوبیست ویکند
خارج نهم صورت قوس است واورا رامي نیز گویند دایهٔ را مانند از کردن تا اخر و
از اصل کردن او نصف مردي بیرون امده تا کمر عمامه بر سردارد واز او علافها او بدست
وکماني بدست گرفته وبدست دیگر نیز کشیده وسي ویک کوکبست دهم صورت جدیست
بز غاله را مانند که دو شاخ دارد سر ودو دست او بطرف مغرب وپشت او بشمال واز
پشت تادم منوطرماهي است کواکب اوبیست وهشت اند یازدهم دلوست واورا ساکب
الماء ودالي نیز خوانند مردیرا مانند بر پاي ایستاده سراو در شمال وپایها در جنوب
ومیل نموده بطرف مشرق ودستها دراز کرده وبیکدست کوزه گرفته واز ان اب
میریزد بطرف قدم خود آب جریان میکند تادهن حوت کواکب جنوبي اوچهل است
خارج سه وبعضي گویند که اورا باین سبب دلو گویند که مربعیرا که درصورت قوس
اعظم گفتیم عرب دلو گویند واینجا ورا بصورتست بر فیاس جبار وتوامان دوازدهم
حوتست اورا سمکتین نیز خوانند دو ماهي را مانند سر یکي بطرف مغرب ودویم
بطرف مشرق وسر دیگر بطرف شمال ودم بطرف جنوب نزدیک دو شاخ محل
واصل شده دم ایشان بخط مقوس طویلي که از کواکب صغار منصور شده اند
خیط الکتان گویند کواکب سي وچهار است خارج کواکب اینصورت دویست وشصت و
نه اند خارج بنجاه وهفت سواي صغیره بعد ها برارباب فهم مخفي نماند که صورت

دوازده گانه بحرکت فلک ثامن متحرک اند چنانکه سایر صور فلاحاله از مواة اقسامی
که او را بروج اختیار کرده اند بیرون روند پس کواکب حمل بثور او دو کواکب ثور بجوزا
وعلی هذا القیاس چنانکه دراین زمان کواکب اول حمل باطراو منتقل شده واز
صورت جوزا الا قدام او را و غانده لیکن اهل اینفن تغییر اسما جایز ندانند
تا طابق ارصاد آسان باشد بدعا اقسام بروجست نه صور واز انتقال
صور خللی باقسام نرسد از صور جنوبی اول صوری که بمنقطة البروج نزدیکست بنطقة
قیطس جنوبی است جنوانی را ماند بحری که او را دو پاست و دمی چون دم
مرغ کواکب او بیست و دو است از انجمله دو کوکب بر دو شعبه دم اوست مقدار
دو نیزه از یکدگر دور انکه بطرف جنوب قیطس جنوبی کوینده واند یکی راکه
از صغر است ذنب قیطس شمالی دویم صورت جابه است عوام او را ترازو
خوانند وجوزا نیز کوینده چنانکه مذکور شد مردیرا ماند با کمر و شمشیر بر پا ایستاده و
بدست راست عصائی بر بالای سر گرفته و دست چپ دوستینی کشیده و در
استین انداخته ۸ مع ستاره است و یک ستاره کمر او را که بدیکست اند منطقة
الجوزا و نطاق الجوزا و نظم نظام کوینده پنجم صورت نهراست جوی ابرا ماند که
عطفات بسیار دارد ابتداء از زیر قدم چپ جوزا باید و بعد از عطف باطراف
بکوکبی روشن منتهی شود که او را اظر النهر کوینده سی و چهار ستاره است بهمام
صورت ارنبست خرگوشی را ماند دو ان سوی مغرب دوازده ستاره است
پنجم صورت کلب اکبر است سگی را ماند دونده بدنبال صورت جبار از اینجهة او را
کلب الجبار کوینده بجده کوکب است خارج یازده از انجمله کواکب داخله کوکبیت بر دهن

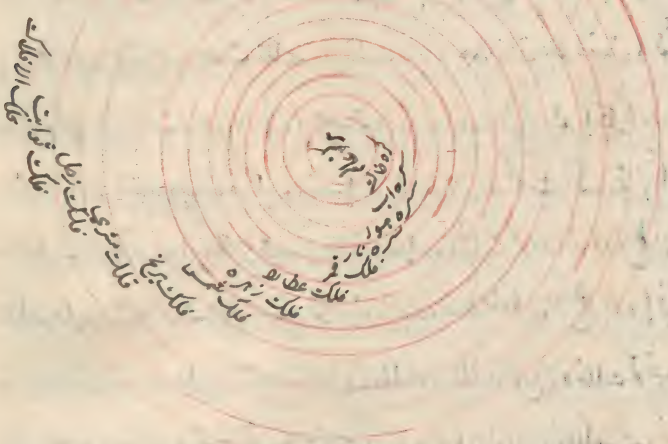
کر روشنترین کواکب ثابته است واورا شعری یمانی خوانند بمغرب او یمانی نیست
واورا شعرا نیز کلب الجبار کویند وکوکبی خرد وبت باو بمقدار سه کز و نیم کاورا
مرزم یمانی خوانند ششم صورت کلب اصغر است واند وستاره ایست یکی راکه
روشنتر است شعری شامی کویند انکه بمغرب او یمانی شامست واند کی راکه بمقدار
دو کز از او دورات مرزم شامی خوانند وبسبب تسمیه اند وستاره بکلب مشابهه
است بشعری یمانی ومرزم او وعرب شعری یمانی راعبور شامی راغمیصا کویند
واز خواصات ایشانست کشعریان خواهران سهیل اند ومیان سهیل وجوزا نزدیکی
است واو پس سهیل پشت جوزا را شکست ویمانی بمغرب یکریخت وشعری یمانی
از عقب او از مجره بکذشت از اینجهة اورا عبور کفتند وشعرای شامی چندان
بر مفارقت یکریست کچشمش پوشیده شد از اینجهة اورا غمیصا کفتند یعنی پوشیده
در لغت پوشیدن چشم است هفتم صورت سفینه است کشتی را ماند چهل و پنج کوکبست
از اینکواکب سهیل که معروف ومشهور است بر لنکر کشتی است ششم صورت شجاع
است مار پیرا ماند دراز وباریک کثیر العطفات شش او چهار کوکب متقاربست
مابین قلب الاسد وشعری شامی وثانیه دم او در جنوب سماک اعزل ستاره کانن
او بیست وپنجند خارج دو واز جمله کواکب داخله کوکبی سرخ روشنی بر کردن صورت
در حوالی او هیچ کوکب دیکر نیست او را فرد الشجاع کویند نهم صورت بالیه است
قدحی را ماند که غرق شده باشد کعب او بر پشت شجاع از جهة اشتراک اند و
وصورت در دو کوکب هفت ستاره است دهم صورت غرابست زاغی را ماند
سر سوی مغرب زیر شجاع نشسته وکوکبی از شجاع بر منقار اوست که اورا منقار

الغراب کویند

الغراب كونيه يازدهم صورت قيطورس است حيوانيرا ماند از سر تا پشت بصورت
ادمي واز انجا تا اخر بصورت منوفرس بطريق راحي سي وهفت ستاره است
وكوكبي روشن از اينها بدست اينه ايه است قريب بافق جنوبي ارتفاع او
از ارتفاع سهيل كمتر است انرا رجل قيطورس خوانند دوازدهم صورت سبع
شير يرا ماند وقيطورس پاي او را كرفته است نوزده ستاره است سيزدهم صورت
مجره است عود سوزيرا ماند كه شعله ميزده باشد هفت ستاره است چهاردهم صورت
اكليل ت جنوبيست ماهيرا ماند عظيم سراو بجانب مشرق ودم او بجانب مغرب يازده كوكب
خارج شش وازجمله كواكب داخله كوكبي است روشن از قدر اول بر دهن او صورت
انرا فم الحوت جنوبي خوانند مجموع كواكب نفس اينصورت سه ونود وهفت وخارج فورده
اين است تا مي سخن در معرفت صور وكواكب ثابته مثوره فليرجع الى ما كنا بصدده
قال المصنف رحمة الله وثوابت نامند فوق فلك زحل قبل ازاين مذكور شد كه در
يك كره دو حركت مختلف متعذر است وباين سبب بر تبعي كه كفتيم سبعه سياره را
چون مختلف حركت بود هفت فلك را اثبات كردند بعد ازان بنظر دقيق در كواكب
ثابته حركتي بطي يافتند هم موافق در جهت ومقدار پس اضطرار شد بانكه ثابته را
فلكي اثبات كنند وچون هر يك از سياره كاسف ميشوند ثابته را كه در قمر ايشان
واقعست بالضروره اينفلكرا محيط بافلاك سياره اثبات كرده اند ودر وسط اين
فلك محاسن شده است جرم اعظم ثوابت را بردو نقطه متقابل از سطح او وباقي
ثوابت مركوزند در وعلى ما شاء الله واين فلك را فلك البروج وفلك كواكب و
فلك مصور وسماء روتبه نيز كويند وكرسي كويند عبارت ازاين فلكست وفوق

ر فلك مر

این فلک یعنی فلک ثوابت تابع است که افلاک دیگر را از مشرق بمغرب حرکت میدهد چون
کواکب سیاره و ثابته را غیر مرکز خاصهٔ ایشان که موجب اثبات افلاک ثمانیه شده است حرکتی
دیگر است[2] شاهد است باینکه تحریک فلک داخل خارج را که در وسعت و سخن اضعاف
اضعاف او باشد ممتنع مینماید و بران هیچ کواکب نیست و از اینجهت او را فلک غیر کوکب و
فلک اطلس خوانند و چون محیط است بکل از افلاک اعظم و فلک اعلی گویند محرک سایر
افلاک است از افلاک الافلاک گویند و چون منتهای افلاک است از افلاک قصی خوانند
و چون غایت العادات است از احمد ذالجهات گویند و در عرف اهل شرع از اعرش گویند
و هریک از افلاک ثمانیه مذکوره را حرکتی است از مغرب بمشرق مخالف حرکت فلک اعظم که
کآن را از مشرق بمغرب چنانکه نظر جلیل و قیق بران دالست و چون بر وجه ابتداء از مغرب
گرفته اند حرکات از مغرب بمشرق همه بر توالی بروج باشند و صورت افلاک تسعه باغماض اربعه بترتیب در
جوف فلک قمر ند بحسب قطیع این است



وبباید دانست

سیر بعضی کواکب در بعضی اوقات روزی یک درجه و کمتر و بیشتر باو باشد
و بواسطهٔ حرکت افلاک ثمانیه بحرکت آن فلک را محیط بکل آنها کرده اند قدیم فطرت سلیمه

وبباید دانست که از افلاک مذکوره هفت فلک راکه متعلق بکواکب سیاره است فلک
کلی انکواکب خوانند و در ضمن هریک از افلاک فلک دیگر است که انرا فلک جزئیه گویند
وچون در این رساله بعضی نکات مندرجست که ادراک انموقوف بر معرفت افلاک جزئیه
است واجب نمود که در این اثنا هیات وکیفیت هریکرا بیان کنیم بعون الله وتوفیقه
بعد ازانمخفی نماند که فلک کلی هرکوکبرا فلک ممثل انکوکب گویند بجهة انکه ممثل
فلک البروجست بمراکز انها یا مرکز فلک البروج که انرا مرکز عالم گویند متحدند وفلک
واقطاب انها نیز در محاذات منطقه واقطاب اوست در حرکات نیز با او موافقند
هم در مقدار وهم در جهت سوای ممثل قمر که مقدار حرکت او برخلاف توالیست نوزده
از مقادیر یومیه حرکات سایر ممثلات ومنطقه هریک از ممثلات را بمجاز ممثل گویند وچون
اجرام سماوی بسایط اند وحرکاتی که از سیارات مشاهده میشود مشابه نیستند ومقتضی سماوی
بساطت انست که مشابه باشند باین سبب در تخت ممثلات افلاک دیگر اثبات
کرده اند وبعضی شامل ارض وبعضی غیر شامل چنانکه شمس را دو فلک است یکی
ممثل که فلک کلی اوست والمعلوم است دویم خارج مرکز وان فلکی است متوازی
الاسطحین در داخل تخت ممثل ومرکز شمس فقط بود غیر مرکز عالم لیکن منطقه اش
در سطح منطقة البروج بود وسطح محدب او مماس سطح محدب ممثل بود بنقطهٔ
مشترک وانرا اوج ومعدلش نیز مماس معدل او بود بنقطهٔ مشترک وانرا حضیض گویند
وچون فرض کنیم که خارج مرکز از ممثل منفصل شود مرا بینه دو کره مختلفة المخن از ممثل
باقی ماند یکی محیط بخارج مرکز ودیگری محاط او اول را متمم حاوی گویند ودویم را
متمم محوی ورقه حاوی از جانب اوج بود وغلظش از جانب حضیض ورقه وغلظ محوی بعکس

ومنجمان باین سبب گویند که چون بعد از افزار هر دو را منطبق خارج مرکز سازند ممثل تمام
شود و شمس چرخی بود کری مضمت مغرق در رخی خارج مرکز چنانکه سطح او مماس دو سطح
خارج مرکز شده است بدو نقطه و کواکب علویه و زهره را بعد از ممثل دو فلک دیگر است
اول خارج مرکز وان در رخی ممثل است چنانکه در افتاب گفتیم الا انکه منطقهٔ این افلاک
در سطح منطقهٔ ممثلات خود نیستند بلکه مقاطع اند با ایشان دوم تدویر و افلکی بود
مضمت در رخی خارج مرکز بهمان نوع که افتاب در رخی خارج مرکز خود و کوکب در تدویر رخی
مغرق است چنانکه سطح تدویر با سطح کوکب بیک نقطه تماس کرده است و فلک خارج مرکز را
در جمله شمس فلک حامل خوانند و قمر را غیر از ممثل سه فلک دیگر باشد اول مایل و آن
فلکی بود متوازی السطحین در جوف ممثل چنانکه سطح محدب او مماس سطح مقعر ممثلات
و سطح مقعر او مماس عالم کون و فساد این فلک اگرچه با ممثل متحد المرکزات اما منطقه هر یک
مقاطع اند یکدیگر است بر دو نقطه که اندا عقدتین گویند و فلک ممثل را در قمر فلک جوزهر
گویند دوم حامل داخل رخی حامل باید کواکب در رخی ممثل خود و منطقهٔ این فلک بر منطقهٔ
مایل منطبق باشد سیم تدویر وان مغرق باشد در حامل بطریق تدویر باقی کواکب لیکن منطقهٔ
این فلک دایما داخل در سطح منطقهٔ حامل بود بخلاف باید کواکب و عطارد را این بعد از ممثل سه
فلک دیگر بود اول مدیر و اندر رخی ممثل بود بطریق حامل در ممثلات خود منطقهٔ اش بمقاطع
منطقهٔ ممثل بود و حامل اندر رخی مدیر بود چنانکه مدیر در رخی ممثل و منطقهٔ اش در سطح منطقهٔ
مدیر بود سیم تدویر بود و رخی حامل علی الرسم و هر یک از ینها و کوکب نیز علی الرسم
مغرقند در تدویر خود و از انچه گفتیم لازم می اید که عطارد در دو اوج باشد یکی مشترک
میان ممثل و مدیر و او را اوج مدیر خوانند دیگر مشترک میان مدیر و حامل و انرا اوج حامل

خوانند

خواستند وحضیض بحاظ بقی بنزاور اچهار متمم باشد دو از ممثل و دو از مدیر و صورت



اما تقویم کواکب عبارت از بعد موضع اوست از راس الحمل یعنی قوسی هست از منطقة البروج میان

اول حمل و موضع کوکب بر توالی بروج و از اطول کوکب نیز گویند و مراد بموضع کوکب در طول اقرب

خطی بود که از مرکز عالم بمرکز کوکب کذرد و بفلک اعلی منتهی شود اکر کوکب بر منطقة البروج بود

نقطه الاتقاطع دایره عرضی بود که بطرف خط مذکور یا منطقة البروج ان تقاطع کند اتقاطع که

عقب بود بطرف خط مذکور و این خط را در عرف اهل هیئت خط تقویمی گویند و حرکتی که کوکب با حرکت
این تقویم را قطع کند حرکت طولی و حرکت تقویمی گویند و در تقویم نام و نشانی بعد از جدول نواح
مذکوره بجهة تقاویم کواکب سبعه سیاره هفتجدول بیاورند و ابتدا بشمسی کنند زیرا که شهور و
اضوء و اشرف و اعظم کواکب است پس تقویم بعد از شمس اولا ظاهر و اضوء است در اضاءات
باحوال قمر بیشتر احتیاج از باید کواکب است پس تقویم قمر را بعد از شمس بر ترتیب افلاک بیاورند
و هم هر یک از سیاره در مستطیلی که فوق جدول ایشانست مصور بنویسند و در جدول هر کوکب
موضع اکوکب فلک البروج یعنی مثلا فوس تقویمی کوکب از منطقة البروج در نصف النهار
هر روزی از ایام اسابیع و تواریخ بازای انروز ثبت کنند تا معلوم شود که در هر نصف
روز تقویم کوکب چه مقدارست و اضاء نصف النهار از سایر اوقات بجهة انست که باعتقاد
منجمین مبداء شانزده روزات چنانکه در باب ششم معلوم کردد به رقم اول رقم برج یعنی
رقم اول که ابتدای آنست موضوع باشد بجهة برج و ان هر کز از یازده متجاوز نکردد چه اکر
دوازده شود باول محل انتقال کند و دور از سر کرفته شود و رقم صفر در المرتبه ثبت شود و رقم
دویم موضوع باشد بجهة درجه و ان هر کز از بیست و نه زیاده نشود چه اکر سی شود از المرتبه
ساقط کردد و عوض ان یکدرج بر رقم المین زیاده شود و ابزار فع کویند و رقم سیم موضوع باشد
بجهة دقیقه و آن هر کز از پنجاه و نه تکذرد و اکر چه بشصت رسد از المرتبه ساقط کردد و بمرتبه
ماقبل خود مرفوع شده یکدرجه اضافه رقم المرتبه شود و مراتب تقویم کوکب در دقایق
زیاده نباشد الا در وکاه باشد که چند روز متوالی یکی از این ارقام مکرر شود بسبب انکه
مقدار حرکت کوکب در آن ایام در غیر مرتبه اند قم معدود شود در انحال اند آ یعنی ان رقم را
در اندازند بجهة تخفیف کتابت الا در روز اول و اخر نویسند و جایکاهش خالی کذارند تا موافق

مشتری

نوشته

متنبه نشود واگر خالي نباشد بانكه رقمي از مرتبهٔ ديگر انجا نوشته شود ناظر انرا ازين مرتبه
اعتقاد كنند و باقي مراتب نيز باين سبب مختل گردد وگاه باشد كه زياده از يكرقم در
چند روز متوالي مكرر شود وجايگاه انرا ازين خالي گذارند باجام درسيرات كواكب
درجعف واستقامت ايشان مراد از سيرات اينجا مدة يكدور كوكبست ومدت مكث او
دربروج ومدعا ازدور كوكب مفارقت اوست از نقطهٔ معينه از فلك البروج تا معاودت
او بازبهمان نقطه وبرصد وامتحان معلوم شده است كه دورات مناسبه كوكب سياره
متفاوته المدتست الا شمس كه تفاوت دورات او محسوس نيست پس بواسطهٔ اين تفاوت مختلف
مدت دوره خط وسطي هر كوكب كه فيالحقيقه مناسب الحركتست وانرا حركت وسط گويند
كما سترف بجاي مدت دورهٔ حقيقي انكوكب بسطور داشته وبجهة سهولت كسوران اسقاط
ودورهٔ حقيقي ازايندوره گاه كمتر است وگاه بيشتر پس ميفرمايد كه آفتاب درمدت يكسال دوره
تمام كند نحقيقا به سال شمسي چنانكه سبق ذكر يافت عبارت ازدورهٔ اواست وبروج را
درسي روز تمام كند تقريبا قيد بجهة اختلاف مدة مكث اواست دربروج بسبب سرعت
وبطوء حركت او درين زمان بحاسبهٔ زيج جديد سلطاني شهيد مكث آفتاب دربرج حمل سي روز
پانزده ساعت ودر ثور سي ويكروز ودو ساعت ونيم تقريبا درجوزا سي ويكروز نه ساعت
ودر سرطان سي ويكروز ده ساعت ودر اسد سي ويكروز پنجساعت ودر سنبله سي روز ونوزده
ساعت ودر ميزان سيروز وشش ساعت ودر عقرب بيست ونه روز ونوزده ساعت ودر قوس
بيست ونه روز ودوازده ساعت تقريبا ودر جدي بيست ونه روز ده ساعت ودر دلو
بيست ونه روز وشانزده ساعت ودر حوت سيروز ودو ساعت وماههاي شمسي حقيقي
عبارت از ايندهاست وتغير حسي دراين ازمنه نشود ديگر در مدتهاي مديده مدعا از

روز در اینمقام شبانروز است و قمر دوره خود را در بیست و هفت روز و ثلث روز تمام کند
تقریبا بتحقیق از ثلث کمتر است بهفده دقیقه ساعتی لیکن چون تفاوت اندکی است مصنف
قید تقریبا نکرده است و برجیرا در بیشتر از دو روز و کمتر از سه روز تمام کند بحسب سرعت
و بطوء سیر او و گاه باشد که چون در حضیض و غایة سرعت بود دو روز یا کمتر از دو روز
باندک کمتر از یکساعت برجی تمام کند و زحل در قریب سی سال دوره تمام کند قید قرب
بسبب آنست که دورهٔ وسطی او بتحقیق بیست و نه سال و پنجاه و سه روز و شانزده ساعت و
بیست و یکدقیقه است و مراد از سال درین مباحث سال شمسی است و از ماه سی روز
و برجی در دو سال و نیم تمام کند تقریبا قید تقریب در اینجا دو وجه دارد یکی آنکه زمان
دوره متساوی بر عدد بروج قسمت کرده است و حال آنکه مکث او در هر برج بحسب بطوء
و سرعت سیر او متفاوت است دوم آنکه بر تقدیر تساوی مکث چونست دوره تقریبی است خارج
قسمت او بر دوازده تقریبی باشد و مشتری دوره را در قرب دوازده سال تمام کند و بحسب
تحقیق مدت دورهٔ وسطی او یازده سال و دو ماه و سیزده روز و یازده ساعت و نه دقیقه
است و برجی در یک سال تقریبا و وجه تقریب انجا هم دو است و مریخ دورهٔ را در قرب یکسال و دو ماه
و نیم تمام کند و بحسب تحقیق مدت دورهٔ وسطی او یکسال و دو ماه و بیست و یکروز و بیست و
دو ساعت و پنجاه دقیقه است و برجیرا در یکماه و نیم تمام کند تقریبا چون برج اسد بود و
یک استقرا نمودیم در حال سرعت سیر در مدت چهل روز باندکی کمتر برجیرا تمام کرد و هریک از
سفلیین دوره را در قرب یکسال تمام کند قید قرب مگر نظر بدورهٔ حقیقی ایشان باشد والا
در وسطی احتیاج نیست و چون تنجیم و تسییر باشد زهره برجیرا بیست و هفت روز تقریبا تمام کند و
عطارد در شانزده روز تقریبا قید تقریبا بجهت آنست که هریک از ایشان گاه باشد که در سرعت سیر بیشتر یا کمتر

ازاین مدت در برجی نامند لیکن در عطارد مقدار یکی بیکروز نرسد و ما یکسال استقرا نموده
نهره در حال سرعت سیر در بیست و پنجاه روز گذری برجی نام کرد و قید سرعت سیر در
سه کوکب اغلب سبب آنست که گاه باشد که در حال سرعت سیر در برجی باشند و در
حال بطوء در برجی و تفاوت میان مکث ایشان در این دو برج بسیار است بخلاف
علوی که در مدت قطع کردن برجها هم بطی شود و هم سریع و چون چنین باشد
تفاوت میان سیر ایشان در دو برج اندکی بود و قید مستقیم در عطارد نسبت است فقط
چنانکه محقق طوسی در سی فصل کرده چه او را در رجعت تبر سرعت سیر است و زمان مکث
او در برجی که در او رجوع کرد و متفاوت است با زمان مکث او در برجی که در آن مستقیم
و سریع گردد بگذری بخلاف مریخ و زهره که ایشان را در رجوع سرعت نیست چو سرعت مبادی
از زیادتی حرکت تقویمی کوکب بر حرکت وسطی چنانکه بعد ازاین بیاید و حرکت رجعی ایشان
در هیچ وقت بحرکت وسطی نرسد پس قید سرعت سیر در ایشان کافی باشد و اینکه مصنف زهره را
در قید مستقیم داخل کرده ممکنست که او را در او بقید بیانی تغیر کنیم در عطارد بسبب اری
لیکن بر تقدیری که سرعت کوکب اعم باشد از انکه در تمام برج بود یا در بعضی که اگر
مخصوص باشد بتمام برج قید مستقیم در هر دو کوکب سفلی بیانی خواهد بود و کواکب
ثابته دوره را در بیست و پنجاه هزار سال تمام کند و برجی در دو هزار سال که خارج
قسمت بیست و پنجاه هزار است بر عدد بروج و درجه را در شصت و شش سال که خارج
قسمت دو هزار است بر عدد درجات برجی تقریبا و به تقریب ثلثان سالیست که
کسر خارج قسمت و مصنف بجهة سهولت اسقاط کرده است بر ازمان منفقه منجمی تمام
که کمیت حرکات ثوابت را بحساب رصد مختلف یافته اند و قدما را مثل رطوبة اورا

عقیدهٔ ان بوده است که این نه اغیر حرکت یومیه حرکت دیگر نیست لهذا اسماء ان بفلک
ثامن کرده اند وچون نوبت بابرجس رسیده است بعضی از ثوابت قریب بمنطقه رصد کرده
و دریافته اند حرکتی یافته است از مغرب بمشرق لیکن از غایت قلت بر کیت اطلاع نیافته
بعد ازان بطلیموس و مالاناوس بطریق تدقیق چون مرتکب این امر شدند رای ایشان بر قرار
گرفت که در هر صد سال درجه قطع میکنند وجمعی از متاخرین مثل ابن الاعلم وغیره در تحقیق مقدار
استقصای تمام نموده گفته اند که در هر هفتاد سال درجه قطع میکنند و اینموافق بانچه محقق طوسی
وسلطان المغفور در ارصاد خود یافته اند اما باعتقاد جماعتی که در زمان مامون طیفه رصد
کواکب کرده اند انست که در هر شصت و شش سال درجه قطع میکنند و حکیم فاضل غیاث الدین
منصور که از احفاد آن مراغیست چند کوکب را مثل عین الثور و قلب العقرب رصد کرده مطابق
یافته است بانچه در زمان مامون یافته اند واعتماد مصنف بر منقولست و هریک از خمسهٔ متحیره
کاهی مستقیم باشند یعنی توالی حرکت کنند و کاهی راجع یعنی خلاف توالی حرکت
کنند و کاهی مقیم یعنی ساکن نمانند یا کر مقدار تقویم کوکب یک نصف النهار بیشتر
از نصف النهار سابق بود مستقیم بود اکر کمتر بود راجع و اکر مساوی بود مقیم و اقامت
باین نوع که کفتیم در کواکب علویه و زهره محسوس شود و عطارد چون سریع السیرست
مدت اقامت یکشبانه روز نرسد و اکر اصلا نا درد و نصف النهار متوالی بکند قیم باشد
آن اقامت نبود بلکه بعد از نصف النهار اول از اندقیم عود کند بکذرد و در آن
شبانه روز راجع یا مستقیم کردد و در نصف النهار ثانی هما ندقیم عود کند و در حوالی ابتداء
رجعت و استقامت یعنی بعد از انتهاء احد الحالتین و قبل از ابتداء اندکی مقیم شوند
چه در علم حکمت مقررست که مابین هر کیفیتین متخالفتین فی الجمله سکونی حقیقی است و پیش از شروع

در شرح کلام چاره نیست از تحقیق رجوع و آنچه با متناقضست پس میگوئیم که چون خط از مرکز
عالم خارج شود و از جانبین تدویر بماس او شوند منطقهٔ تدویر یابند و نقطهٔ تماس بدو قسم
مختلف منقسم شود اعلا و اسفل و لامحاله قسم اعلا اعظم بود از اسفل و مخفی نماند که قوسهای
متساوی از قطع علیائی تدویر بدروه عظیمتر از قطع اعظم خواهد آنچه بعد است پس حرکت نماید از آنچه
تدویر در قسمی اعظم سریع خواهد و در قسمی اصغر بطی و مراد بدروه و حضیض تدویر دو نقطهٔ تقاطع
محیط تدویر است بخطی که از مرکز عالم خارج شود و اذا مر کز تدویر گذشته بفلک اعلی منتهی شود و انکه بذروه
نزدیکتر است ذروه مر او را گویند و انکه نزدیکتر است حضیض مر او را گویند و هر کوکبی که بخط بانکه متحرک باشد با
مرکز معدل گویند چه مرکز تدویر بران خط است و حرکت همیشه بر توالی باشد و چون مرکز هر یک
از عوامل متحیره از مرکز عالم خارجست لامحاله مرکز تدویر او از مرکز عالم در یک قطعه حامل بعید بود
و در قطعهٔ دیگر قریب و غایت بعد وقت وصول او باشد بنقطهٔ اوج و غایت قرب وقت
وصول او باشد بنقطهٔ حضیض و از این لازم آید حرکت مرکز معدل در قطعهٔ بعیده بطی بود
و در قطعهٔ قریبه سریع و حرکتی که واسطه باشد تقریبا میان سرعت و بطو و از حرکت وسطی
کوکب گویند فاذا تمهد هذا باید دانست که چون افلاک تداویر شامل ارض نیستند
لاجرم اگر اعلی بر توالی حرکت کند حرکت اسفل بر خلاف توالی خواهد بود چنانکه
در متحیره است و اگر اعلی بر خلاف توالی باشد اسفل بر توالی خواهد بود چنانکه در قمر است
و هر یک از کواکب متحیره چون در اعلی تدویر باشند حرکت آن بر توالی سریع خواهد بود چه
کوکب در اینحال بمجموع حرکت مرکز معدل و حرکت تدویر متحرک باشد و چون باسفل تدویر
انتقال کند حرکت کواکب بر توالی بطی پیدا کند بسبب آنکه در اینحال کوکب بمقدار فضل حرکت
مرکز معدل بر توالی بر حرکت تدویر بر خلاف توالی حرکت دهد بنا بر آنچه قبل ازین مذکور شد و چون کوکب

بحضیض نزدیکتر شود حرکت تند و بدخلاف توالی سریعتر و فضل مذکور کمتر شود و کوکب بطی تر غاید
اما چون حرکت مرکز کوکب هنوز بتوالیست کوکب را مستقیم گویند تا بجائی رسد که حرکت تند و بد
بخلاف توالی با حرکت مرکز معدل بتوالی مقاومت کند و کوکب چندگاه چنان غاید که در یکجای
ثابت است و در اینحال کوکب را مقیم گویند و بعد از ان حرکت تند و بد بخلاف توالی زیاده آمد بر حرکت
مرکز معدل بتوالی کوکب بمقدار زیادتی بر خلاف توالی متحرک باشد و در اینحال کوکب را راجع گویند
و هرچند بحضیض نزدیکتر شود حرکت او در رجعت سریعتر غاید تا کوکب بحضیض مرئی رسد و انجا
غایت سرعت او باشد در رجعت و وسط زمان آن و چون از حضیض بگذرد و در رجعت بطوی
بدا کند و هرچند بر اید بطی تر شود باز بتوسطی که گفتیم مقیم گردد و بعد از آن مستقیم و تا رود در استقامت
سریعتر شود تا بدرجه رسد که غایت سرعت او است و استقامت و وسط زمان آن و بعد از ان
حالت اول عود کند و از انچه گفتیم لازم می اید که کوکب در یکدوره تدویر دو بار مقیم کردد و یکی
بعد از استقامت پیش از رجعت و انرا مقام اول گویند و دیگر بعد از رجعت و قبل از استقامت
و انرا مقام ثانی خوانند و مقرر اکرده تدویرات اما حرکت او در قطعه علیا که بخلاف توالیست
اسرع از حرکت وسط او نیست پس رجعت لازم نیاید لیکن در قطعه علیا بطی
و در قطعه سفلی سریع غاید و چون حرکت مرکز معدل نسبت بمرکز عالم مختلف است لاجاله
مدة استقامتی با استقامتی رجوعی با رجوعی متفاوت باشد پس هرگاه حرکت مرکز معدل سریع باشد
تکافی حرکتین در اواخر استقامت و سریع دهد و در اواخر رجعت زود تر دهد و هرگاه بطی باشد
در اواخر استقامت زود تر دهد و در اواخر رجعت دیر تر پس زمان استقامت
در کاه اول بیشتر باشد و در کاه ثانی کمتر و زمان رجعت بعکس و اعظم زمان استقامت
بیابد استقرا آ بدا اول برج زحل راست ماه و چهار روز است و مشتری انه ماه و

دلیا ده روز

چهارده روز و مریخ را دو سال و یازده روز و زهره را یکسال و شش ماه چهار روز و عطارد را
سه ماه و چهار روز و مراد از ماه در این سی روز است و اصغر زمان استقامت قمر
هفت ماه و بیست و شش روز است و مشتریرا نه ماه و مریخ را یکسال و دو ماه و هفت
روز و زهره را یکسالی و پنج ماه و بیست روز و عطارد را سه ماه و سه روز و اعظم
زمان رجعت زحل را چهار ماه و بیست و یکروز و زهره را یکماه و چهارده روز و عطارد
را بیست و سه روز و اصغر زمان رجعت زحل را چهار ماه و شانزده روز است و مشتریرا سه ماه و
بیست و هشت روز و مریخ را دو ماه و شش روز و زهره را یکماه و ده روز و عطارد را بیست و
یکروز و در تقویم نام شمسی علامت مبداء رجعت و استقامت هر کوکبی از متحیره
و در اثنای تقویم انکوکب ثبت کنند بنوعیکه فاصله باشد دو روز را که در مابین نصف النهار
اند و روز کوکب ابتداء رجعت یا استقامت کرده باشد مبدا و جهة نعینی و قت آن برحاشیه
نیز نویسند یعنی در جدول انتقالات کلیه در محاذی روزی که در انروز یا در انشب قبل
ازان ابتداء برجعت یا استقامت کرده باشد علامت مبداء استقامت ت باشد و از
مبداء رجعت ج چون خواهند که برحاشیه ثبت کنند اول علامت مبداء استقامت
یا رجعت نویسند ملحق بعلامت کوکب اجمع یا مستقیم پس علامت روز که ان یم است
یا علامت شب له ام است پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت انروز یا شب
پس علامت ساعات و دقایق گذشته او اول روز یا شب و در بعضی رجعی اکتفا
نمایند و در اثنای تقویم کوکب هیچ ننویسند و در تقویم قمری برحاشیه ثبت کنند اما علامت
ساعات و دقایق کمتر نویسند و در بعضی تقاویم نام شمسی در جدول تقویم مریک از
علویین در وقت اقامت ثبت نکنند لفظ مقیم مصرح نویسند بناکه با علامت رجعت با استقامت

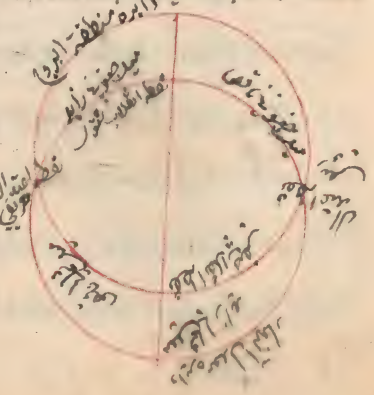
مقابل باشد ومدت اقامت در رصل هفت روزات و در مشتري پنجروز سير تقويمي کوکب
خواه راجع باشد وخواه مستقيم در شبانروزي که اندايرت انکوکب گويند اگر سير شبانروزي
وسط انکوکب باشد اندا سير وسط گويند وکوکبرا در انحال متوسط السير ومعدل السير خوانند
واگر زايد باشد بر سير وسط وهرچند برايد اندزيادتي در تزايد بود اندا سير زايد ومتزايد
گويند واگر در تناقص بود اندا سير متناقص گويند وکوکبرا در ايند وحال سريع السير
خوانند واگر سير تقويمي ناقص باشد از سير وسط هرچند برايد روي در تناقص نهد اندا
سير ناقص متناقص گويند واگر روي در تزايد نهد اندا سير ناقص متزايد گويند وکوکبرا
در ايند وحال بطيئ السير خوانند ودر تقويم تام گاه باشد که اين احوال را در اثناي
تفاويم کواکب سبعه وبر سر حد اول آن نيز ثبت کنند وعلامت اندا اينست سط
سير اوسط يد سير زايد متزايد يد ناقص سير زايد متناقص ناقص سير ناقص متناقص ناقص
سير ناقص متزايد وحرکت وحرکت زحل را در شبانروزي دو دقيقه است ومشتري اربعا
دقيقه وپنجاه وثانيه ومريخ راسي ويکدقيقه وبيست وشش ثانيه وشمس پنجاه ونه دقيقه وبيست
ثانيه وزهره وعطارد را هيجده مقدار وقمر را سيزده درجه ودوده دقيقه وسي وپنج ثانيه
باب پنجم در معرفت ميل قباب در عروض کواکب وجوزهرات اين آن اوکلا بايد دانست که
بعد نقط از دايره در سطح کره قوسي بود از عظيمه که بان نقط وبعد وقطب اندايره گذارد
ومابين ان نقط ومحيط اندايره از جانبي که عقب ازان نباشد پس بجهة معرفت بعد
نقطة مفروضه از منطقة فلک نهم که اندا معدل النهار گويند دايره فرض کنند که
بعد قطب الفلک وآن نقط گذرد وقوسي که از ايند ايره ميان نقطه مفروضه
معدل النهار باشد بشرطيکه زياده از ربع نبود اندا بعد ان نقطه گويند از معدل النهار

وبعد اجزاي منطقة البروج را از معدل النهار ميل اول انجزء كوينده بقياس ميل ثاني
انجزوكه انقوسي باشد از دايرهٔ عرضيه كه بجزء مفروض گذرد وما بين منطقة البروج ومعدل
النهار از جانب عقب ولفظ ميل چون مطلق مذكور شود مراد ميل اول باشد وچون
افتاب دايما در منطقة البروج است ميل انجزويرا كه افتاب در او بود ميل افتاب
نيز گويند بخلاف كواكب ديگر كه چون در اكثر اوقات بر منطقة البروج نيستند بريشان
ميل اطلاق نكنند بلكه بعد كوكب از معدل النهار گويند ودايرهٔ ميلي كه بر اس
سرطان وجدي گذرد انرا دايرهٔ ماده با قطاب اربعه گويند بجهة مرور او بقطبين
معدل النهار وقطبين فلك البروج وقوسي كه از اين دايرهٔ ما بين منطقة البروج و
معدل النهار باشد از جانب عقب انرا ميل كلي وميل اعظم گويند چه اعظم است
از باقي ميول مقدار ميل كجا را بحسب ارصاد مختلف يافته اند وبحسب زيج جديد الغ
بيك بيست وسه درجه وسي دقيقه وهفتده ثانيه است اما ميل افتاب يعني ميل اول
او بعد اوست از معدل النهار كه منطقهٔ فلك نهم است واورا معدل النهار گويند
باين سبب كه چون مركز افتاب بسطح اين دايره رسد تقريبا شب وروز مساوي شود
در جميع مواضع وفصل مشترك ميان سطح اين دايره وسطح كرهٔ ارضي را خط استوا
گويند واورا يعني افتاب بدايريست مرسوم از مركز او بحركت او كه داخل در سطح
منطقة فلك هشتم است كه انرا منطقة البروج گويند از جهة مرور اين دايره
باوساط بروج ولهذا منطقهٔ اوساط بروج نيز گويند واز جهة ملازمت افتاب
مر اين دايره را دايرهٔ شمسيه نيز گويند واين منطقة البروج مقاطع معدل النهار است
بر دو نقطهٔ مقابل چون معدل النهار ومنطقة البروج از دو دايره عظامند ودو قطب يك

غیر دو قطب اند یکدیگر لازم می آید که تقاطع کنند ایندو دایره بردو نقطه مشترک متقابل
که منحصر باشند میان ایندو نقطه نصف هریک از ایندو دایره و این در شکل دوازدهم از
اولی اکرثاوذوسیوس مبین شده است از نقطتین مذکور تین آن نقطه که قمر بحرکت
بحرکت خاص خود بگذرد و در شمال معدل النهار باشد یعنی در جهة قطب او که نزدیکتر
بکوکب جدی از نقطه اعتدال ربیعی گویند از جهة تساوی شب و روز وحصول ربیع
در وقت وصول آفتاب باین نقطه در معظم معموره و مبداء برج یعنی اول حمل را
از این نقطه گرفته اند و لهذا از نقطه حمل یاد کرده اند و اگر چون آفتاب از او
بگذرد و در جنوب معدل النهار باشد نقطه اعتدال خریفی بسبب آنکه چون آفتاب
باین نقطه رسد تساوی شب و روز وحصول خریف باشد و در اکثر معموره و این نقطه
در ابتدای اول برج میزان بود و به تسمیه ایندو جهة بشمال و جنوب است که نیمی که
از این دو جهة میرود موسوم است باین دو اسم و از ابتداء گذشتن آفتاب از نقطه
اعتدال ربیعی تا رسیدن او بنهایت بعد از معدل النهار که حین تقاطع دایره ماه با نصف
ارجعات یا منطقة البروج و از نقطه انقلاب صیفی گویند بسبب انقلاب زمان
حین وصول آفتاب باین نقطه از ربیع بصیف در اکثر ربع مسکون میل شمالی صاعد
زاید باشد اما شمالی بسبب وقوع آفتاب در این مرور در شمال معدل النهار اما زاید
بسبب تزاید فرضة منطقتین از نقطه اعتدال ربیعی تا نقطه انقلاب صیفی که اول
برج سرطانست اما صاعد بسبب آنکه صعود او در انحال بجانب سمت الراس لیکن
مخفی نماند که انحکم مخصوص است ببلادی که آفتاب از سمت الراس ان بلاد در هیچوقت
بجانب شمال میل نکند که اگر موضعی باشد از معموره که آفتاب از سمت الراس انموضع بجانب

شمال

شمال متجاوز نشود مثل حبشه و زنگبار و ولایت یمن و مکه معظمه و بعضی از بلاد هند
و اینحال از وقت گذشتن او از سمت الرأسی تا غایت بعد شمالی او بط زاید باشد
در این موضع و از اینجا یعنی از غایت میل تا رسیدن بنقطه اعتدال خریفی میل شمالی
او بط ناقص باشد بسبب وقوع آفتاب در شمال معدل النهار و هبوط از سمت
الرأسی و ناقص فوق منطقتین و ما بین ایند و نقطه اما اگر آفتاب در نیمروز
بطرف شمال سمت الرأسی موضعی گذرد آن مکان در این موضع میل شمالی صاعد ناقص
باشد و از ابتداء گذشتن او از نقطه اعتدال خریفی تا غایت بعد که محل تقاطع دیگر
از دایره ممره با قطاب اربعه با منطقه البروج و انرا اول جدی و نقطه انقلاب هم
شتوی خوانند بسبب انقلاب زمان صیف و وصول آفتاب بان نقطه از خریف
در جمیع معموره میل جنوبی او بط زاید باشد و از اینجا تا رسیدن باز بنقطه اعتدال
ربیعی میل جنوبی صاعد ناقص باشد و اینها بمقابله ماسبق معلوم است لیکن حکم
هبوط و صعود میل جنوبی در جمیع معموره یکیست چه در ربع مسکون آفتاب در
میل جنوبی مرکز بشمال سمت الرأسی مایل نشود و کواکب دیگر را اگرچه بعد از
معدل النهار باشد لیکن ثبت انها در تقویم مصطلح نیست و عمل انهم فی الجمله
معتبر است و صورت وضع معدل
النهار با فلک البروج موتزاید و
ناقص میل برین گونه است
ناداینند



اما عرض کواکب عبارت از بعد او

از منطقة البروج يعني قوسي است از دايرهٔ عرضيه كه بر مركز كوكب گذرد ميان خط نقويي كوكب
ومنطقة البروج از جانب عقب پس شمس را عرض نباشد چه مركز او دايما در سطح منطقة خارج مركز
است ومنطقة خارج مركز در سطح منطقة ممثل ومنطقة ممثل در سطح منطقة البروج ومركز قمر را مدار
نه در سطح منطقة البروج بلكه مقاطع است با منطقة البروج بر دو نقطه متقابل بدانكه مركز از او
زايل نشود وچون اينمنطقه مقاطع است ومنطقه چون عظيمه است تقاطع بر دو نقطه متقابل بود ضانكه معدل
النهار ومنطقة البروج گفتيم انرا يعني آن نقطه را از دو نقطهٔ مذكوره كه قمر چون بحركة خاص
خود ازان بگذرد وعرضش شمالي شود يعني بطرف شمال منطقة البروج اید راس وچون از
شمالي فرگويند فوراس وذنب بسبب آن گويند كه شكلي را كه حادث شده است در ماين
نصف مايل ونصف ممثل از جانب عقب تشبيه كرده اند باژدهاي مستي طرفين او اين نقطه
است وتحقيق مجاز شمالي براس ومجاز جنوبي بذنب بسبب سعادت اول ونحوست ثانيت
وهر دو را عقدتين وجوزهرين خوانند اما تسميهٔ ايشان بعقدتين بسبب انكه تشبيه كرده اند هر يكرا
بعقده كه درميان دو خط افتد چنانكه اينجا عبارت ازاين دو دايره است واما بجوزهرين
بعضي گويند بجهة انكه جوزهر معرب جوزكره است كه مراد بها نعني اول باشد وبعضي
ديگر گفته اند كه معرب كوزهر است چه بر دو طرف اژدهاي مذكور واقع اند وصعود و
هبوط وزيادة ونقصان از عرض بقياس ميل معلوم شود يعني از وقت گذشتن قمر
از عقدهٔ راس تا غايت بعد ميان اين دو نقطه كه غايت عرض قمر است ومقدار ان بحسب
اكثر ارصاد پنجد رجه است عرض شمالي صاعد زايد باشد اگر قمر از سمت الرأس در طرف جنوب
گذرد چنانكه در اكثر اقليم الآشمالي هابط باشد چنانكه در بعضي واز غايت عرضش تا رسيدن

بعقدهٔ ذنب عرض شمالی هابط ناقص باشد واگر در طرف شمالی سمت الرأس گذرد وصاعد
ناقص واز عقدهٔ ذنب تا رسیدن بعد عرض جنوبی هابط زاید باشد اگر قمر از سمت الرأس
در طرف جنوب گذرد چنانکه در اکثر معموره الاجنوبی صاعد زاید بود چنانکه در بعضی و
از غایت نهایت عرض باز بعقدهٔ الرأس عرض جنوبی صاعد ناقص بود واگر در طرف
شمال سمت الرأس گذرد وجنوبی هابط ناقص واهل احکام کوکب صاعد راشدید الوتر
گویند واگر هابط باشد مستریح الوتر گویند وصورت مدار قمر با منطقة البروج وتزاید و
تناقص عرض او برین نهج است وهریک از راس وذنب راسیر ثابت معکوس یعنی
برخلاف توالی متحرک دایماً هریک
از دو نقطه شخصی اند از فلک جوزهر
که بخلاف توالی متحرک ومقدار این
حرکت در ارصاد مشهوره هر شبانروزی
سه دقیقه ده ثانیه یافته اند ودر
تقویم نام شمسی موضع راس قمر را
در جدول یا بعد از جدول تقویم



عطارد در نصف النهار هر روزی بازای اندوزیاورند سه رقم اول برج دوم درصیم
دقیقه برقیاس تقویم کواکب وموضع ذنب برج هفتم موضع راس باشد بهمانقدر بعد و دقیقه
چه موضع دو نقطه متقابل در فلک برابر وجهات پس ایراد موضع یکنقطه کافی باشد
وعلامت راس در تقویم ثلاثة باشد واشبار اینصورت بجهة آنست که اگر ستین تنویسند
برقم شمس شبیه شود علامت ذنب وگاه باشد که علامت راس تنویسند بجهة بعضی قرائن

مانع اشتباهست چنانکه مرکز جرم قمر ایست مقاطع منطقة البروج و همچنین مرکز هریک از تداویر
خمسه متحیره راماداریست مقاطع منطقة البروج بر دو نقطه متقابل که یکی راس باشد و آن
در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر بآن نقطه رسد از آن بگذرد و در شمال منطقة البروج
بود و در زهره نقطه که چون مرکز تدویر او از آن بگذرد با وج متوجه شود و در
عطارد و بحضیض و دیگری ذنب که آن در کواکب علویه نقطه بود که چون مرکز تدویر
ایشان از آن بگذرد و در جنوب منطقة البروج شود و در زهره نقطه بود که چون
مرکز تدویر بآن نقطه رسد از آن بگذرد و در جنوب منطقة البروج شود در عطارد و متوجه اوج و نقاط
تعریف اند و نقطه در علویه و سفلیین بنا بنکته ایست که در کتب هیات معلوم میشود
و بیان آن اینجا لایق نیست و اضافه مرکز تدویر این کواکب در این امر بجهة عدم دوام
جرم ایشان بر یک مدار چه گاهی بر مدار مرکز تدویر باشد گاهی طرف شمالی آن و گاهی
در طرف جنوبی آن بخلاف قمر که با مرکز تدویر خود دایما متحد المدار است و جوزهر آن
خمسه متحیره را سیریست منتظم که بر یک نقطه شخصی اند از منازل که بحرکت فلک البروج
متحرکند و مقدار آن حرکت هر شبانروزی ثابت ثالثه بست و در بعضی تقاویم تاسعه
موضع الراس هریک از خمسه متحیره در اول هر ماهی از ماههای جلالی بر سر جدول آن
تقویم انکوکب ثبت کنند اگر مسافت صالح بوده باشد والا در صفحه سیری بر سر جدول
هر کوکب که بجهة نظرات انکوکب یا قمر کشیده باشند ثبت کنند بهمان رقم یکی بروج
دو یم درجه سیم دقیقه چهارم ثانیه بجهة آنست که حرکت جوزهران کواکب در مدت
یکسال شمسی بدقیقه نمیرسد پس ثبت آن بدون ثانیه در اول هر ماه عیث باشد
و موضع ذنب هر کوکب برج هفتم موضع راس انکوکب باشد بهمان اجزا ضانکه موضع

دنب

ذنب قريب نسبت راس او در تقويم تام مقدار ميل افتاب را در جدول باريک در پهلوي سراي
جدول تقويم او در نصف النهار هر روزي بازاي انروز بياورند ورقم يکي در جدول دويم
دقيقه وهمچنين مقدار عرض هر کوکب در جدول باريک در پهلوي سراي جدول تقويم
او بطريقيکه در ميل گفتيم بياورند ودر بعضي تقاويم همين عرض مختصر کنند ودر
بعضي ديگر عوض باقي کواکب اورده روز بازاي روز يازدهم ثبت کنند ودر
عطارد وزهره پنجروز ودر ايام ديگر هيچ ننويسند ومقدار غايت عرض هر کوکب بحسب
زيج جديد الغ بيک براتيموجبست زحل ج مشتري ي مريخ يه زهره ح عطارد ه
وعلامت شمالي ش است واز جانب جنوبي ج واز صاعد ص واز هابط ط واز زايد
ز واز ناقص ن واين علامت را منفصل بيکديگر در اشاي جداول ميل عرض کواکب
هرگاه يکي ازاين صفات ميدل بديگري شود ثبت بعد از انکه در سر جدول نوشته باشند
پس علامت شمالي صاعد زايد چنين شصز وعلامت شمالي هابط زايد شهز وشمالي
هابط ناقص چنين شهن وجنوبي صاعد زايد چنين جصز وجنوبي صاعد ناقص چنين
جصن وجنوبي هابط ناقص چنين جهن وگاه باشد که علامت زايد وناقص ننويسند هم
هر ميل وعرض شمالي صاعد وهمچنين جنوبي هابط زايد باشد وهر ميل وعرض شمالي هابط
وهمچنين جنوبي صاعد ناقص ليکن اين خصوصي است بموافقي از ماموره که هيچ يک از سياه
از سمت الراسي الموضع بطرف شمالي نگذرد واگر موضعي باشد که بطرف شمال گذرند ابراد
علامت زايد وناقص الزام بايد کرد کما لا يخفى على المتامل فيما تقدم باب ششم در معرفت
ساعات وغايت ارتفاع وظل او در نصف النهار اولا بايد دانست که دايره عظيمه که
يکقطب او سمت الراسي ودیگر سمت القدم موضعي باشد انرا دايره افق آن موضع گويند

پس اگر معدل النهار بر سمت الراس آن موضع گذرد انرا افق مستوائیه و منصفه و مستقیمه گویند
و اگر قطب معدل النهار سمت الراس آن موضع باشد انرا افق راسی گویند و عظیمه که بدو قطب
افق و دو قطب معدل النهار گذرد انرا دایرهٔ نصف النهار گویند از جهة انتصاف
نهار حین وصول شهاب باین دایره فوق الافق در کثیر ربع مسکون و عظیمه که بدو قطب
افق و مرکز کوکب گذرد انرا دایرهٔ ارتفاع الکوکب گویند و صغیره که از خط تقویم کوکب
مرتسم میشود بحرکت فلک کلی انرا مدار یومی الکوکب گویند و این با معدل النهار لا محاله
یا متوازی باشد یا متحد پس اگر امتداد دایرهٔ افق را قطع کند آنچه از آن فوق الافق بود
قوس النهار الکوکب گویند و آنچه تحت الافق بود قوس اللیل و آنچه میان طرف خط تقویم
کوکب و افق شرقی باشد از قوس النهار افق غربی از فوق اللیل انرا دایرهٔ الکوکب گویند
اما شبانه روز نزد عامه مجموع یک شب و یک روز است و مبداء آن نزد منجمین اول شب است
چه ظلمت اصل است و نور طاری و نزد اهل نجوم و فارس اول رات در رتبهٔ نور وجودی
و ظلمت عدمی اما نزد حساب از رسیدن شهابت بنقاط مدار او با دایرهٔ نصف النهار
چه بنا بر اصطلاح در جمیع مقدار شبانه روزی متساوی بود تقریبا بخلاف اصطلاحات
دیگر بحسب مرتفعه متفاوت است چنانکه بر عالم علم هیات مخفی نیست و معتبر نزد حکمای
یونان تقاطع اعالیست و نزد حکمای خطا و انجود تقاطع اسفل اما مبداء روز در عرف
اهل شرع از مبداء طلوع صبح صادق است و مبداء شب بعد از استیفای غروب آفتاب
و نزد اهل روم و فارس مبداء روز از طلوع شمس است و مبداء شب از غروب جرم
او و اینموضع طبیعی است چه وجود نهار مشروط بطلوع شمس است وجود لیل مشروط بغروب
او و ذکر شب و روز و اجزای آن که مصنف در ضمن ابواب خواهد کرد بر این اصطلاح است

انزد یونانی

ومنذ بعضي از براهمه هند مابين ابتداي طلوع صبح صادق وطلوع آفتاب ومابين غروب
آفتاب وغروب شفق بمنزله فصل مشترك ميان شب وروز داخل هيچكدام نيست
شبانه روز بر اكه عبارت از مجموع قوس النهار وقوس الليل آفتابت بيست وچهار
قسم متساوي كنند چه زمان امريست ممتد كه بحسب وهم استقراري دارد پس قبول
قسمت وان اقسام را ساعات مستويه ومعتدله گويند از جهة تساوي مقدار او نسبت بساعات
معوجه كه عنقريب مذكور خواهد شد ومقدار از معدل النهار كه در هر ساعتي از ساعات
معوجه بامستوي طلوع كند انرا اجزاي آن ساعات خوانند پس هر ساعت مستوي
سدس دورهٔ فلك است تقريبا كه پانزده درجه معدل النهار باشد واگر روز وشب
هريكي را يعني هريك از قوسي النهار وقوسي الليل آفتابرا علحده بدوازده قسم متساوي
كنند اقسام را ساعات معوجه وزمانيه گويند چه بطول وقصر شب وروز طويل وقصير
شوند پس ازاين حيثيت كه زمان ساعات طولا وقصرا تابع زمان شب وروز ست انرا
ساعات زمانيه گويند واين حيثيت كه مقدار ساعات روز با مقدار ساعات شب مختلف است
بحسب اختلاف طول وقصر ايشان انرا ساعات معوجه گويند بسبب ارتسام خطوط آن
برالات قياس رصديه ساعات قياسيه نيز گويند وهر ساعتي را خواه معوج باشد وخواه
مستوي بشصت دقيقه قسمت كنند وهمچنين هر دقيقه بشصت ثانيه وهر ثانيه بشصت
ثالثه وهكذا بعاشره لامحاله دقايق وثواني ساعات مستوي باد قايق وثواني ساعات
معوج متفاوت بود بحسب اختلاف شب وروز ودر اكثر ربع مسكون عدد ساعات
مستويه روز وكسور آن وهمچنين اجزاي ساعات معوجه از وقت كه شمس آفتاب
از اول حمل تا رسيدن باول سرطان روز بروز در تزايد باشد ودر نصف ديگر يعني از اول

سرطان تا اول جدي در تناقص و ساعات شب برعکس این باشد یعني عدد ساعات مستویه
و اجزاي ساعات معوجه شب از اول جدي تا اول سرطان در تناقص بود و در نصف دیگر
در تزاید و از اول حمل تا میزان عدد ساعات مستویه و اجزاي ساعات معوجه در تزاید
باشد بر مستویه و معوجهٔ شب از اول میزان تا اول حمل ناقص و سر این اوضاع آنست که
چون منطقة البروج و معدل النهار دو دایرهٔ متقاطع اند هر دو جزو را منطقة البروج که بعد
ایشان از نقطهٔ انقلاب متساوي بود بحرکت معدل مداري رسم کنند و افاق استوائیه جمیع
ابعاد را متساوي تنصیف کنند بشکل شانزدهم از اولی اگر تا دو سیوس پس آفتاب
در هر مدار که بود قوس النهار او با قوس اللیل متساوي بود پس دایماً شب و روز انجا
متساوي باشد تقریباً قید تقریباً بواسطهٔ تفاوت حرکة آفتاب میانه مکث او فوق الارض
و میانهٔ مکث او تحت الارض سرعت و بطوء اما اگر چنان افاق افتد که یکي از طرف
روز آفتاب بنقطهٔ اوج یا حضیض رسد زمان امروز متساوي زمان شب مقدم یا مؤخر باشد
تحقیقاً اما در افاق مایلهٔ معموره چون قطب شمالي معدل النهار از افق مرتفع و قطب جنوبي
منخفض است هر اینه افق بهمین منتصف معدل النهار باشد پس مدارات بتقاطع افق
منقسم بدو قسم مختلف شود چنانکه قسم ظاهر از مدارات شمالیه اعظم باشد از قسم خفي و
لهذا آنرا مدارات عالیه خوانند و اقسام مدارات جنوبیه که آنرا مدارات منخفضه خوانند
بعکس این بود بشکل نوزدهم از ثانیه انکتاب پس چون آفتاب در مدارات شمالیه
بود یعني در مابین اول حمل و اول میزان قوس النهار زیاده باشد از قوس اللیل
و بهمین ساعات النهار از ساعات اللیل و چون در مدارات جنوبیه بود یعني در مابین
اول میزان و اول حمل بعکس این باشد و چون بر معدل النهار بود یعني در اول حمل یا میزان

مساوي باشند وبشكل بيستم از مقاله مذكوره هر مداركه از قطب شمالي معدل النهار ابعد است
اجزاي قسم ظاهر اقل است از اجزاي قسم ظاهر مداريكه اقرب است واجزاي قسم خفي بعكس اين
وهر داريكه بقطب شمالي معدل النهار اقرب اجزاي قسم ظاهر او اكثر است از اجزاي قسم ظاهر
آن داريكه ابعد است وقسم خفي بعكس پس از وقت كذشتن شباب از اول جدي كه مدار
او ابعد مدارات اجزاء بود وجب از قطب شمالي نارسيدن باول سرطان كه مدار او اقرب
مدارات است بقطب قوس النهار متزايد بود وهمچنين ساعات النهار وقوس الليل متناقص
وقوس الليل وساعات الليل متزايد واز انچه كفتيم معلوم شد كه اطول ايام در قصر ليالي
وقت وصول افتاب باول سرطان واقصر ايام واطول ليالي وقت وصول افتاب
باول جدي ودر تقويم ساعات ودقايق مسنوي هر روزيكه از طلوع مركز افتاب تا غروب
آن بازاي انروز ثبت كنند ودر جدول بعد از تقويم راس ودر تقويم قمري بعد از جدول
ماه تركي بياورند كه بعد ازاين معلوم كردد ورقم يكي رقم ساعات دويم دقيقه وچون خواهند
كه ساعات ودقايق شب معلوم كنند ساعات ودقايق روز را از بيست وچهار ساعت كه
ساعت شبانه روزيست نقصان كنند باقي ساعات دقايق شب باشد وطريق نقصان
كردن چنانست كه از بيست وچهار ساعت يكي را شصت دقيقه فرض كنند ودقايق مذكور را
ازان شصت نقصان كنند وساعات نامه را از بيست وسه انچه باقي ماند ساعات ودقايق
شب باشد ودر بعضي تقاويم كه مشتريان خود نكاه ميدارند باول تقويمي كه بيواسطه ربع تعديل
ميشود ساعات ودقايق بيمروز نويسند چه بعضي از اعمال نجومي موقوف بر معرفت ساعات
نصف النهارات پس چون خواهند ساعات ودقايق تمام روز حاصل كنند اندا مفاضل
كنند ساعات ودقايق تمام روز حاصل ايد اما ارتفاع كواكب بعد كوكبت ارا قي يعني تويي

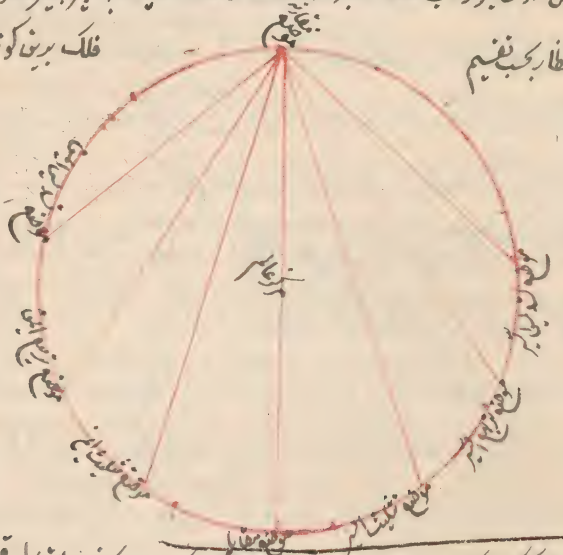
است از دایرهٔ ارتفاع میان خط تقویمی کوکب واقع در فوق الارض بشرطیکه از ربع زیاده نباشد
وفیه فوق الارض بجهة انست که اگر قوس مذکور بشرط مذکور در طرف تحت الارض بود انرا ارتفاع
کوکب نگویند بلکه انحطاط او گویند وآن ارتفاع که اعظم ازان نباشد در اندارکه کوکب بر آن
بود از مدارات یومیه آنرا غایت ارتفاع انکوکب گویند در اندار و انوقتی بود که کوکب
برتقاطع اعلی مدار دایرهٔ نصف النهار بود لاجرم در انوقت دایرهٔ ارتفاع بر دایرهٔ نصف
النهار منطبق باشد واگر کوکب بر سمت الرأس بود هر آینه غایت ارتفاع ربع دور بود و
آن غایت ارتفاع باشد مطلقا و در تقاویم نامه غایت ارتفاع آفتاب در هر روزی بازای
اندوز در جدولی بعد از جدول ساعات پیاورند بدو رقم یکی درجه و یکی دقیقه وغایت
ارتفاع کواکب دیگر در تقویم ثبت کردن مصطلح نیست اما ظل نصف النهار عبارت از سایهٔ
مقیاس است که قایم بر سطح افق باشد در وقتیکه آفتاب در غایت ارتفاع باشد یعنی در وقتیکه
بر دایرهٔ نصف النهار باشد بر سمت الرأس بود از ظل نصف معدوم باشد ومراد از افق اینجا
افق حسیست نه افق حقیقی که قبل ازاین بیان نمودیم وآن صغیرایست مرازی افق حقیقی که مماس
سطح عرضی باشد از جانب فوق وقاعدهٔ نصف کردن مقیاس ضانست که اول سطح زمینی را هموار کنند
بروجهی که آب بر و ریزند از همه جانب برابر سیلان کند پس اگر بعضی اجزای زمینی از نصف ارتفاع بود
آب بجانب اخفض میل کند چنانکه مقتضی طبع اوست وازبرای تسویهٔ زمینی التی سازند مثلث
متساوی الساقینی که اندا کونیا گویند واگر آن بود کی الترا از خوب سازند وباید که چوب اینها
بوزن برابر باشد والا مقصود حاصل نشود وبعضی زاویهٔ راس انرا قایمه سازند بجهة آسانی
زوریای عمارات وغیره در تضعیف قاعدهٔ ان ثانی کنند واز راس مثلث ثاقولی
دراویزند واوجسی بود ثقیل مثل سرب که از طرف خیطی او بکشند باشد وسطح زمینی راضان سازند

کاین مثلث کہ بدو طرف کہ بگردانند تا قوی بآن نشانہ اید و چون چنین بود این سطح را مثل در
سطح افق جسمی بود و موازی افق حقیقی و مقیاس جسمی بود مستدیر مخروطی الشکل و باید
کہ ثقیل بود تا موضع خود قایم بایستد و بعضی ازا ز چوب سازند و قاعدہ ازا مثقوب
سازند یا ارزیز در انریزند پس دایرہ در زمین هموار بکشند و مقیاس را برابر ایند دایرہ نصف سرب
کنند بنوعیکہ سهم مقیاس بر مرکز دایرہ عمود بود بجهة امتحان در سه موضع یا بیش محیط
دایرہ و راس مقیاس اندازہ گیرند اگر هر سه برابر بود انمقیاس عمود بود برین سطح
مستوی کہ فی الحقیقة سطح افق است و سایہ کہ در وقت غایت ارتفاع آفتاب ازمقیاس
برین سطح افتد نصف النهار بود و آنرا فی زوال خوانند و آن لامحالہ اقصر ظل بود کہ در
اندار ازا نمقیاس بحصول رسد و تقدیر ظل باقسام مقیاس کنند و مقیاس را کاهی بدوازده
قسم کنند و کاهی بهفت قسم پس اگر مقیاس را بهفت بخش کنند انظل را کہ ازانمقیاس
حاصل شده باشد ظل اقدام گویند اقدام بجهة انکہ گویند کہ عادت عوام برین جاری شده
است کہ تقدیر ظل بقامت خود کنند و قامت را باقدام تقدیر میکنند و غالب است کہ طول
قامت هر کس مساوی بهفت قدم او باشد و بعضی شش قدم و نیم نیز قسمت کنند پس قامت
بعضی مردم باقدام او شش قدم و نیم می افتد و اگر مقیاس بدوازده قسم کنند انظل
ماخود ازانمقیاس را انگل اصابع خوانند و اصابع ازجهة انگویند کہ اغلب آن بود کہ اشیاء را
بشبر تقدیر کنند یا بجهة انکہ اکثر مقیاس کہ از انظل گیرند شبری بود و شبر هر کس مقدار دوازده
اصبع باشد از اصابع او و هر قدمی را بشصت دقیقہ قسمت کنند و بهمچنین هر اصبعی را در
نقویم نام در جدول اخیر صفحه عینا فی زوال هر روزی را یا اصابع یا اقدام باری انوزن
وضع کنند تا اگر کسی را احتیاج بفی زوال افتد از نسبة زمینی و نصف مقیاس و انظار رسیدن

ظل بغایت قصر و تقدیر آن فارغ باشد بدو رقم یکی رقم اصبع اگر استخراج آن بجب ظل اصابع
کرده باشند یا قدم اگر بجب اقدام کرده باشند دوم دقیقه از اصبع یا قدم و گاه باشد که دو
جدول آورند و در یکی ظل بجب اصابع ثبت کنند و در دیگری بجب اقدام **باب نهم در**
معرفت نظر و مناظر و مجاسده و انتکاث و تحویل و عکس چون دو کوکب از کواکب سیاره
در یکجز و از فلک البروج یعنی منطقة البروج جمع شوند یا بمعنی که یکنصف دایره که متحد
باشد بقطبین بروج بطرف خط نقوبی مردد گذرد از انسبت بحال کوکب نحسانی قران و نسبت
بحال هردو مقارنه گویند و این مقارنه حقیقی است و اگر در انحال خط نقوبی هردو بر یکدیگر
منطبق باشد انرا مقارنه عرضی حقیقی گویند و اگر دو خط از بصر خارج شود و بمرکز هردو بگذرد در
سطح یکنصف دایره متحد بقطبین بروج باشند انرا مقارنه مرئی خوانند و اگر خطین منطبق باشند
انرا مقارنه عرضی مرئی خوانند لیکن غیر دو نوع مقارنه حقیقی در تقویم ثبت کردن متعارف
نیست و چون شصت درجه یعنی سدس از منطقة البروج بعد باشد میان ایشان یعنی میان موضعین
اینده و کوکب انرا تسدیس گویند و لامحاله یکی در برج سیم دیگری بود یا در برج یازدهم و اگر
میان موضعین ایشان نود درجه بعد باشد که ربع منطقة البروج است انرا تربیع گویند و
مرآنینه یکی در برج چهارم دیگری بود یا در برج دهم و اگر بعد صد و بیست درجه باشد که ثلث
منطقة البروج است انرا تثلیث گویند و لامحاله یکی در برج پنجم دیگری بود یا در برج نهم و
هریک ازاین سه نوع دو صنف باشند امینی و السیر چه اگر کواکب نحسانی در این اوضاع بتوالی
بیشتر از فوقانی باشد امینی بود و اگر فوقانی بتوالی بیشتر باشد السیر و اهل حکام گویند
انفصال امینی را برالسیر در انتقوقت و چون صد و شصت درجه که نصف منطقة البروج است
بعد باشد انرا مقابله خوانند چه در اینوقت موضع هریک از کوکبین مقابل موضع اندیگری باشد یعنی

در بیوت هفتم یکدیگر باشند و اهل احکام ابعاد دیگر را غیر از این چهار بعد که اینها را مقادیر نظر
خوانند بجهة عدم تاثیر اعتبار نکرده اند و بدایت و نهایت این ابعاد اگرچه در برج محدد اند آثار
در به و اجزای آن متد باشند و هریک از این پنج نوع را که مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث
و مقابلات است نظر و اتصال مشاکلة نظری گویند و بعضی مقارنه را اتصال بجرم خوانند و باقی
نظرات را اتصال بشعاع و موضع قمر را مطرح شعاع قمر و نهایت ابعاد معتبره را در سایر
نظرات مطرح شعاع آن نظر گویند و کوکب کتخدای را در این امور واقع مدبر و ناظر و متصل
گویند و آنچه بکر را قابل تدبیر و منظور الیه و متصل به پس قمر در این احوال دایما متصل باشد
و زحل متصل نه و سایر کواکب متصف بهر دو صفت توانند شد چنانکه هر چیز بصیر ظاهر است

وصورت انظار بحسب تقسیم فلک برین گونه است



نظرات قمر را با کوکب دیگر مزاجات و ممازجات و امتزاجات گویند پس کثرت اتصال قمر با سایر
کواکب و امتزاج دادن طبایع ایشان بیکدیگر و قمر این نیز این را اجتماع خوانند بجهة آنکه اجسام
شمس را مذکر گیرند و قمر را مؤنث و این موضع بمنزله ملاقات ایشان باشد که این اصطلاح نباشد

مناسبت کلام رب العزة باشد وجمع الشمس والقمر ومقابلة ایشان را استقبال گویند بسبب انکه قمر از شمس بعد از مقابله در طلوع مبادرت نماید یعنی مشی کند و مع هذا روز بروز متقارب باو شود پس مستقبل او باشد پیش از انکه قبل از مقابله بسبب عکس اینده و وضع مستدیر او بود و بجهة این مبادرت که او را در اینحال بدر گویند و بعضی گویند که بدر ماخوذ است از بدره یعنی بدره که مملو باشد از زر یا چشمی که مملو باشد از دمع چه در اینوقت صفحه از نور پر میشود و از اینجهت است که بهمان استقبال را امتلا نیز گویند و قران اقتران را یکی از خمسه متحیره اصطلاح انکوکب گویند بسبب تشبیه شمس با تاج واضحا، کوکب تحت شعاع او یا اصطلاح و مقارنه یکی از کواکب سیاره را با یکی از عقد ثنی قمر حاسده انکوکب با ان عقده گویند که بعضی ملاصقه است و بعضی انرا داخل نظرات دانند و غیر از مقارنه نظر دیگر را اصطلاحیان باعقد ثنی عجبا نکنند چه ایشان را انور و شعاع بیت واضیاء عقد ثنی قمر حاسده دون عقد ثنی کواکب دیگر بجهة انست که اینده و عقده نظام سفلی عقربت اند و خوف و کوف که دو امر عظیم اند در اینده و عقده حادث میشوند و سفلیین را با اقتاب غیر اصطلاح اصلا نظری دیگر نباشد زیرا که مرکز جرم اقتاب و مرکز ثقل و بدر هریک از سفلیین دائما سامت یکدیگرند تقریبا از اینجهة است که حرکت وسط ایشان مثل حرکة وسط شمس گرفته اند تا سامت مختل نشود پس لاجرم چون اینده و کوکب بذروه حضیض ثقل خود رسند محترق گردند و چون از ذروه حضیض مزایلت نمایند هر آینه در یکی از دو طرف اقتاب باشند که انرا طرف صبایی و سمائی گویند و مرکز از اقتاب زیاده از انچه مقتضی نصف قطر ثقل و بدر ایشان است دور نشوند و غایت اندر زمره ۱۲ درجات است در عطارد ۲۱ درجه پس اینده و کوکب را با اقتاب الا اصطلاح نظری دیگر صورت نه بندد چه مقدار نظر تسدیس که اقل مقادیر انظار است شصت درجه است و

دربطي كه سفليين را با افتاب و در باب سيم اشاره باين فقه است و ايشانرا يعني سفليين را با
يكديگر غير از قران و تسديس نظري ديگر نباشد بسبب انكه مركزند و برابند و كوكب چنانكه گفتيم
دايما مقارن يكديگرند پس هيچ شك نيست كه اينها را با يكديگر قران متصور است و چون اتفاق
افتد كه هريك در طرفي از طرفين افتاب باشند هرآينه ميان ايشان تسديس نيز ممكن بود
چه غايت بعد ايشان در اينحال از يكديگر بقدر مجموع غايت بعد هريك از افتاب كه ان از سه
درجه متجاوز است تواند رسيد و ظاهر است كه قدر تسديس ۶۰ درجه بيش نيست لكن بمقدار نظرات
ديگر نزديك صد تربيع اقل مقادير انظارات بعد از تسديس ۹۰ درجه است امّا مناظر كه انرا
اتصال و مشاكله حقيقي گويند بر دو نوعست يكي مناظر يومي و انرا مناظر زماني و اتفاقي و
طريقت نيز گويند و آن بودن دو كوكب سيارات در دو طرف اوّل سرطان يعني نقطه انقلاب
صيفي بر وجهي كه بعد موضع هريك از ايشان يعني ازاين دو كوكب از انجا يعني از سرطان
متساوي باشند لامحاله اين بعد در يك كوكب بر توالي برود باشد و در ديگري بخلاف
توالي مثلا چون كوكبي ده درجه ثور بود و ديگري در ۲۰ درجه آسد هرآينه ميان ايشان
تناظر بود چه بعد هريك از راس سرطان يكبرج ۲۰ درجه است اوّل بر توالي و ثاني بخلاف
توالي و اين نوع را اتفاق طريقت بسبب آن گويند كه دو جزو از منطقة البروج كه متساوي
البعد بود از نقطه انقلاب چنانكه سبق ذكر يافت در باب ششم يكديگر را رسم كنند پس هر دو
دربطي يكطرق متفق باشند و يومي و زماني بسبب انكه زمان نهار يكجزو و همچنين زمان
ليل او با زمان نهار و زمان ليل آن جزو ديگر متساوي بود چه هر دو بر يكديگرند و تناظر
مطلقي يعني نوع دويم ايشان و نوع ثالث تناظر مطلقي هست و انرا اتفاق قوة نيز گويند و آن
بودن دو كوكبست از دو طرف اوّل محل يعني نقطه اعتدال ربيعي بر وجهي كه بعد موضع ايشان

از انجا متساوي باشند واين بعد نيز در يک کوکب بر توالي و در ديگري بر خلاف توالي بود مثلا
چون کوکبي در تسع درجه دلو بود و ديگري در ثبت و پنجدرجه ثور هرانينه ميان اين دو ناظر
واقع شود درجه بعد هريک از راس حمل يکبرج ثبت و پنجدرجه بود بر توالي و ثاني بر خلاف توالي
واين نوع را مطلقي بسبب آن گويند که چون معدل النهار و منطقة البروج دو دايرة متقاطع
اند هرانينه قسمي منطقة البروج که بحرکت معدل متحرک باشند متفاوت المدة طلوع کنند و لا
محاله امدة قوسي بود معدل النهار که بان قوس از منطقة البروج طالع شود امدة مطالع
ان قوس منطقه خوانند و در کتب هيئت مبين شده است که مطالع دو برج بارد و جزو متساوي
البعد از اول حمل که ناظر دران متحقق شود متساوي بود و اتفاق قوت بسبب آن گويند که
مطالع هريک از دو جزو مذکور چنانکه گفتيم مساوي مطالع امدة نکريت پس قوت يکي مثل
قوت امدة نکر باشد و در طلوع و غروب بر حرکت بمقدار قوة است و چون در حرکت مساوات
بود در قوة نيز مساورت باشد و چون کوکب متوجه نظر با ناظر کوکب ديگر يا متوجه مجادة
يکي از عقدتين قمر شود و پيش از رسيدن بحقيقت آن نظر يا ناظر يا مجادة حرکت يک
کوکب از اند و کوکب قرب نفس انتقال با کوکب قرب مجادة احد العقدتين متغير شود
باينکه باستقامت يا رجعت باسرعت يا بطو و راجع يا مستقيم يا بطي يا سريع شود و بسبب يکي از اين
عوارض آن نظر يا ناظر يا مجادة باطل شود ان بطلان را انتکاث گويند و انتکاث در
نظرات ميان قمر و ساير سيارات صورت نبندد و همچنين ميانه شمس و هريک از متحيرة
چنانکه بر عالم علم هيئات مخفي نيست و انتکاث در لغة بمعني عهد شکستن و ناب از ريسمان
باز دادنست و وجه تسميه ظاهر است و اهل احکام انتکاث را دليل عهد شکني و پشيماني از کار و دنا
دانند اما تحويل که از احوال نيز گويند عبارت از انتقال نقطه ست از اخر بيک برج بآول برج بعد از او

والانتقال

واگر انتقال آن نقطه از اول برج باشد برج مقدم باشد از عکس گویند یعنی عکس تحویل مراد
از نقطه مراکز کواکب و عقده یعنی قمر و نقطه اوج هر یک از سیاره و جوزهرات خمسه متحیره است لیکن
ثبت تحویل اوج و جوزهرات خمسه متحیره در تقویم مشهور نیست و بعضی نقل کردن کوکب را از موضعی
بموضعی دیگر مطلقا تحویل گویند و تحویل قمر را از برجی ببرجی اصطلاحا انتقال گویند و در تقویم
نظرات شهاب خمسه متحیره و شاطرات و انشکاک و مجاسده و تحویل و عکس ثبت نمی کنند لازم رجوعست
و عکس راس قمر را نه عکس ذنب او را چه ان مقالیه معلوم است در صفحه یعنی برحاشیه جدول
اتصالات کلیه ثبت کنند و شب و روز و ساعات گذشته از ان شب و روز که این اوضاع و
احوال در انواقع شود بعینی کنند علامت انهاکه مذکور شده اینست ☌ علامت مقارنه ☍
علامت تسدیس ⚹ علامت تربیع □ علامت تثلیث △ و انرا هر گز نقطه ننهند چه قوت بر اندلالت
☍ علامت مقابلهست و استقبال بجهة تمیز حرفها را بلام مقابله الحاق کنند و چنین نویسند
⚹ علامت اجتماع و از عینی تربیع بمقابله متمیز است ☌ علامت اصرافی ☍ علامت مجاسده
☍ علامت شاطر ☍ علامت تحویل ☍ علامت لیل و تمیز او از علامت استقبال بقرائن متمیز است
☍ علامت یوم و انشکاک و عکس را مصرح نویسند و گاه باشد که علامت انشکاک
نویسند و انرا اهمیه منقوط سازند و همچنین گاه باشد که علامت مجاسده را با راس مع و باذنب
معب نویسند و در این زمان این بیشتر متعارف و مصطلح است و چون شاطر مطلق باشد بجهة
تمیز ببالا علامت ان شاطر حرف ع نویسند و اگر یومی باشد حرف م نویسند و اگر ثبت یکی از اینها و حرف
التزام کنند هم مقصود حاصل شود و بعضی علامت شاطر زمانی که همان یومی باشد ظ نویسند و
و علامت شاطر مطلق ط و در نظرات و شاطرات اول علامت نظر یا شاطر ثبت پس علامت
یک کوکب و کوکب متصل بنظر یا شاطر که فلک اوتحت فلک ان کوکب دیگر باشد ثبت کنند

در نظرات و شاطرات

پس الکوکب دیگر که متصل است پس علامت روز اگر اتصال در روز باشد یا در شب اگر در شب
باشد پس علامت یکی از ایام اسابیع ملحق بعلامت روز یا شب پس علامت ساعات
و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن روز یا شب اتصال واقع شده باشد و
اینهمه مشروط است بانکه در حمادی رقم آن روز ثبت شود و اگر مسافت صاحب بوده باشد و
الا نزدیک بان و در اضافات ثمنه متحیره علامت شمس نویسند چه علامت اضافت مشعر
است بانکه قران کواکب با شمس است و رقم اضافی متصل بعلامت کوکب محترق نویسند
و در مجاسده اول رقم مجاسده نویسند و بعد از ان رقم کوکب مجاسده بعد از ان رقم
عقده راسی یا ذنب و اگر علامت مجاسده معه یا معیه باشد اول رقم کوکب نویسند پس
رقم مجاسده یعنی معه یا معیه علامت روز یا شب و اسابیع و ساعات و دقایق بطریق مذکور
ثبت کنند یعنی ترتیبی که در نظرات و مناظرات مذکور شد ثبت کنند و در استکاک
بعد از کتابت لفظ استکاک تا علامت آن هر کدام اختیار کرده باشند علامت نظر
اگر استکاک نظری باشد یا مناظر اگر مناظری باشد یا مجاسده و اگر مجاسده باشد
نویسند پس علامت کوکب مختاری از دو کوکب که در اتصال بآن استکاک واقع
شده باشد پس علامت کوکب دیگر یا یکی از عقدتین قمر اگر استکاک در مجاسده شده
باشد بر اقتباس که در نظرات و غیرها مذکور شد و در استکاک ساعات و دقیقه
نویسند الا نادر زیرا که در یافتن وقت اتصال معتبرات مفصوصا در علویین و در
تحویلات اول علامت تحویل ثبت کنند پس علامت کوکب محول پس علامت
برج محول الیه چه برج محول عنه بقرینه معلوم میشود پس علامات روز یا شب و ایام
و ساعات و دقایق آن بر قیاس نظرات و غیرها و یعنی تحویل شمس را بدرجه بحرکت بالوفی

دیگر

دیگر غیر سواد نویسند به اتمام ایشان با وبشیرات وبراین قیاس یعنی برقیاس تحویل
ثبت کنند چنانکه اوّل لفظ عکس نویسند پس علامت کوکب عاکس راس پس علامت
برج معکوس الیه و بعضی چون خواهند که عکس را ثبت کنند بعد از علامت کوکب راس
لفظ [illegible] نویسند ظاهراً بسبب آن باشد که لفظ عکس که بمعنی اوست در عرف نجات
بالی متعدی میشود و بر ضمیر بصیر ظاهر است که ایراد ان بیفایده است واگر نظر یا تناظر
یا غیر ان از تحویلات و مجاسدات وانچه بود از این خواهد آمد از رسیدن کوکب بمواضع معینه
در نیم روز یا در نیم شب واقع باشد بجهة تخفیف کتابت بجای علامات ساعات و دقایق
رقم ف که علامت نصف است نویسند و در تقویم قمری ساعات و دقایق از انجا که
مذکور شد متروک باشد و تناظر نیز در این زمان بعضی الا در تقویم تام نویسند باب
در شرف و هبوط کواکب و اوجات و حضیضات ایشان بر ادمان مستقیمه مخفی نماند
که اهل احکام نجوم با لهام و کهانت و تجربه و قیاس از حلول کواکب در هر یک از بروج
و اجزای آن ادراک تاثیرات سعد و نحس کرده اند و انرا اعتبارات نموده یکی از انجمله
اعتبار شرف و هبوط کواکب است چنانکه هر کوکبی را در برجی و در درجه نوع خوئی یافته اند
و انرا شرف ان کوکب نامیده اند یا ضعفی و انرا هبوط ان کوکب گفته اند پس متعلق بصدد
بیا موضع شرف و هبوط هر یک در امده میگوید که شرف شمس در نوزدهم درجهٔ حمل است
و شرف قمر در سیم درجهٔ ثور و شرف زحل در بیست و یکم در میزان و شرف مشتری در پانزدهم
درجهٔ سرطان و شرف مریخ در بیست و هشتم درجهٔ جدی و شرف زهره در بیست و هفتم درجه
حوت و شرف عطارد در پانزدهم درجهٔ سنبله و در عقد تحتانی قمر نیز اعتبار شرف کرده اند
و گفته اند شرف راس در نیم درجهٔ ثور است و شرف ذنب در نیم درجهٔ قوس و چنانکه اهل

عربیه اول تتبع و استقراء کلام عرب کرده اند و در ثانی الحال بجهة ضبط قواعد صرف و نحو لایل
عالم کنند و کوبند سرطان طالع عالمست و نکات متحنه بجهة اینمعنیست در مداخل خود مذکور
ساخته اند و اعتبار اشراف از بیوت طالع استخراج ایراد نموده همچنین اهل احکام بعد از تجربه
رابع وقیاس دلایل و چون او تاد ان زایچه که طالع و عاشر و رابع و رابع است مدابیر بروج منقلبه اند
سزاوار انست که شرف شمس و کواکب علویه که ابطا سیاره اند و در این بروج نامقاومت
ان انقلاب کنند پس شرف مشتری که کوکب هنیات و نفاست لایق آنست که در سرطان
باشد که وتد طالع عالم است چه طالع متعلق بجسد نفس است و شرف قتاب که پادشاه
کواکب است مناسب انست که در حمل باشد که بیت عاشرات چه عاشر اعلی بیوتست و متعلق
است بحکومت و دولت و شرف زحل که کوکب دهقت و فلاحت موافق آنست که در میزان
باشد که بیت رابع است چه رابع خانهٔ ضیاع و عقاراست و شرف مریخ که کوکب مخالفت و
عداوتست قیاس انست که در جدی باشد که بیت رابع است چه بیت رابع بیت اضداد و
خصومت است و شرف قمر که خلیفهٔ معین اقمابت اصل آنست که در ثور اشرف او باشد پس
ثور که مجاور حمل است شرف قمر بود چون زهره سعداست و کوکب نظافت و نزاهت و بیت
نهم متعلق است بدیانت و تقوی و طهارت باید که خانهٔ نهم که برج حوت شرف او باشد
و شرف عطارد که کوکب عقل و علم و فراست و کیاست است سزاوار انست که در سنبله باشد
که برج انثی است و بیت ثالث است چه بیت ثالث متعلق است بعلم و ادب و تعلیم و تعلم
و چون موضع شرف هریک ازین کواکب ناظر است بطالع و عقد ثانی قرار کواکب بیت
اند اولی انست که شرف ایشان در موضعی باشد که از طالع ساقط باشد و بیوت ساقط دوم
و ششم و هشتم و دوازدهم است پس از اینها بیت دوازدهم را بجهة شرف راس اختیار کرده اند

که جوزات بسبب مجاورت او بثور که شرف قمرات وهوی ذنب مقابل راس است پس باید
که شرف او نیز مقابل با شرف راس باشد پس قوس که مقابل جوزات واز بیوت ساقط
است شرف او باشد ومعرف طالع وسایر بیوت ومنسوبات هریک بعد ازاین بتفصیل
معلوم کردد انشاء الله تعالی واهل این فن کویند که بودن کوکب در بیوج شرف مثل شخصی است
در مملکت خود با حکومت وسلطنت وموضع وهبوط هریک از انها یعنی از این کواکب
در مقابل شرف انش باشد یعنی در بیوج هشم بهمان درجه مخفی نماند که دو درجه متقابل
ضد یکدیکرند وهمچنین دو بیوج چه اکر یکی از افق الارض بود واند یکی تحت الارض باشد
واکر یکی طالع باشد اند یکی غارب بود واکر یکی در سمت الرأس بود اند یکی در سمت
القدم باشد واکر یکی صاعد بود در ارتفاع اند یکی هابط باشد در انحطاط پس ضد
یکدیکر باشند وچون هبوط در تاثیر نیز ضد شرفت باید که در موضعی باشد که مقابل موضع
شرف بود بنا علی هذا هبوط شمس در نوزدهم درجه میزانست وهبوط قمر در سیم درجه عقرب
وهبوط زحل در بیست ویکم درجه حمل وهبوط مشتری در پانزدهم درجه جدی وهبوط
مریخ در بیست وهشتم درجه سرطان وهبوط زهره در بیست وهفتم درجه سنبله وهبوط عطارد
در پانزدهم درجه حوت وهبوط راس در سیم درجه قوس وهبوط ذنب در سیم درجه جوزا
وبنهان هند در اعتبار در جانب جمهور کرده اند بنوعیکه سید الفضلا واملح العلمانیا
منصور در مواقع النجوم ایراد فرموده اند میانه جمهور نیز خلافت در انکه اطلاق شرف
وهبوط بهمان درجه باید کرد یا بر تمام بیوج یا بر اوایل بیوج تا درجه شرف انست که مضمون
بعد دبیان مذهب مختار در امده میفرماید که در بیوج شرف همه شرف باشد وازان هبوط
نیز همه هبوط الا انکه آن درجه اقوی بود بی چون کوکب به بیوج شرف یا هبوط تحویل

کند ابتداء قوت ہرکب بود و روز بروز مزاید شود تا ان درجہ و انجا در کمال قوت بود
بعد ازان شروع در نقص کند تا کہ درجہ طول بہ برج دیگر منتہی شود و بعضی بر این
رفتہ اند کہ ہر کوکبی بعد از درجہ شرف حدیث کہ شرف انجا منقطع میشود و انحد فنا بود
ثابت پنج حلت و ماہ را درجہ پنج نور و مشتری را نہ ثابت و ششم سرطان و مریخ را ناخر
جدی و زہرہ را ثانی دوازدہم حمل و عطارد را ثانی و یکم سنبلہ و در تخفیض درجات
ابطایفہ دلیل بسیار کفتہ اند و اکثری ازان خرافات ست نیک در خاطر قرار نمی یابد حقیقت
آنست کہ در این اعتبار بلکہ در جمیع اعتبارات احکامیان مثبت بتجربہ سلف شوند
و متعرض دلیل نشوند کما قال امام مذہ الصناعہ ابو الحسن کیا کوشیار الجلی فی مجمل الاصول
و من المتفردین بالعلم الثانی ای الاحکام من بانی علی جزئیاتہ الحج علی سبیل التکرر
والجدول و یظن انہا برہان الجمل بطریق البرہان فالذی ینبغی ان یعتقد فی ہذا
العلم انہ مدرک بالتجربہ و القیاس اما اوجات کواکب چون مقصود تحقیق مواضع شرف
و ہبوط کواکب فارغ شد شروع نمود در تحقیق مواضع اوجات و حضیضات پس ان بدانکہ
اوج در لغت معرب اوک ات و انکلمہ ایست ہندی بمعنی علو یہ ابعد نقطہ ایست از محیط
خارج مرکز نسبت بمرکز عالم اما حضیض کلمہ ایست عربی الاصل بمعنی پستی یہ اقرب نقطہ ایست
از محیط خارج مرکز بمرکز عالم بلغت یونانی اوجرا افیمون و حضیض را افرجون افرجیون
کویند چون حقیقت اوجات کواکب را در ضمن بیان ہیات افلاک جزئیہ پس ان
مبین ساختہ ایم اینجا حاجت بتکرار نیست پس کوئیم تقویم اوج کہ اذا بجاز بذا اوج
کویند قوسی بود از منطقۃ البروج میان اول حمل و موضع اوج بر توالی و مراد بموضع
اوج طرف خطی بود کہ از مرکز عالم خارج شود بنقطۂ اوج کذشتہ بفلک اعلی منتہی شود اکر

نقطۂ اوج

نقطهٔ اوج در سطح منطقة البروج آن نقاط که عقوبت خط مذکور چنانکه در سایر کواکب
وچون در ممثلات سوی ممثل قمر بقدر حرکت ثوابت متحرکند هر آینه اوجات این کواکب
که نقاط شخصیه اند از ممثلات نیز بالحرکت متحرک باشند واز اینجهت است که مصنف در
تحقیق مواضع اوجات رعایت تاریخ کرده میفرماید که در سال اربعمائة ملکشاهیه مجاسبهٔ
برج خاقانی موضع اوج آفتاب یعنی اشهای قوس مذکور در دویم درجه سرطان بوده
وموضع اوج زحل در بیست و یکم درجه قوس وموضع اوج مشتری در دویم درجه میزان وموضع
اوج مریخ در نوزدهم درجه اسد وموضع اوج زهره در بیست دویم درجه جوزا وموضع اوج
ممثل عطارد یعنی اوج مدار نه اوج حامل او در پنجم درجه عقرب وموضع حضیض هر کدام
دو ابعاد در مقابل موضع اوج ایشان باشد یعنی در برج هفتم بعد از درجه اوج وحضیض
دو نقطه متقابل از فلک سوی اوج وحضیض عطارد با یکدیگر متقابل نیستند بلکه
حضیض حقیقی او که عبارت از غرب ابعاد مرکز تدویر است بمرکز عالم بر دو نقطه
بیوسته اوج مدایرات چنانکه اهل هیئات استقراء معلوم کرده اند پس عطارد را
سه حضیض باشد یکی حضیض مدیری که مقابل اوج مدیرات ودویم حضیض حقیقی
که بر دو نقطه تثلیث اوست ودر اول سال یکصد وبجده ملکشاهیه که زمان
تحریر این شرح است بحساب زیج جدید الغ بیک اوج آفتاب در چهار درجه ویهل و
دو دقیقه ویج ثانیه سرطان بود واوج زحل در نوزده درجه وبازده دقیقه وسی و
هشت ثانیه قوس واوج مشتری در یکدرجه ویهل وهفت دقیقه وبیست وشش ثانیه میزان واوج
مریخ در ۲۴ درجه ۱۲ دقیقه و۵۵ ثانیه اسد واوج زهره در ۲۴ دقیقه و۳۲ ثانیه جوزا
واوج عطارد در ۶ درجه و۴۱ دقیقه و۵۳ ثانیه عقرب ومخفی نماند که از انچه مضاف از زیج

از ابعاد ملکشاهیه
او خطوط ظاهر میشود

خاه في نقل نموده تا انچه ما از زیج جدید استخراج کردیم یا انکه حرکت بنی ازمانی منظور داریم
تفاوت بسیار میکند والله اعلم بحقیقة الحال وهو خیر الواقفین واسرع الحاسبین واگر کسی
اراده کند که در سالهای بعد ازاین مواضع اوجات مذانند بعد دهر سال که ازاین تاریخ
گذشته باشد پنجاه و دوثانیه بر موضع اوج هر کوکب افزاید مطلوب حاصل اید وازمواضع اوجات
موضع راس هریک ازخمسهٔ متحیّره نیز استنباط توان نمود چنانکه برج ازاوج زحل ودو
برج بیت ودو درجه ازاوج مشتری وسه برج وچهار درجه ازاوج مریخ وسه برج ازاوج زهره شصت دقیقه
برج هر کنند وسه اوج عطارد افزایند باقی یا حاصل موضع راس هریک ازاینکواکب باشد ودر
تقویم شرف وهبوط افتاب وخمسهٔ متحیّره وراس رایعنی وقت وصول هریکرا در اوّل
درجه شرف وهبوط درصفحهٔ یمنی درمیان اشکال کلیه نویسند چنانکه اوّل علامت شرف
یا هبوط نویسند پس علامت کوکب باراس ملحق علامت شرف یا هبوط پس علامت روز
یا شب که دران شرف یا هبوط واقعشده باشد پس اسابیع وساعات ودقایق بطریق
نظرات ثبت کنند وهمچنین رسیدن کواکب مذکوره یعنی افتاب وخمسهٔ متحیّره را باوجات
وحضیضات ایشان بمثل انطریقه که مذکور شد درمیان اشکال کلیه ثبت کنند بطابع
سلیمه منفی نماند که اکثری ازمنجمان مشهوره دراینموضع خطائی واقعست پس فحش و
بیان اینجنانست که اصل رصد درشمس وعلویین فقط دیگر راغیر اوج اوج نامیده اند واندا
درزیجات ثبت کرده اند بنابر سهولتی که درعمل ظاهر میشود وبیان او اینجا لایق نیست واینمعنی
ازپی نفاعتی چون بحقیقت این امر نبرده اند وقت رسیدن این کواکب را بانقطه
انکه اوجات استخراج کرده درتقاویم ثبت میکنند وحال انکه کوکب هنوز باوج حقیقی واصل
نشده باوج حقیقی درشمس مناظرات ازان نقطه بدو درجه تقریبا ودرزحل بهفت درجه و

درمشتری

ودرشندي بدوازده درجه وانچه دراوج گفتيم درحضيض نيز بقيه واردات كمالا يخفى وبر
الوالالباب ظاهرست كه اثر براوج وحضيض حقيقي مترتب است نه براوج وحضيض اعتباري علامت
شرف كوكب درتقويم ف باشد وازهبوط ط وازرسيدن كوكب باوج ح وازرسيدن او
بحضيض ضه يا حضيه واكثري ازتقاويم علامت شرف بسبب انكه مشتبه باصراق نشود وهمچنين
هبوط را به تبعيت شرف بحمره يا لوني ديگر غير سواد نويسند وقمر درهر اجتماع استقبال
دراوج باشد ودرهر تربيعي كه اورا با افتاب باشد درحضيض برصاحب فهم وفطرت پوشيده
نماندكه صانع اين مصنوعات عالميه بحكمت ازليه چنان ساخته است خط وسطي شمس را يا
بامقارن مركزند ويرقمر ونقطه اوج اوست يا متوسط است ميان اين دو وبيانش انست
كه چون اين هرسه باهمديگر درنقطه از فلك البروج مثلا اول حمل مجتمع شوند هرسه باز ورمركز
ند ويرقمر كه بحركت خاصه متحرك است بيست وچهار درجه وبيست ودو دقيقه بتوالي ازان نقطه
حركت كند واوج بحركت مايل وجوزهر مقدار يازده درجه ودوازده دقيقه بخلاف توالي ازان
نقطه تا بليت غايد وچون اين هردو فلك طرف مايلند مقدار مذكوره حركت مركزند ويرا
ردكند پس بعد مركزند ويراز بعد خط وسطي شمس سيزده درجه ودهدقيقه باند وچون خط وسطي
شمس پنجاه ونه دقيقه بتوالي حركت كنند لامحاله بهمين مقدار بركزند ويرنزديكتر واز
اوج دورتر شود ومابين او ومركب از اوج ومركز ند ويرد وازده درجه ويازده دقيقه
شود واز انجهتست كه حركت حامل را بعد مضاعف خوانند يعني بعد مركزند ويرا زخط
وسطي شمس چون مضاعف كنند بعد مركزند ويراز اوج حاصل اينه واز انچه گفتيم لازم مي ايدكه مركز
ند ويرقمر هميشه دراجتماع واستقبال برخطي دراوج باشد ودرتربيعي كه باخط وسطي شمس افتد درحضيض و
ربطي كه ماه را باثابت درباب سيم موعود بود همين است پس مركزند ويرد رهرماهي دوبار باوج

دو دو بار بحضیض رسد و اینکه مضعف بجای مرکز نهند و بر او گرد فرگرده اند و از ذکر اجتماع و استقبال مطلق
اجتماع و استقبال حقیقی خود نه وسطی و همچنین از تربیع و مراد او تربیع حقیقی است نه وسطی زیرا
که فصد تعریب کرده و السلام باب نهم در معرفت طالع اجتماع و استقبال و جزء آن طالع
در اصطلاح قوم جزویست از منطقة البروج که در وقت مفروض بر افق شرقی باشد یعنی
بر طرف شرقی افق حقیقی پس اگر آنوقت زمان ولادت شخصی بود او را طالع آن شخص گویند و
اگر در اول سال شمسی بود او را طالع سال گویند و اگر وقتی دیگر بود او را بآنوقت اضافه کنند چنانچه
بر افق غربی بود در آنوقت هم از منطقة البروج او را رابع و آنچه از منطقة البروج در آنوقت بر دایرهٔ
نصف النهار باشد از طرف فوق الارض او را عاشر گویند و از طرف تحت الارض رابع و هر خانه که بعد
از طالع بود بر توالی او را ثانی گویند و آنچه بعد از ثانی باشد ثالث و همچنین تا آخر که ثانی عشر است
و ثانی عشر متصل بطالع باشد و تفصیل این اجمال بر وجه کمال آنست که اهل هیئت فلک البروج را
بدوازده قسم تقسیم کنند و او را ثنویة البیوت و این تقسیم بوسیلهٔ شش دایرهٔ عظیمه باشد یکی
از آنجمله افقست که بر مبداء قسم اول هفتم که طالع و سابع است گذرد و دیگری نصف النهار
که بر مبداء قسم دهم و چهارم که عاشر و رابع است گذرد و قومیرا در مبادی این بیوت اربعه
که از این دو دایره بحصول میرسد اصلا خلاف نیست و لهذا مضعف بیان آنها علی التعیین نموده
اند اما در مبادی سایر بیوت خلاف کرده اند آنچه جمهور بر آنند که نصف شرقی قوس النهار
جزء طالع و نصف شرقی قوس اللیل او را به قسم متساوی کنند و دو دایره بمبادی این
اقسام بگذرانند و آنچه مخترع اسناد ابی ریحان پیرونیست که او را مرکز محقق خوانند آنست که
هریک از ارباع دایرهٔ اول سموت که واقعست میان افق و نصف النهار را به قسم متساوی کنند
و دایرهٔ اول سموت دایره باشد که سمت الرأس و سمت القدم و دو نقطهٔ مشرق و مغرب گذرد

واز اماوي اين اقسام بگذرانند بشرطيكه مار باشند بنقطه شمال وجنوب كه دو نقطه تقاطع دايره نصف
النهار واقعست وآنچه معتقد جنس حاب است آنست كه هريك از دو قوس افق راكه واقعست
ميان جزء طالع ونقطه جنوب وشمال بسه قسم متساوي كنند دوايرارتفاع مساوي ان اقسام
بگذرانند واينطريق را محققين تزييف كرده اند چه اگر منطقة البروج بسمت الراس گذرد بنقطتي
نوبة البيوت ميسر نگردد وآنچه مستعمل مغربيان است آنست كه هريك از دو قوس راازمنطقة
البروج كه واقعست ميان افق ونصف النهار بسه قسم متساوي كنند ومبادي آن اقسام دوايرِ
عرضيه بگذرانند وچون منطقة البروج بدوايرِ مفروضه يكي ازايند وطرف بدوازده قسم شود و
هرقسم رابيتي خوانند وابتداء اقسام رامراكز بيوت خوانند وابتداء ازطالع كرده برتوالي شمرند
وچون شكل مدور بامربع كنند ودران دوازده خانه رسم كنند وطريق رسم آن بجب عادت
مختلف است وبالجمله انرابر وجهي رسم كنند كه متصل باشد بعضي ازاين خانها ببعضي ديگر
وخانة دوازدهم كه اخير بيوت متصل بخانة اول باشد ودرخانه درجه اول يكي ازبيوت دوازده
گانه يعني قوس منطقة البروج كه واقع باشد ميان اول حمل ومركز آنخانه برتوالي ثبت كنند
ومواضع كواكب سياره وعقد ثبت هرروز درهرخانه ازانخانها كه افتد برنهج ثبت نمايند وانرا
يعني اشكل را ازانچه خوانند كه ماخوذ است اززيج معرب زه باريجه وان ضبطيست كه بنايانرا
درهنوايي عمارت بان رجوعست ودرصحاح مذكوراست كه اصلي كفته اند كه برمن ظاهر
نيست كه لفظ زيج عربي الاصلست يامعرب وبعضي كفته اند كه زاجه مشتقست ازرايش
بفارسيه انكه اكثر استعمال آن درمواليدست اما جزو اجتماع جزويت ازمنطقة البروج كه در
انجزو اجتماع باشد يعني جزوي كه موضع نيرين درانمتحد باشد وجزء استقبال جزويت واقع
هم ازمنطقة البروج كه درانجزو استقبال واقع باشد ودرحقيقت استقبال دردوجزو

متقابل متحقق میشود لیکن چون احد جزئین را ثبت کنند آنجزو دیگر مقابلیه معلوم شود پس
اگر استقبال در روز بود آنجزو یعنی جزو استقبال موضع قباب بود بجهة انکه در این
هنگام آن جزو که موضع اقباب فوق الارض و ایشان جزو فوق الارض را در استقبال
اعقب رکنند و اگر استقبال در شب بود موضع قمر جزو استقبال بود چه در اینوقت
آنجزو که موضع قمر است فوق الارض باشد و اگر اتفاق افتد که استقبال در احد طرفین
حقیقی آنها رو دست دهد در اینحال جزو استقبال موضع آن نیز بود که برافق شرقی باشد
و در تقویم تام شمسی طالع و عاشر اجتماع و استقبال مقرون با جزو آنان در جدول یابند
در همین جدول اتصالات کلیه بیاورند باین طریق که اول علامت اجتماع و استقبال کنند
پس علامت روز یا شب متصل بیکی از ایام اسابیع پس ایام شهر عربی هلالی پس اسم شهر
و ساعات و دقایق گذشته از اول روز یا اول شب که در آن اجتماع یا استقبال واقعشده پس
طالع اجتماع و استقبال به رقم وضع کنند اول رقم برج دویم درجه سیم دقیقه و همانقیاس بر
طالع هریک از عاشر و جزو را به رقمت کنند و چون طالع و عاشر ثبت شود همانا سابع
و رابع بقاعده معلوم گردد چه سابع مقابل طالع باشد و رابع مقابل عاشر کما لایخفی و چون قسم
خواهند که ارقام کمیه هریک از ساعات بطالع و عاشر ثبت کنند اول علامت آن را
بنویسند و علامت انها اینست ساعت طالع عاشر و لفظ جزو را مع لحق
بالف لام ثبت کنند پس حرف من تبعیض پس رقم برج که معصرات پس رقم درجه و دقیقه
که بعض است و گاه باشد که بجهة تسامل و تخفیف کتابت علامت روز یا شب و ساعات
و دقایق اجتماع و استقبال در اینجدول نیاورند چه ان از صفحه کبری معلوم میشود زیرا
که مقابله و مقارنه تمس که در صفحه کبری بازاء هر روز واقع است عبارت از اجتماع و استقبالات

کاسچی وبعضی منجمان در تقاویم نامه چون خواهند که زیاده تدقیق ننمایند جمله هر اجتماع و
استقبالی علیحده را بچه وضع کنند یکی در اول صفحه یمنی و دیگر در اول صفحه یسری وگاه باشد
که هر دو را از صفحه یسری وضع کنند وچون نصف ظاهر و نصف خفی منطقة البروج بدایرهٔ
نصف النهار در اغلب اوقات بدو رقم مختلف منقسم میشود لاجرم گاه باشد که برجی
بجنب عدد عاشر برج طالع بود وبجنب واقع عاشر نباشد بجهة انکه بر دایرهٔ نصف النهار
نباشد بلکه در طرف شرقی دایره بود ودر اینحال در اکثر معموره برج نهم طالع عاشر باشد
باطراف غربی او بود ودر اینحال در اکثر مکون برج یازدهم طالع عاشر باشد مثلا در
بلدهٔ فاخرهٔ هراة حفیت من الافات والبلیات هرگاه طالع درجت وبع درجهٔ ثور باشد
عاشر بجنب عدد برج عقرب بود اما بجنب عمل نه درجهٔ قوس آید که برج یازدهم است بد
در اینوقت آن بر دایرهٔ نصف النهار است وبرج عقرب در طرف غربی واین انمکام
بسبب این اختلاف در بیت دهم زایچه چنین نویسند ر من ے ط یعنی که برج عقربست عاشر
بجنب عدد از برج قوس نهم درجه است بجنب عمل وایضا در بلدهٔ فاخرهٔ هراة هرگاه سه
درجه ثور طالع باشد برج عاشر بجنب عدد دلو بود اما بجنب عمل بیست درجه جدی افتد
که برج نهم است بد در اینوقت آن بر دایرهٔ نصف النهار وبرج دلو در طرف شرقی او
در این انمکام چنین نویسند ے من ط ط یعنی عاشره که برج دلو است بجنب عدد
از برج جدی بیست درجه است بجنب عمل ورابع که متقابل عاشر است نیز باین نوع
مختلف شود ومثل این اختلافات که گفتیم در خانهای دیگر غیر از طالع وسابع نیز واقع
شود چون در تسویة البیوت منطقة البروج باقسام مختلفه منقسم شود هر آینه گاه باشد
که مرکز دویم یعنی در برج سیم آن بیت واقع شود یا مرکز دویم در یک برج افتد واین

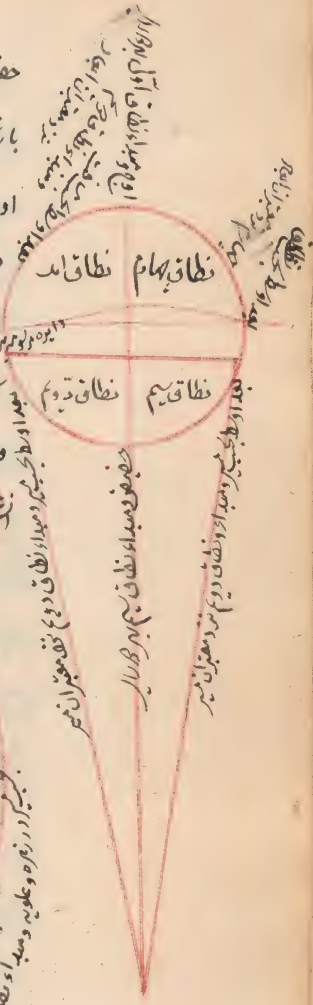
سبب بعضي يا اكثر از بيوت بجيب عدد و عمل و قياس عاشر مختلف شود مثلا چون همان
بيت و پنجدرجه دلو كه مفصل بمثال اورده در بلدهٔ مذكور طالع باشد بيت حادي عشر كه بجيب
عدد قوس است بجيب عدد سه درجهٔ جدي واقع شود پس انرا در اينمكام ضبي بايد نوشت
ح مز ط و بيت ثاني كه بجيب عدد حوتست بجيب عمل اول درجه حمل افتد پس انرا در اينحال
چنين بايد نوشت يا مز ؛ ؛ و بيت ثالث كه بجيب عدد حمل است بجيب عمل پنجدرجه ثور افتد
پس انرا چنين بايد نوشت ؛ مز ؛ ه و بيوت نظاير اينها كه خامس و ثامن و تاسع است نيز بر اين
قياس بود و چون نقطهٔ طالع مبدا تقسيم بيوتست در او اصلاف نباشد و همچنين
سابع چون مقابل اوست **باب پنجم** در معرفت نطاقات كواكب سبعه و ظهور و خفاي خمسه
متحيره و رويت الاهله اولا بايد دانست كه در شخص خارج مركز دايره موهومه را كه مركز
اثاب بر انحركت ميكند منطقه خارج مركز خوانند و همچنين در شخص حامل مركز كوكب دايره را
كه مركزند و بر بران متحركت منطقه حامل آن كوكب گويند در شخص تدوير نيز دايره موهومه
را كه مركز كوكب بحركت تدوير بر انحركت كند منطقهٔ تدوير آن كوكب گويند و اهل اين
صناعت منطقه خارج مركز اثابرا و همچنين منطقه حامل ساير كواكب منطقهٔ تداوير انهارا
بچهار قسم كرده اند بر وجهيكه دو قسم فوقاني كه متساوي اند عظمت از دو قسم تحتاني
كه هم متساوي اند و ان اقسام را نطاقات خوانند اينست معني قول مصنف كه هر يك از
كواكب سبعه سياره را در فلك اوج ثبات نه يعني فلك خارج مركز هر يك همچنان نطاقت كه
اندا نطاق اوجي گويند و هر يك از خمسه متحيره و قمر را كه ذي تدوير اند در فلك تدوير
ثبات نه همان نطاق ديگر است و اندا نطاقات تدويري گويند نطاق و منطقه يك معني اند يعني
گويند كه منطقه اخصاصت از نطاق به نطاق در لغت هر چيز را گويند كه بر ميان بسته شود و

ميان

میان بندمتعارف راگویند وعلی التقدیرین اطلاق نطاق براین اقسام ازقبیل اطلاق کل است
برجزء وبعد ازاین مخفی نماند که بعضی درتقسیم نطاقات اختلاف ابعاد را اعتبار کرده اند وبعضی
اختلاف میررا معدان ابعاد گویند که مبداء نطاق اول در مرد وفلک دورترین نقطه بود
ازمنطقه اش نسبت بمرکز عالم ومبداء نطاق سیم نزدیکترین نقطه بود ازمنطقه اش نسبت
بمرکز عالم ومعتبران میگویند که مبداء نطاق اول در مرد وفلک انجا بود که حرکت هریک نسبت
بمرکز عالم درکمال بطوء بود چنانکه درخارج مرکز مطلقا ودرتدویر قمرات بادرکمال سرعت
چنانکه درتداویر خمسهٔ متحیرات ومبداء نطاق سیم انجا درکمال سرعت بود چنانکه درخارج
مرکز مطلقا درتدویر قمرات بادرکمال بطوء چنانکه تداویر خمسهٔ متحیره است پس بحسب
مرد وای مبداء نطاق اول وسیم درخارج مرکز اوج وحضیض ودرتدویر ذروه وحضیض مرئی
بود کما لایخفی علی من له ادنی معنی الهیئة ومبداء نطاق دوم وچهارم نزد معتبران ابعاد
دو نقطه بود که اوسط باشد بحسب مسافت یعنی بعد یکه واسطه باشد میان بعد ابعد وبعد
اقرب واندرخارج مرکز دو نقطه تقاطع منطقهٔ اوات بادایرهٔ مرسومه برمرکز عالم بمقدار نصف
قطر خارج مرکز ودرتدویر دو نقطهٔ تقاطع محیط اوات بادایرهٔ مرسومه برمرکز عالم بمقدار
بعد مرکز تدویر ازمرکز عالم ونزد معتبران تمیر دو بعد اوسط باشد بحسب سیر یعنی موضعه که
انجا حرکت نه سریع باشد ونه بطی وآن درتدویر دو نقطه تماس منطقه اوات بادوخط که
ازمرکز عالم بجانب اوآید ودرخارج مرکز شمس وعطارد دو طرف خطیست که ازمرکز عالم
عمود شود برخط مار باوج وحضیض ودرحامل علویه وزهره دو طرف عمودیست که ازمرکز
حامل خارج شود برقطر یکه باوج وحضیض اش نگذرد ودرحامل قمر دو طرف عمودیست
که خارج شود برخط مار باوج وحضیض اوازنقطه بمان خط که بعد اوازمرکز عالم درطرف

حضیض بمقدار یازده جزو و ثلثان جزویت تقریبا باجزای که نصف قطر فلک مایل او شصت
باشد و بر این هندسی برانند اقامت کنند لیکن ایراد آن اینجا مناسب نیست و نطاق اول
اوجی آن بود که چون آفتاب باندویر سد بر کواکب از اوج گذرد در رو باشد و باقی بر تواتر
حرکت خارج مرکز نطاق اول تندویری آنکه چون مرکز کوکب از ذروه مرئی گذرد دور
باشد و باقی بر توالی حرکت تندویر و کوکب در نطاق اول و دویم هابط بود و در نطاق
سیم و چهارم صاعد و در نطاق چهارم و اول مستعلی بود و در نطاق دویم و سیم متحفض
و امثال احکام اینها را از جمله قوه و ضعف کواکب شمرند چنانکه در باب نوزدهم معلوم گردد





معلوم ان توان
نمود در تقویم تام
نطاقات اوجی و تندویر
کواکب را باعتبار ابعاد و بامیر مرکدام
اختیار کرده باشند در صفحه بیت در سر جدا اول تقویم اثبات نمایند تا معلوم شود که
در سر هر ماه از ماههای جلالی مرکز تندویر هر کوکب در کدام نطاق اوجی و کوکب خود در کدام نطاق

اوّل
ندويرات وعلامت اينها يعني علامت هركوكب از نطاقات اوجي وندويرانيست ق ح نطاق
اوجي ق ب نطاق دويم اوجي ق ج نطاق سيم اوجي ق د نطاق چهارم اوجي ق ه نطاق
اوّل ندويري ق ر نطاق دويم ندويري ق ز نطاق سيم ندويري ق ط نطاق چهارم
ندويري كاه باشد كه چون كوكب بامركز ندوير در يك نصف النهار در اخر نطاقي باشد
ودر نصف النهار ديگر كه بعد از اوست بنطاق ديگر رود وعلامت اين نطاق راكه او
متصل است در مابين ان دو نصف النهار در اثناي تقويم آن كوكب بياورند تا معلوم
شود كه مركز ندوير با كوكب در كدام شبانروز بآن انتقال كرده وچون حركت افلاك
فراسرعت از افلاك ساير كواكب كاه باشد كه از جمله نطاقات قمر دو جدول باريك
در طرفين جدول تقويم اوبياورند در يكي كه در طرف يمين تقويمست عدد نطاق اوجي
ودر يكي كه طرف يسارات عدد نطاق ندويري اوثبت كنند پس اكر در اثناي تقويم
اوثبت كنند چنانكه در ساير كواكب ارقام دران جداول بسيار منقوش ودرهم رفته
شود اما ظهور وخفاي نمسه متحيره مراد از ظهور كوكب اوّل ظهوريست كه او را باشد در
يكي از دو طرف شب بعد از انكه در تحت شعاع شهاب مختفي بوده باشد ومراد از خفاي
كوكب اوّل در امدن اوست در تحت شعاع افتاب بدوجهي كه اصلا مرئي نشود در يك
از دو طرف شب بعد از انكه او را ظهور بوده باشد ومخفي نماند كه ظهور وخفاي كوكب
مختلف مي باشد بسبب كثرت وقلت وبعد از زمين وبسبب اختلاف عرض شمالي
وجنوبي وبسبب سرعت وبطوء وبسبب كثرت مطالع ومغارب اجزاء بروج و
قلت او واكثر صفا وكدورت هوا وحدت وكمال بصر را نيز دراين باب دخلست
ليكن انرا اعتبار نكنند اما كيفيت ظهور وخفاي چنانست كه هريك از كواكب علويه

پیش از اشراق یکچند روز در مغرب مختفی شوند و بعد ازان یکچند روز در مشرق ظاهر شوند
سبب آن بود که چون شمس از مقابله کوکب علوی منصرف شود و هر آنینه بواسطهٔ سرعت در طلوع
بر کوکب سبقت گیرد و روز بروز متقارب باو شود تا بعد پنجاه شصت درجه آید و کوکب را
در اینحال مغربی خوانند بسبب انکه شعاع نگاه نزدیک بافق مغرب مرئی شود و هر چند برآید
نزدیکتر شود تا در حوالی افق در تحت شعاع مختفی شود و در اینحال او را محموره و تحت
الشعاع خوانند تا محترق شود و بعد از اشراق چون آفتاب اسرع ازو باشد زود
او در طلوع سبقت گیرد بر آفتاب اما از غلبهٔ نور خورشید هنوز مرئی نشود تا چون مقدار
از یکدیگر دور شوند کوکب صباح در مشرق ناظر آید و آن ظهور او بود بعد ازان او را
مشرقی خوانند و اگر بعد او میان او و آفتاب شصت درجه شود و چون ازان یکدرجه دونه
مشرقی بود و نه مغربی تا که بعد از مقابله باز بحد تقریب رسد که شصت درجه است و بحالت
اول عود کند و بعضی صد تشریق و تغریب را در علویه نود درجه دانند و اشراق آنست
یعنی کواکب علویه را واسطهٔ ایام استقامت باشد بیانش آنست که قمر در لم یزل بتقدیر
ازلی چنان رفته است که دایما بعد کواکب علویه را از ذروهٔ تدویرات نسبت باجزاء
تدویر بقدر بعد مرکز تدویر است از آفتاب نسبت باجزای فلک البروج و چون چنین
بود دایما کوکب علوی را اشراق در ذروهٔ تدویر بود که وسط ایام استقامت
و مقابله با آفتاب در حضیض که وسط ایام رجعت و این هر دو تقریبی است و لهذا
مصنف او اسط گفته است و ربط علویه با آفتاب که در باب ششم وعده شده بود اینست
و هر یک سفلیین تقریبا بادر اوسط زمان استقامت که در وقت وصول است
بذروهٔ تدویر او اسط زمان رجعت تقریبا که وقت وصول است بحضیض تدویر

محترق شوند

محترق شوند بيانيكه قبل ازاين درباب هفتم مذكور ساختيم ودراغلب احوال پيش از
اشراق وسط استقامت درمشرق مخفي شوند كه انرا اختفاي صباحي گويند وبعد از آن
اشراق درمغرب ظاهر شوند كه انرا ظهور مسائي گويند وهمچنين دراغلب احوال پيش از
اشراق وسط درمشرق مخفي شوند كه انرا اختفاي صباحي گويند وبعد از اشراق درمغرب ظاهر
شوند كه انرا ظهور مسائي گويند وهمچنين دراغلب احوال پيش از اشراق وسط رجعت درمغرب
مخفي شوند كه انرا اختفاي مسائي گويند وبعد از اشراق درمشرق ظاهر شوند كه انرا ظهور صباحي
گويند وسبب اين اوضاع آنست كه هريك ازاين دوكوكب درحال ظهور صباحي چون تند وخود
استقبال كنند مرايشان روز بروز بجانب آفتاب ميل كنند زيرا كه حركت كوكب درايحال
بقدر حركت اصل تديرست بتوالي حركت آفتاب زيادة اندرين دوالي افق شرقي تا وقت طلوع
آفتاب مخفي گردد وبعد ازان چون بدروه رسد كه محل وسط ايام استقامت است محترق
شود پس بواسطهٔ استقامت وسرعت سير برآفتاب سبقت كيرد وچون مقداري ازآفتاب دور
شود سپاسگاه درمغرب ظاهر شود واورا درايحال مغرب خوانند ودرچند روز كوكب ازآفتاب
دورتر شود بحدي كه درهر شام اورا ارتفاع از شام بيشتر بينند تا بقدر آنچه مقتضي سقف قطر تديرست
او باشد برسد وانرا اياط اعظم وصد تقريب آن كوكب گويند وچون ازان بگذرد باسافل
تديرشمال كند كه برخلاف توالي متحركست پس روز بروز نزديك بآفتاب شود بحدي كه
هرشام ارتفاع او كمتر بينند تا درتوالي افق غربي تحت شعاع آفتاب درايد دران حال
تا روز بحضيض رسد كه موضع وسط ايام رجعت است ولامحاله انجا محترق گردد وبعد
ازان بقدر حركت بسفل تديركه برخلاف توالي است بطرف صباحي آفتاب ميل كند تا چون
مقداري ازآفتاب دور شود باداد درافق شرقي ظاهر گردد واورا درايحال مشرق خوانند

باعلم
زيرا

وهرچند برايد از افتاب دورتر شود چنانكه هرصبح اورا رافع از صبح بشر بابند تا بازكه بر باط اعظم
وصد تشريق رسد پس اعالي تدوير منتقل شود وبمالت اوّل عود كند واين احكام تشريق كوكب
علوي وكوكب تقريب سفلي را از جمله قوي بشمرند الّا قيد اغلب بجهت انست كه گاه باشد
كه عطارد بعد از احتراق وسط رجعت اگرچه اورا در مشرق بايد ظاهر شود ظاهر نشود هرچند
بر باط اعظم رسيده باشد وهمچنان مخفي ماند تا احتراق ديگر بسبب انكه در بروج كوتاه مطالع
پس اندك قبل از احتراق وسط استقامت در انجهة خفا نيز باشد چه تحقيق خفا بعد از ظهور
بود ايضا گاه باشد كه بعد از احتراق وسط استقامت اگرچه اورا در مغرب بايد ظاهر شد
ظاهر نشود هرچند انجا نيز بر باط اعظم رسيده باشد وهمچنان مخفي بماند تا احتراق ديگر
بسبب انكه در بروج كوتاه مغارب بود پس اورا قبل از احتراق وسط رجعت در انجهة
خفا نيز نباشد وزهره هم گاه بود كه در اقليم پنجم در عين احتراق مرئي باشد وآن
وقتي بود كه در بروج حوت راجع باشد وعرضش شمالي پس در انحال قبل از احتراق
وسط رجعت نه مخفي شده باشد در مغرب وبعد از ان احتراق نه ظاهر در مشرق واز اين
بيان ظاهر شد كه قيد اغلب در ظهور وخفاي وسط استقامت بجهة تخلّف احوال زهره
وعطارد است وپس در ظهور وخفاي وسط رجعت بجهة تخلّف احوال زهره وعطارد هردو

در تقويم ظهور وخفاي خمسة متحيّرة را در ميان اتّصالات كلّي بازاي روز مفروض
كه صباح باشام آن كوكب اخفا يا ظهور دست دهد ثبت كنند وعلامت ظهور ظ
باشد واز خفا خف وعلامت كوكب مخفي ظاهر را ملحق بعلامت ظهور وخفا نويسند و
در بعضي تقاويم هردو را مصرح نويسند وعلامت كوكب را مفرد پس اگر ظهور يا خفا مشرقي
باشد بالاي ان يا در يسارش حرف ش نويسند واگر مغربي باشد حرف ب نويسند

وگاه باشد که بجای مشرق ومغرب لفظ صباحی ومسائی نویسند و در بعضی تقاویم ظهور و
خفای بعضی از ثوابت مشهوره نویسند بجهة انکه اکثری از طوایف را بظهور وخفای بعضی
از ثوابت مشهوره احتیاجست چه اهل اعداد وطلسمات بعضی از اعمال خود را مشروط بوقت
خفای کوکبی ساخته اند که درخواص موافق انعمل باشد وکیمیاگران هم اکثر بظهور یکی
از ثوابت مقیده باشند وبعضی از دهاقین واهل فلاحت نیز در زراعت حبوبات و
عرض پیوند اشجار وقطع اعضان در شمار ملاحظهٔ وقت ظهور یا خفای ثابته نمایند
که اعمال مذکوره را در انوقت انسب واولا دانند واطبا نیز در امر ونهی فصد ومسهل
وغیرها باین امور مقیده باشند واز ثوابت مشهوره ظهور شعری یمانی وسهیل را بیشتر ثبت
کنند چه بعضی مردم در حال ظهور شعری یمانی ملاحظه نمایند که قمر در کدام برجست وانرا
بر حوادث آینده عالم استدلال کنند وبعضی دیگر اول رعدیکه بعد از ظهور شعری واقع
شود ملاحظهٔ موضع قمر نمایند واز آن بر حوادث آینده احکام نویسند وتفصیل آن
در رساله که مختص در علم فلاحت نوشته مذکوراست وبعضی از بلاد وبعضی از دهاقین
قبل از ظهور شعری بیست وپنج روز نایکماه از هر تخمی که داعیه زراعت انذارند در موضعی
بکارند در وقت ظهور شعری ملاحظه کنند هرکدام سبز وخرم باشد گویند آن تخم را در انسال
نیکو حاصل شود واگر زرد وپژمرده شود گویند نیکو نیاید وبظهور سهیل خود بسیار متعدانند
چه در بعضی بلاد ابتداء زراعت کندم وابتداء قطع فصلات تاک وقطع بعضی اشجار
وافکندن مویز در وقت ظهور سهیل کنند نیز بعضی چون سهیل ظاهر شود از لون او
حرکتی که از شعشعهٔ نور او ظاهر میشود بر حوادث سال استدلال نمایند وبجای ظهور وخفای
در این کواکب طلوع وسقوط نویسند زیرا که ظهور جمیع ثوابت در حین طلوع بود وخفای

درحین غروب بخلاف بعضی سیارات که گاه باشد که این دو امر در ایشان بعکس فیما شود
کما عرفت فیما سبق اما رؤیت هلال بعرف اهل نجوم عبارتست از رؤیت قمر در شب
اول ماه و تحقیق ماهیت اینحالت که قمر جرمیست کثیف صیقلی پس از آفتاب کسب نور
کند و بجهة صقالت نور از او منعکس شود بر سطح ارض افتد و اورا قمر گویند و چون هر دو نیر
اشکلند چنانکه در ابعاد و اجرام مبین شده جرم شمس اعظم از جرم قمر همه آینه نصف بیشتر از کره
قمر مستضیئ شود بضیاء آفتاب و نصف کمتر مظلم بر حالت اصلی خود و فصل مشترک میان منیر و غیر
منیر از جرم قمر دایره بود چنانکه در شکل حکیم در کتاب جرمی القمرین برهن ساخته است
و اورا دایره ضیاء ظلام گویند و مخروط شعاع بصر در حین مشاهده چون محیط کره قمر شود
مماس نصف کمتر از قمر شود اورا نصف مرئی گویند و نصف بیشتر را که مماس نتواند شد غیر
مرئی و فصل مشترک میان مرئی و غیر مرئی از جرم قمر دایره بود که اورا دایره رؤیت
خوانند و اینها همه در کتاب مناظر اقلیدس به برهان معلوم شده است و بایند دو دایره
بحسب اختلاف ابعاد متباین بصغیر و کبیر مختلف شوند و از وقت اجتماع قطعه ظلمانی ماه بجانب
ارض بود و نورانی بجانب آفتاب در اینحال دایره تبین ما منطبق باشد بر یکدیگر یا منوازی
تقریبا و چون اجتماع زایل شود بر اینه مر دو دایره متقاطع یکدیگر شوند قطعه نورانی بجانب
ارض میل کند و لحظه لحظه متزاید شود تا بحدیکه از یکجانب ماه کمحاذی قائمه نمایان
شود و انهلال باشد و این اینقدر وقت رسیدن قمر را بحد رؤیت هلال موقوف بدو شرط
دانند که بافت شود در دو بعد که یکی را بعد معدل و حکم بلندی و پستی هلال و کثرت
و قلت و ملک او فوق الافق ازان کنند و دیگر را بعد سوا روشنی و تاریکی هلالی را
ازان قیاس کنند لیکن در این دو شرط خلاف کرده اند انچه متعارف متداولست آنست که مقدار

میفرماید که بتجربه و امتحان معلوم کرده اند که چون بعد از غروب آفتاب قمر فوق الارض باشد
بقدر ثلثان ساعت که مقدار ده درجه معدل النهار است و ازا بعد معدل گویند یعنی مقدار
مکث قمر را بعد از اجتماع در فوق الارض اعم از آن که ده درجه باشد یا بیشتر یا کمتر بعد معدل گویند
بکسر دال چه بعد مذکور بحسب اجزاء معدل النهار است یا بفتح دال بسبب آنکه بعد مذکور بزیادتی
یا نقصان بعد بالعروب معدل میشود چنانکه بر اهل عمل مخفی نیست و ایضا چون در وقت
غروب آفتاب بعد میان تقویم هر دو نیز که ازا بعد سوا گویند ما بین ده درجه و دوازده
درجه باشد یا بیشتر هلال مرئی شود یا نشود پس اگر احد البعدین فقط یا هر یک ازده درجه
کمتر باشد حکم برؤیت هلال نتوان کرد لیکن هنادان گفته اند که اگر مقداری کلی کمتر از
نصف و درجه باشد ممکن بود که هلال دیده شود و مخفی ماند که عرض هلال قمر در الوقت ثالی
باشد اما اگر بعد معدل میان دوازده درجه و چهارده درجه باشد هلال معدل نبیند و اگر ازان
بگذرد بلند و ظاهر بینند و بعد بین التقویمین را بعد سوا بجهة آن گویند که بحسب اجزاء منطقة البروج
که ازا همیشه متساوی گرفته اند و اجزاء معدل النهار را بان نسبت کرده کیف ما اتفق و مذاکه رؤیت
هلال باختلاف افاق مختلف میشود چه ممکن که مدار قمر در امکن عمر بت بانتصاب رؤیت
هلال انجا اسرع و در تقویم پیش از اوراق دوازده گانه بعد ولی بیاورند و در انجا
بعد معدل و بعد سوا در اول هر ماه استخراج کرده در تحت اسم انماه که در انجدول نوشته
باشد ثبت کنند و مراد از اول ماه وقت غروب شب باشد که قریب برؤیت هلال
بود بدو رقم یکی درجه دوم دقیقه و کیفیت از روشنی و تاریکی و رفعت و حد
اعتدال مستفاد است از بعد معدل و بعد سوا در ان جدول بیاورند و در بعضی
تقاویم انها را در تحت صفحه یعنی بجهة هر ماهی که در انصفحه نوشته باشد بنویسند و گاه

باشد که عرض قمر در آن وقت یعنی در وقت غروب قریب برؤیت هلال ثبت کنند در آن
جدول که قبل از اوراق دوازده گانه کشیده باشند یا در تحت صفحهٔ یمینی و عرض از
ثبت عرض قمر است که در بعضی اوقات نه دایما چنانکه بعضی گمان برده اند چون قمر شمالی
بود در شمال مغرب آفتاب غارب شود و چون جنوبی بود در جنوب آن و چون این امر
معلوم گردد ادراک هلال بر مستهل سهل باشد و مخفی نماند که آنچه مفصلا فرموده که
بعد ازین عرض قمر را در اول هر ماه استخراج کرده در جدول ثبت میکنند اسم بعضی
است و آنچه در این زمان معروف و مشهور است آنست که در وقت غروب روز
بیست و نهم انهار را استخراج کرده در جدول ثبت نمایند پس اگر قمر بحد رؤیت رسیده
باشد کیفیت هلال را از روشنی و تاریکی غیرهما ایرا نمایند و آنشب را غرهٔ ماه دانند
و اگر بحد رؤیت نرسیده باشد لابری نویسند و آنشب را سلخ خوانند و باید دانست
که آنچه در این زمان در صفحهٔ یمینی تقاویم نامه ثبت نمایند آنست که در این ابواب مذکور
شد و چون در عقبهٔ ازجی الثقاتی الملروز کار بعلم ریاضی منجمان تا هلرا بدقیق
و تاجح را بتحقیق ترجیح داده مرتکب استخراج تقویم تام کمتر میشوند یا مغلقات
صفحهٔ یمینی یکباره را از سال پانصد و نوزده هلالی باقی قصبه خنابد حفظهم الله
تعالی عن الافات والبلیات الی الابد استخراج کرده با بعضی ازروایدکه بعد از
این معلوم گردد باین کتاب نقل کردیم تا اگر کسی را ذوق مطالعه و مباحثه این
کتاب شود بجنبه مثالی محتاج بتقویم تام نباشد و با الله التوفیق و علیه التکلان
فی جمیع الدوان والازمان

جدول

الزوايا الثمانية | الاقل | ٥ | ١٢

زايچه طالع تحويل شمس بتود | ٨١ | ٦ | ١٤



ازيم رمضان تا مضدهم والف كند واد اعلم كار زركران وغضب خصومت وبدجالي
دزدان وقصد بزركان وخوف ضلايق وارزاني وناميز راهب
وفكر دواب واندوه خاندان قديم وبركشت هوا وراست تا فش مردم
فرومايه واهل صحرا وعنايت ملوك باكابر وتغير هوا

الثانی		الرابع	
۴۵	۹۵	۱۳۵	۱۷۸
۴۱	۶۰	۶۲	

ورونق کار نقاشان وعطاران وبزازان واهل بازار وبیان ربیع دواب واعتدال هوا واشتداد
عداوتها وارزانی گوشت وحواب وفتنها وعداوت اشخاص وبرادر ایشان وبیماریها وهلاک
وقوع رعد وبرق در ۱۸ رمضان نوع سؤال دلالت کند برونق کار اهل بازار وبیان ربیع دواب
وصحت هوا ومیل بسردی وقوت حالی ملوک بجانب جنوب وعدل وانصاف واشراع

| | | |

باب یازدهم در معرفت انتقال قمر و مقارنات و مقابلات او چون مفتقر از بیان معرفت
صفحه بینی فارغ شد شروع نمود در بیان متعلقات صفحه بسری پس میفرماید که در صفحه بسری
در جدول ایام سابع و ایام عربی هلالی اعاده کنند بجهة تعیین وقت و هر یک از منتهات
بصفحه از خذ التقاط و رجوع بصفحه بینی و سبب تخفیف بعربیه هلالیه اشهریت اوست و منتهی
او بر دور قمر جمیع اکثر مقومات بصفحه اوضاع و احوال قمرات پس جدولی دیگر بیاورند
و در انجا انتقال قمر را از بیرجی بیرجی بازای هر روزی که در انروز یا در شبی که بعد از
انروز ان انتقال واقع باشد ثبت کنند بچهار رقم یکی برج منتقل الیه دوم رقم ساعت
سیم رقم دقیقه از انروز یا انشب بعد از انروز که انتقال دست داده باشد چهارم رقم انروز
یا انشب دگاه باشد که در تقویم تام و اکثر اوقات در تقویم شمسی و دایما در تقویم قمری رقم دقیقه
ننویسند و بجهة تاخ و تخفیف کتابت بر رقم ساعات اقتصار کنند و در بعضی تقویم بجهة رقم برج
علیحده جدولی بیاورند لیکن چون انتقال قبل از نصف النهار واقع شود در رقم برج منتقل الیه را
در انروز ثبت نمایند و اگر بعد واقع شود در روز بعد ازان و علامت روز در انصفحه
دانند که عبارت از نهار و از شب همان ل که علامت لیلت و بعد از جدول انتقال قمر شش جدول
دیگر بیاورند بجهة مقارنات قمر بکواکب دیگر و اسماء این کواکب را ملحق بحرف یا که بعضی الحاق
در مستطیلی که در فوق جدول مذکورات بنویسند و ابتدا التمس کنند و بعد ازان منجمه را بدین ترتیب
افلاک ابتدا از زحل بیاورند پس در ازای هر روزی که در انروز یا شب بعد از انروز
قمر را با کوکبی باشد از نظرات خمسه در جدول انکوکب وضع کنند بچهار رقم یا سه رقم اول
علامت نظر باشد و باقی قیاس انتقال قمر یعنی بعد از علامت نظر رقم دوم علامت
ساعات و سیم علامت دقیقه و بهارم روز یا شب اگر متروک نباشد علامت سیم علامت

روز یا شب و قمر را با کوکب دیگر اگرچه ناظر نیز محقق شود لیکن ثبت آن تقویم معروف نیست
اما حالات قمر نزد جمهور شش است مجامعه او با راس و مجامعه او با ذنب و رسیدن
او بدرجهٔ شرف و رسیدن او بدرجهٔ هبوط و رسیدن اول بطریقهٔ نیرّه و ان چهارده درجه بود که در مابین درجهٔ شرف آفتاب و درجهٔ شرف قمر است و از انجهت است
که او را طریقهٔ نیرّه خوانند و رسیدن با آول طریقهٔ محرّقه و ان نیز چهارده درجه بود که
در مابین درجهٔ هبوط آفتاب و درجهٔ هبوط قمر است و از انجهت انکه درجهٔ شرف زحل
و چهار درجه از صدر میخ و زحل در اینده رجعت است این درجات را طریقهٔ محرّقه خوانند
و درجات صعود کواکب بعد از این در باب هفتم معلوم کردد انشاء الله تعالی و
بعضی مجامعهٔ قمر با کید و ایضا رسیدن قمر مبداء دخول تحت الشعاع یعنی وقتیکه مبدأ
تقویم او و تقویم آفتاب دوازده درجه ماند و از امبداء محاق نیز کویند و از جمله حالات
قمر شمرند و کید و کوکب متوهم است که او را سیریست معکوس یعنی برخلاف توالی و در صد و حصل
و چهار سال شمسی دوره تمام کند و دوازده سال و درجهٔ درصد و حصل و شش روز و
بعضی کفته اند که کوکب کید موجود است اما مرئی نیست و لهذا مولانا قطب الدین شیرازی
در تحفه آنرا همه فلک او را تحت فلک شمس و فوق فلک عطارد اثبات کرده است یکی
فلک زهره و فلک زهره را فوق فلک شمس خلافا للجمهور و علی کل التقدیرین اهل
احکام او را نحس دانند چنانکه شیطان فلکش خوانند و در بعضی تقاویم نام و شکل او بر
صفحهٔ سیری تقویم او را در اول هر ماهی از ماههای هلالی بیاورند بهار رقم اول برج
ثور درجهٔ سیم دقیقهٔ چهارم ثانیه و انحالات که مذکور شد در اثنای عبارات قمر در
محاذی هر روزی که قمر را در انحالات در انروز یا شب بعد از ان واقع شود در

جدولی

هر جدولي از جداول مازجات كه خالي باشد ببري يا لون ديگر غير سواد بچهار رقم بارقم
بطريقه مازجات وضع كنند واگر هيچ جدولي خالي نباشد در خارج جداول نويسند يعني علحده
جدولي بعد از جدول مازجات بجهة حالات بياورند و علامات نظرات و شرف و هبوط
در شش يعني در باب ختم و هفتم معلوم شد و علامت مجادله باراس عسر باشد و باذنب
معنب و باكيه معكبه و يعني مجادله باكيد را مصرح نويسند و يعني برانيصورت يد و علامت
طريقه محرقه باشد و علامت تحت الشعاع تحت و در يعني تقويمها رسيدن قمر را مبدا خروج
از شعاع نيز ثبت كنند و او وقتي بود كه بعد ميان تقويم او و آفتاب بعد از اجتماع بنهايت
دوازده درجه رسد و علامتش اينست جع و نيزه را مصرح نويسند و گاه باشد كه در يعني تقويمها
علامت مجادله را باراس سر نويسند و باذنب نب و علامت تحت الشعاع قع و علامت نيزه
ه باب دوازدهم در معرفت منازل قمر و ساعات بيت منازل قمر عبارتست از مسافتي
كه قمر در مدت يك روز خاص خود قطع كند چنانكه در هر شبانروزي در منزلي باشد قمر بها يون
قمر يكدوره در بيست و هفت روز و ثلثي تمام كند اهل هند اسقاط آن ثلث كرده اند و منازل
را بيست و هفت كرده اند اما عرب و اهل بابه تتميم آن ثلث نمايند و منازل را بيست
و هشت اعتبار كنند و علامت منازل كوكبي را گيرند كه در حوالي منطقه بود خواه از
صور منطقه باشد و خواه نباشد و اسم هر يكرا از اعلامات اخذ كنند و چون قمر مقارن
يكي از اعلامات شود پس اگر ساير آن علامات كردد كوينده كافيه و كفايي واجبه و
غلبه و باشقال نكنند و اگر ساير نشود كوينده عدل القمر و باشقال كنند و بعضي از
جمهور مفسرين برانند كه مراد از منازل كه در آيه كريمه والقمر قدرناه منازل حتى عاد كالعرجون
القديم واقعست همين منازلست اما اهل حساب دور فلكرا يعني منطقه البروج را بيست و شش

قسم متساوي قسمت كرده اند ابتدا از اول حمل و هر قسمي باعتقاد ايشان منزلت از منازل قمر
و معتبر در اشتمال قمر اينوجه باشد و چون برج دوازده است و منازل بيست و هشت حصه هر
برجي دو منزل و ثلثي باشد كما لا يخفى على المحاسب و اسماء اين منازل بهمان صفتي كه اعراب
قرار داده اند اعتبار كنند و بواسطه اشتمال كواكب تغيران ندهند همچنانكه در بروج
و ان برتيب اينست شرطين منزل اول بود و علامت ان دو ستاره ايست روشن بر دو شاخ
حمل از اوسط قدر ثالث و بعد ايشان از يكديگر بمقدار ذراع بود و بقرب احدهما ستاره ايست
تاريك و بعضي از عرب انرا داخل دانند و هر سه را شراط خوانند و صورت ايشان برين
نهجست: • و شرط بضم شين معجمه و فتح راي مهمله در لغت بمعني علامتست بطين منزل دوم
بود علامت انه ستاره ايست از اوسط قدر رابع بر شكل مثلثي خود برابر صورت: • و كوچنده
كه موقع او بطن علامت ما به سه ستاره كه بر بطن حوتست ليكن چون اصغرات از بطن
الحوت انرا تصغير كرده بطين نامیده اند ثريا منزل سيم بود انرا عوام پروين و برين
خوانند علامت آن شش ستاره ايست متقارب برابر صورت: • روايت كنند كه پيغمبر
ما صلى الله عليه و آله و سلم انرا بهفت شمرده اند و از انجمله چهار بر صورت يكي از قدر
رابع و باقي از قدر خامس و سلطان آلتمش در زيج جديد همه را از قدر خامس شمرده و موقع
اينكواكب كوهان ثوراست و بعضي كه گمان برده اند كه دنبه اصل است سهو كرده اند انرا ثريا
بجهة آن گويند كه باراني كه در طلوع او واقع شود بزعم عرب امارات ازاني و سبب كثرت
گياه بود و آن تصغير ثروت مشتق از ثروت بمعني كثرت مال و تصغير آن بجهة صغر كواكب
اوست و ثريا را عرب النجم و نجوم الثريا نيز خوانند و برا منزل چهارم بود و علامت انستاره
ايست روشن از قدر اول كه بسرخ گرايد با چهار كوكب ديگر ازان تاريكتر همه از قدر ثالث

برابر صورت

وبعضي انرا تشبيه كرده اند بصورت هفت از ارقام هندسه وآن ستاره
روشن كه بريكطرف او بود بمنزله چشم جنوبي ثوراست وازانجمله است انرا عين الثور
خوانند وانكه برطرف ديگراست بمنزله چشم شمالي ثوراست وانكه بزراويه است بمنزله بيني
او واسميه او بدبران بجهة دليل وتبعيت اوست مرثريا راوازانجمله است كه اورا تابع آلنجم
وتالي النجم وهادي النجم خوانند وانرا مجدح نيز گويند مجدح بضم ميم وكسر او در لغة حوي را
گويند دوشعبه داشته باشد هقعه منزل پنجم بود علامت او سه كوكب خورد است بيكديگر متصل
باشند مثل سه نقطه بدرشتي است برانصورت . . وازانجمله اورا ثاني خوانند بطليموس
هرسه را يك كوكب شمارش كرده وهون بمنزله سرصورت جبار است انرا راس الجبار وراس الجوزا نيز خوانند
وهقعه در لغت صورت دايره صغيرة سفيد باشد بپهلوي چپ است يا برسر او واصحاب
ذيل اورا علامت شامت دانند هنعه منزل ششم بود وصاحب روضة المنجمين گويد علامت
او دو ستاره است برمثل خط صورت جوزا ودوري ايشان ازيكديگر بقدر يكزرع ونيم بود
وازهقعه بجانب شمال مايل اند انكه شمالي تراست ازاوسط قدر ثالث است واندكي
ازاوسط قدر رابع وعرب گويد پنج ستاره است برانصورت . . . وهنعه در لغت داعي داغي
را گويند كه برصورت چوكاني بركردن چهارپايان نهاده باشند وزاغ منزل هفتم بود وعلامت
آن دو ستاره است كه بمنزله سر هريك ازتوامين باشند برانصورت . وهردو ازاوسط
قدر ثاني باشند وانرا ازراع هبوط گويند بمقدم است طلوع او برطلوع زراع مغبون
كه شهري ثالثيت بامرزم او واين هردو را ازراع بجنة آن گويند كه بزعم عرب بردو ساق
اند واقعند وبهمان يكي ازدو ستاره زراع هبوط كه اول برايد راس التوام والمقدم ومقدم ابن زراعين
واندكيرا راس التوام المؤخر ومؤخر الذراعين خوانند نثره منزل هشتم بود وعلامت اندو ستاره

است ازصورت سرطان از اوسط قدر رابع با کوکبي سحابي که در ما بين اندواست وانرا معلف
سرطان خوانند برانصورت ٭ بطليموس در مجسطي همان معلف را نشره گفته است اما بزغم
عرب انست که نثره منخر اسد است يعني سوراخ بيني او ونثره در لغت خلطي گويند که در بيني
عطسه از بيني حيوانات بيرون مي اید وخط اينجا کوکب سحابي بود طرفه منزل نهم است صاحب
روضة المنجمين گويد که علامت اند وستاره است از قدر رابع که بعد ميان اينشان مقدار يکبازو
بود يکي که شمالي بود بر سر اسد بود ودیگر از خارج کواکب سرطان برانصورت ٭ اما بزغم عرب
انست که بمنزله دو چشم اسد اند از اينجهة طرفه گويند جبهه منزل دهم وعلامت اينها کوکبت
برخط معوج برگردن وسينهٔ اسد برانصورت ٭ واز اينها رکوکب انکه برجنوب همه است
اعظم بود وچهار قدر اول وقلب الاسد لقبي ان بود وانچه در شمال همه است با آن ستاره
که در جنب کوکب اعظم است هردو از قدر ثالث اند واندیکري از قدر ثاني وبزغم عرب
انست که اينها رکوکب بر پيشاني اسد اند ولهذا جبهه گويند زبره منزل دوازدهم بود علامت
اند وستاره است يکي از قدر ثاني ودیگري از قدر ثالث برمؤخر صورت اسد وبعد بينها
بقدر دو زراع ونيم بود ثمينا برانصورت ٭ انکه روشن تر است انرا طرف الاسد خوانند
ونزد عرب اينه وستاره بمنزله زبره اسد است يعني ميان دو کتف او صرفه منزل دوازدهم
بود علامت انستاره ايست روشن از اوسط قدر اول واورا همان ذنب الاسد خوانند
ذنب چه نزد ايشان بمنزلهٔ اسد بود ونزد عرب بمنزله وعاء قصيب او واز اينجهة اورا قنب
الاسد خوانند وصرفه باينجهة گويند که در وقت طلوع او هوا از حرارت منصرف شود
به برودت ودر وقت سقوط او از برودت بحرارت عوامنزل سيزدهم بود علامت آن
پنج ستاره است يکي از قدر رابع وباقي از قدر ثالث برخارج چپ غدا بشکل لامي کبقرف

یار مکتوب باشد اینه ای او از برابر صرفه بود و بر سطح یوی جنوب کراید و کوکب پنجم
بطرف شمال میل کند تا فرضه باشد زاویه پیدا شود و اکوکب کبیر زاویه بود انرا زاویه
العوا کویند صورتش اینست • عرب کوید آن العوا کلاب تقوی خلف الاسد و بعضی
کویند از جهة عطفه که بردست عوا کویند کما یقال عویت آشیئ العظیمه دعواء البرو نیز کویند
بسبب انکه چون طلوع کند هوا میل بسردی کند سماک منزل پنجاردهم بود و علامت او یکتاره
است انرا صعر قدر اول بر کف دست چپ عذرا انرا سماک اعزل خوانند وصفت او قبل ازین
در صور بروج مذکور شد اینجا حاجت بتکرار نیست عفر منزل پانزدهم بود علامت او ستاره ایست
بر خطی مقوس همراز اوسط قدر رابع بر دامن عذرا از پس سماک اعزل بر اینصورت •
وصاحب روضة المنجمین کوید که اورا عفر باین سبب کویند که نر دیکست بزباني عقرب پس
کویا انرا پوشیده و در کتاب عجایب المخلوقات مذکوراست که باو راد اینجهة عفر کویند
که در وقت طلوع او طراوت و نظارت اشجار انظار پنهان و پوشیده کردد زبانا منزل
شانزدهم بود علامت اند و ستاره است بر دو کف میزان هردو از اکبر قدر ثالث یکیرا
که در طرف جنوبست کف الجنوبیه کویند و اندیکر را کف الشمالیه و صورتش اینست •
و عرب کویند که اینه و کوکب بزباني عقرب واقع اند یعنی بر دو قرن او اکلیل
منزل هفدهم بود علامت آن سه ستاره است از جنوب بشمال کشیده بر خطی فی الجمله معوج
هر سه قدر ثالث بر اینصورت • چون بر پیشانی عقرب واقعست ازانجهة اورا اکلیل
کویند چه اکلیل در لغت عصابه را کویند مزین بجواهر که بر پیشانی بندند فلک منزل هجدهم
بود علامت آن ستاره ایست سرخ رنک از قدر ثانی با دو ستاره دیکر که از دو جانب
او بود هردو از قدر ثالث بر مقوس در تحت اکلیل بر اینصورت • واورا قلب عقرب کویند

که بر محل قلب صورت عقربست و آنرا ستاره طرفین او را بناط خوانند یعنی رک دل شوله
منزل نوزدهم بود علامت اند و ستاره ایست مابین آن یکدیگر بود بر پشت عقرب
هر دو از قدر ثالث بر این صورت • و شوله در لغت چیزیرا گویند که مرتفع شده باشد
بر دم نوات الاذناب چون دم بر دشته باشد و لهذا عقرب را شوله نیز گویند
یعنی دم بردارنده نعایم منزل بیستم بود علامت آن هشت ستاره متفرقه بر صورت
دو الی آن از صورت رامی بر این صورت • عرب تشبیه کرده اند مجره را بنهر آب و
این هشت کوکب را بهشت شتر مرغ که آب خوردن آمده باشند و آنهارا که داخل مجره
اند و از قدر ثالث نعایم وارده خوانند با بیضی که در حین آب خوردن اند و آنهار
دیگر را که از قدر رابعه نعایم صادره یعنی آب خورده اند و مراجعت نموده اند بلده منزل
بیست و یکم بود علامت آن فضائیست مابین نعایم و ذابح که در او هیچ ستاره نیست و انرا عرب
خوابگاه از انجهت تشبیه کرده اند بلده آن شعلب یعنی روباه چه رایحا انموضع را روباه در حشیش و خضا
خالی مبداء و ذابح منزل بیست و دویم بود علامت آن دو ستاره است هر دو از اصغر قدر
ثالث بر دو شاخ جدی و بعد بینها کمتری باشد در میانه آنها کوکب مایل بفوق ستاره بالا
از اصغر قدر خامس و صورت ایشان بر این صورت • عرب کوکب میانه را شاة الذبح
خوانند و آنکوکب طرفین او را کوبیا در یخ او بیند سعد ذابح بلع منزل بیست و سیم بود علامت
آن دو ستاره است که بر دست چپ صورت ماکب الماء یک بکه مایل بشمال بود از اکبر
قدر رابع است و آن دیگری از اوسط قدر سادس و ستاره دیگر از اصغر قدر خامس
در میان ایشان باشد بر این صورت • عرب این ستاره میانه را مبلوع گویند و آن دو ستاره
که بر دو طرف او در آمده اند که کوبیا او را فرو خواهند برد سعد بلع و بعضی گفته اند

که وجه تسمیه اینمنزل به بلع است که در وقت قضیه ارض البلی ماء ک قمر در اینمنزل بوده سعود
منزل بیست و چهارم بود علامت اند و ستاره است از جنوب و شمال بمقدار یکزراع از یکدیگر دور
یکی شمالی تر است و از اصغر قدر ثالث بر منکب جیب ساکب الماء است و اندیکری که از اوسط
قدر خامس است در زیر نعل او بر اینصورت • اینند و ستاره را عرب سعد السعود گویند بحکمته
انکه بزعم ایشان سعادت اکبرست چه در حال طلوع او سرما بشکند و هوا باعتدال کند اخبیه منزل
بیست و پنجم بود علامت انچهار ستاره است بر کف دست راست ساکب الماء و انرا تشبیه کرده
اند بباي بط و اکر شمالی تر است از اکبر قدر رابع بود و باقي از اصغر قدر ثالث • عرب میانه را
سعد خوانند و دیکرانرا که بر اطراف اویند جنابعي فرکاه او و مجموعرا سعد الاخبیه و بدانکه
جمله سعود نزد عرب ده است چهار از صورت فرس اعظم است اول بعد بهایم بود که بر سر
اوست دوم سعد هاکه بر کردن اوست سیم سعد بارح که بر سینه اوست چهارم سعد مطر که بر
دست اوست و چهار دیکر این چهار سعد اند از منازل قمر که مذکور شد و روي دیکر یکي سعد
ناشرات که بر دنبال جدیست و دیکر سعد الملک که بر و وشی راست ساکب الماء است و ازاین
سعود بر احوال هوا حکمها کنند مقدمنزل بیست و ششم بود علامت اند و ستاره است منکب
الفرس و متن الفرس باشد که از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن قبل ازاین در صورت فرس
اعظم مذکور شد مؤخر منزل بیست و هفتم بود و اند و ستاره است جناح الفرس سرة الفرس
که هم از اصغر قدر ثانی اند و صفت آن هم انجا مذکور شد عرب مقدم را فرع الدلو المقدم
و مؤخر را فرع الدلو المؤخر خوانند چه این ستاره از ان مربعت که ایشان را دلو خوانند بر اینصورت
و فرع در لغت انموضع باشد از دلو که اب بیرون مي اید رشا منزل بیست و ششم است
علامت انه ستاره ایست روشن و سرخ از قدر ثالث براي بطلیموس و از قدر ثانی بزعم ابن صیو

واعراب آنرا خوانند چه از صورت مراة المنازل است وانرا بطن الحوت نیز گویند زیرا که برشکم
ماهیت که حاصل میشود از بعضی کواکب مراة المنازل است وبعضی کواکب سمکتین را که بحوت
مشهور است وچون ستارگان خورد با این کوکب حلقه زده اند مانند رسنی بر این صورت
از اینجهة عرب انرا رشا خوانده چه رشا در لغت رسن دلو بود وطریق معرفت این منازل
چنانست که شرطین با شهد واظهر منازلست اول اورا باید دید وبعد از او بر جانب شرقی
از مدار ماه دبران را طلب باید کرد بعد از یکنیزه واز جانب غربی بمقدار دو نیزه شرطین
باشد وبطین میان ووثر یا بود وچون این منازل اربعه معلوم کردد بعد ازان هر منزلی را
از طرف شرقی وغربی مدار ماه بهمان بعد معین طلب دارند بدین صورکه مرقوم شده
وچون منازل شناخته شود بروجرا آسان توان شناخت وچون بروج شناخته شود سایر صورا
بتبعیت بروج ادراک توان کرد وقمر هر منزلی را از اینمنازل بیست وشکانه در یکشبانه روز
تقریبا قطع کند ووجه تقریب سرعت وبطوء حرکت قمرات چنانکه عنقریب ظاهر شود ودر
تقویم بعد از جداول ممازجات قمر جدولی بیاورند ودر انجا بازای هر روزی مصروف نام منزلی
نویسند که در نصف نهار انروز قمر در المنزل باشد اعم از انکه پیش از نصف نهار انروز بان
منزل منتقل شده باشد یا شب قبلی ازان یا بعد از نصف نهار روز سابق وچون قمر سریع
السیر بود کاه باشد که در یکنصف النهار در اواخر منزلی باشد ودر نصف النهار روز دیکر
بمنزل سیم رفته باشد ویک منزل درمیانه طی شود وباین سبب اسم المنزل مطوی در جدول
مکتوب نشود ودر بعضی تقویمها المنزل را بلوفی دیکر در میانهٔ منزل اول وسیم نویسند واکر
بطی اتفاق بود کاه باشد در یک نصف النهار در اول منزلی باشد در نصف النهار دیکر منور در
اخر منزل همان بود باین سبب اسم آن یک منزل در انجدول مکرر شود ودر بعضی تقاویم نامه

جمادی

چون خواهند که زیاده تدقیق کنند اشغال قمر از منزلی بمنزلی بازای هر روز یکه در انروز یا شب
بعد از انروز واقع باشد بیارند بر طریقه اشغال از برجی ببرجی یعنی اسم منزل منتقل الیه نویسند
پس رقم ساعات پس رقم دقیقه پس روز یا شب و این هنگام منازل همه مسطور شود و هیچ
مکرر نشود لیکن گاه باشد که چون سیر او آهسته بود در محاذی یکروز دو منزل مکتوب شود یا
سه بجهة آنکه در اول روز بیکی از منازل در آید و در اواخر شب بعد از انروز از انمنزل بر
آمد بمنزل دیگر رود و گاه باشد که چون بطی السیر بود محاذی یکروز هیچ نوشته نشود همچنان
خالی ماند بسبب آنکه در اواخر شبی بیکی از منازل در آید و در اول روز دویم بمنزل دیگر
نقل کند و چون افتاب منزلی را قطع کند مراد از منزلی اینجا علامت نه اقسام یعنی چون افتاب
از علامت منزلی مفارقت کند هر اینه آن منزل که همان علامت پیش از طلوع افتاب در مشرق
ظاهر شود انظهور را چون ظهور باقی لوانه را طلوع گویند و طلوع هر منزلی که در موسم مطر بود
عرب انرا نوء گوید و طلوع آن باقی را باوج و با طلوع هر منزلی مسقوط پانزدهم آن منزل باشد
که انرا یعنی منزل پانزدهم هر منزل را اهل نجوم رقیب المنزل گویند همچنانکه برج هفتم هر برجرا
نظیر آن برج لیکن مخفی نماند که تحقیقا پانزدهم هر منزلی لازم نمی اید که ساقط گردد زیرا که
این علامات بر نفس منطقه نیست و ایضا مسافت میانه علامت هر دو منزل متراقب متساوی
نیست بلکه گاه باشد که شانزدهم و گاه بود هفدهم ساقط گردد و ایضا مخفی نماند که اینجا طلوع
اگرچه یعنی انظهور است که قبل ازاین مذکور شد اما سقوط یعنی اختفا باشد بلکه سقوط هر منزل
عبارت از غروبی که او را باشد در حال رؤیت بشرط انکه در غروب سابق از غلبهٔ نور
افتاب مرئی نبوده باشد و در تقویم طلوع منازل را در صفحهٔ اینی در میان انفصالات کلمهٔ
ثبت کنند چنانکه در محاذی روز یکه یکی از منازل را در صباح انروز دست دهد علامت ظهور

طلوع کوصف عین است ثبت کنند پس سهم منزل پس علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع و بعضی
علامت صباح کصاد است بجای علامت لیل متصل بیکی از ایام اسابیع نویسند و از طلوع بمنزلی
تا منزلی بنزده روز بود لیکن چون نوبت بسماک رسد طلوع غفر بعد از چهارده روز باشد و طلوع
دیگر منازل سیزده سیزده بود و در سال کبیسه بعد از طلوع رشا طلوع شرطین هم بچهارده روز بود و
ساعات بیت چنانست که حکای هند و رعی نهاده اند که بر هفت بخش میکردد هر بخشی را کوکبی
داده اند و انرا بیت انکوکب نامیده اند و مدة هر بخشی دوازده ساعت زمانیست پس مدت
تمام دو هشتاد و چهار ساعت زمانی باشد و ابتدا، دور از زمان اجتماع حقیقی کیرند تا بدوازده
زمانی منسوب بافتاب دارند و بعد از ان بدوازده ساعت بزهره و همچنین بترتیب افلاک
دوازده ساعت دیکر منسوب بعطارد باشد و دوازده ساعت بعد از ان منسوب بقمر و چون نوبت
قمر اخر شود ابتدا از زحل کیرند تا باز که نوبت بشمس رسد بعد از ان بطریق مذکور میکردد تا اجتماع
دیکر و چون اجتماع شود نوبت هر کوکب که باشد باطل کردد و نوبت شمس ابتدا شود و هر کاه
نوبت بافتاب رسد از احکای هند بیت مطلق کویند و بیت بمعنی سیر بود کما فی القاموس
و اعراب ساعات محرقه خوانند و در اختیارات مذمومست چنانکه امام فخر الدوله و الدین الرازی
در علائیه ارو السین حکیم نقل کرده که ضرر تباهی حال قمر که عدهٔ مذمورانست در اختیارات
کمتر است از ضرر ساعات بیت و ثلث اولرا از ابتدا و دوازده ساعت لیل نقصان حیات
دانند و ثلث دویم را دلیل نقصان مال و ثلث سیم را دلیل بدحالی و این ثلث اخر قلیل
الضرر باشد زیرا که مجاور بیت زهره است و در ثلث اخر بیت مریخ که چهار ساعت زمانی
باشد قبل از ابتدا، بیت افتاب کویند از جمیع مهمات حذر باید نمود زیرا که هم منسوب
بکوکب و هم مجاور بیت افتاب و در تقویم بعد از جدول منازل جدولی بیاورند و بازای

هر روز یکی

هر روز یکه در انروز یا در انشب بعد از ابتداء بست افتاب باشد انرا در آن جدول ثبت
کنند به رقم یکی رقم ساعت گذشته از روز یا شب تا وقت ابتداء بست دویم رقم دقیقه
سیم رقم روز یا شب وگاه باشد که رقم دقیقه ننویسند واین ساعت و دقایق که مذکور
شد در اکثر تقاویم ساعات و دقایق زمانی بود زیرا که استخراج آن سهل است وگاه
باشد که چون خواهند که زیاده تدقیق نمایند انرا یعنی ابتداء بست را باساعت مستوی
سازند و در بعضی تقاویم نامه رد جدول بیاورند در یکی ابتدای بست به ساعت زمانی
ثبت کنند و در دیگری بساعت مستوی و در بعضی دیگر گاه باشد که هفت جدول بعد از
جدول منازل بیاورند و در هر یک ابتداء بست یکی از کواکب سبعه ثبت کنند باب سیزدهم در
معرفت اوقات صلوة و معرفت قبله از علم نجوم انچه دانستن آن واجبست معرفة اوقات
صلوة و معرفت قبلة است لیکن مخفی نماند که مصنف اوقات صلوة را اعتقاد او تقیه مذهب
طایفه سنیه بیان نموده و انرا بدولت و حمایت ظل اللهی اعنی نواب همایون شاهی موافق
مذهب جلیل القدر امامیه در اثنای شرح ایراد نمایم تا حق از باطل جدا گشته طالبان تحقیق را
مفید باشد ان شاء الله تعالی پس باید دانست که هر بالغ عاقلرا که اول وقت نماز بامداد
انگاه است که صبح صادق ابتداء طلوع کند قید صادق بجهة اخراج صبح کاذب است که
انرا صبح اول قمر و مستطیل و دنب سرحان نیز گویند و آن اول بیاضی بود که از جانب
مشرق بعد از ظلمت شب پیدا شود منفصل از افق و در انوقت فرض نماز بامداد گذاردن
باتفاق جمیع فرق جایز نباشد لقوله علیه السلام لا یغرنکم اذان بلال ولا الفجر المستطیل
و بعد از ان چون نوری عریض منبسط و ظاهر شود بنوعی که افق روشن گردد و بیاض
اول مضمحل شود هر اینه ابتداء طلوع صبح صادق است و اول وقت نماز بامداد واخر

وقت نماز بامداد وقتي بود كه آفتاب طلوع ميكند وفضيلت وقت نزد فرقه ناجيه اماميه
از اول طلوعست تا ظهور سرخي از جانب مشرق اما افضل در اداي صلوة يوميه اول وقت
است لقوله عليه السلام اول الوقت رضوان الله و اخر الوقت عفو ان الله و اول وقت
نماز پيشين بآتفاق جميع فرق انگاهست كه ابتداء زيادة شدن ظل مقياس باشد بر
في زوال اگر در اندوز موجود باشد يا ابتداء حدوث ظل اگر در اندوز في زوال موجود
باشد واين در موضعي صورت بندد كه آفتاب بسمت الراسي المنوضع تواند رسيد و
اول وقت نماز ديگر انگاه است كه ظل مقياس دو برابر شود سواي في زوال يعني
وقتيكه ظل مقياس مساوي مجموع وضعف مقياس و في زوال شود اگر في زوال
موجود باشد يا وقتيكه مساوي ضعف مقياس شود ليكن اگر موجود نباشد واين بروايتي
از مذهب ابوحنيفه است و بر مذهب شافعي و بهمچنين بر مذهب ابو يوسف و محمد كه از
ملاحظه ابوحنيفه اند و بروايتي بر مذهب ابوحنيفه اول وقت نماز ديگر انوقت باشد كه
ظل مقياس برابر مقياس شود سواء في زوال اما بمذهب قويم اماميه عليهم التحية و
الثناء كه هر اينه صراط مستقيم است از ابتداء زوال مخصوص وقت پيشين است تا
انمقدار كه فرض انگذارده شود بعد ازان اول عصر در ايد و در انميان هر دو وقت
مشترك بود تا انزمان كه بغروب مقدار اداي صلوة فريضه عصر باقي ماند و بعد ازان
تا غروب مخصوص نماز عصر باشد كما قال الامام الحاذق جعفر ابن محمد الصادق عليه الصلوة
والسلام اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر فاذا مضى قدر اربع ركعات دخلت وقت
الظهر والعصر حتى يبقى من غروب الشمس قدر اربع ركعات فيخرج وقت الظهر ويبقى العصر حتى تغرب
الشمس واخر وقت عصر باتفاق جميع فرقه وقتيست كه آفتاب غروب ميكند اما فضيلت وقت

پیشین در مذهب جلیل القدر تا انزمانست که ظل مقیاس ماوی مقیاسی شود دوسوی فی
زوال وفضیلت عصر تا المقدار که دو برابر مقیاس شود دوسوی فی زوال واول وقت غار
شام بعد از سقیای غروب غام جرم افتاب واول نماز خفتن بعد از غروب شفق است
واین هردو بمذهب طایفه سنیه است اما بمذهب جمهور فرقه ناجیه امامیه اول وقت غار شام
از زمان دهاب حمره مشرقیه است تا المقدار که فرض مغرب ادا شود بعد از انوقت خفتن
درآید وهردو وقت مشترک گردد تا انزمان که بنصف شب مقدار اداي فریضه خفتن باشد
پس از انوقت تا نصف شب مخصوص خفتن باشد اما فضیلت وقت تمام تا زمان رفتن
روشنی است از جانب مغرب وفضیلت وقت غار خفتن تا انقضاي یکدنک ونیمست از
شب دو دنک نزدیکتر اند اما ارتفاع سمت قبله عبارت از رسیدن اقتابست بارتفاعیکه
در آن ارتفاع ظل مقیاس سمت مکه باشد چون دایره عظیمه فرض کنند که سمت الرآس مکه
وسمت الرآس بلد مفروض گذرد تقاطع اینداره باقی این بلدان تقاطع که در جهه مکه بود
نقطه سمت قبله بود نسبت باین بلد وفصل مشترک میان سطح افق وسطح اینداره راخط سمت
قبله گویند پس چون افتاب باین داره رسد قوسي از اینداره که واقع باشد میان مرکز
افتاب واقق شرطیکه از ربع زیاده نباشد ارتفاع سمت قبله بود وچون در انوقت سهم مقیاس
ومرکز افتاب هردو داخل سطح اینداره اند لامحاله منصف ظل مقیاس نیز داخل دران سطح
بود کما بین فی حادي عشر الاصول پس خط سمت قبله وظل مقیاس بر یکدیگر منطبق
باشد وهو المطلوب ودر تقویم نام بعد از جدول جدول ساعات نسبت جدولي پیاورند ودر
انجا بازاي هر روزي ساعات صبح مقدم بر انروز ساعات شفق بعد از انروز که تقویمیان
المقدار اند ثبت کنند بدور قمر یکي ساعات ودویم دقیقه ومراد باعت صبح زمان مابین

ابتداء طلوع صبح صادق است وطلوع مركز آفتاب ومراد باعات شفق زمان مابين غروب مركز آفتاب
است وغروب شفق كه اينجا عبارتست از بياض مفروض در افق غربي وبعد ازان جدولي ديگر
بياورند ودر انجا بازاي هر روزي ارتفاع آفتاب در اول نماز ديگر عند جهور حنفي انكه
مخالف قول محمد وابو يوسف است بيارند بدو رقم يكي رقم درجه ودويكري دقيقه وما انرا
باخر وقت فضيلت عصر تعبير كنيم وبعد ازان جدولي بياورند ودر انجا ساعات عصر حنفي يعني
زمان ما بين اول وقت نماز ديگر حنفي كه مخالف قول محمد وابو يوسف است وغروب مركز آفتاب
ثبت كنند بدو رقم يكي رقم ساعات دويم دقيقه وگاه باشد كه دو جدول ديگر بياورند در يكي
ارتفاع عصر ثاني ودر ديگر ساعت عصر ثاني ثبت كند آن نيز بدو رقم بطريق ارتفاع و
ساعات عصر حنفي وما انرا باخر وقت فضيلت پيشين تعبير كنيم وبعد ازان جداول جدولي ديگر
بياورند ودر انجا بازاي هر روزي ارتفاع سمت قبله در انروز ثبت كنند بدو رقم يكي درجه و
دويم دقيقه وشناختن وقت رسيدن آفتاب بارتفاع سمت رسيدن قبله موقوف بر اسطلاب باشد
چنانكه در هر روزي كه اراده اين مطلب كنند اول ثقبه ارتفاع برارتفاع نهند كه در عدد درجه
موافق ارتفاع سمت قبله بود ودر آن روز پس علاقه بدست گرفته اسطلاب معلق كنند
ونگاه ميكرده باشند هرگاه شعاع آفتابرا از ثقبه عليا بر ثقبه سفلي افتد آفتاب برارتفاع
مطلوب بود ودر انوقت ظل مقياس سامته مكه باشد وهو المطلوب وخفي نماند كه در بعضي
بلاد كه سمت قبله داخل در مابين المشرقين يا مابين المغربين بود آفتاب در بعضي ايام فوق الارض
بدايره ارتفاع مذكور نتواند رسيد وباين سبب در آن جدول بازاي انروزها هيچ ننويسند و
همچنان خالي گذارند پس در انروزها بحسب انجدول در آن بلاد سمت قبله معلوم نتوان كرد و
چون معرفت وقت صلوة ظهر موقوف بر معرفت في زوالست در باب ششم معلوم شده است

تنبیه بان نموده میفرماید که اما فی زوال و معرفت آن پیشتر معلوم شد پس اینجا حاجت تکرار نیست باب

چهاردهم در معرفت تاریخ خطائیان حکمای خطا شیانزوزیرا بدوازده چاغ قسمت کرده اند بنحو

همانکه منجمان ولایت ما شیانزوزیرا بیست وچهار قسم متساوی کرده اند هر قسمی را ساعتی نامیده

اند همچنین حکمای خطاوترکستان شیانزوزیرا بدوازده قسم متساوی کرده اند وهر قسمی را

چاغ نام نهاده اند وچاغ بلغت ایشان بمعنی وقت واسامی خطائی اینست

ا	ه	ح	د	ه	و	ز
ژه	چیو	یم	ماو	جن	ضز	دو
لکو	اوط	بارس	ئوشقان	لو	تیلان	یونه
ط	ی		ما		س	
شن	یود		شیو		جای	
یحی	واقوق		ابت		طلقور	

چاغها بخطائی و ترکی باین ترتیب است واین نامها بفارسی موش وگاو وپلنگ وخرگوش

ونهنگ ومار واسب وگوسفند وبوزینه ومرغ وسگ وخوک باین ترتیب ودراین زمان

قسم اول را که بزبان ترکی لکوت سیچقان گویند وقسم دهم را که واقوقت نخاقوی واهم

چنان که منجمان ما هر ساعتی را بشصت دقیقه قسمت کرده اند حکمای خطا هر چاغ را بیست قسمت

کنند پس شیانزوزیرا نود وشش که باشد وبیزشیانزوزیرا بده هزار فنک قسمت کنند پس

نصیب هر چاغی از فنکان هشتصد وسی وسه فنک وثلثی باشد ونصیب هر کهی صد وچهار فنک

وسدسی وایضا نصیب هر چاغی دو ساعت مستوی باشد ونصیب هر کهی پانزده دقیقه که ربع

ساعت مستوی است ونصیب هر فنکی هشت ثانیه وسی وشش ثالثه وهیت وچهار رابعه کما لا

یخفی علی من له ادنی الحساب وابتدای شیانزوزی چنانکه سبق ذکر کردیم از نیم شب کیرند ودر

انوقت ازجاغ زه وکسوتیک نیمه گذشته ویک نیمه مانده بعد ازآن پیوسته یکیک جاغ میگذرد
وتاچون نصف روز شود نیمهٔ ازجاغ ورد ویوند گذشته باشد ونیمهٔ مانده واوّل روز در وقت
تساوی شب وروز نیمهٔ جاغ وماوطوشقان باشد واوّل شب درنیمهٔ جاغ بود وواقوق لیکن
بجب طول وقصر شب وروز بیش وکم افتد بخلاف نیمهٔ روز ونیمهٔ شب که هرگز متغیر نشود
وسبب اینکه مبداء شبانروز از منتصف جاغ اوّل که کسوت گرفته اند یعنی ازکدام جاغ
معلوم نیست ومقتضی مناسب آنست که ازآنکه اوّل جاغ اوّل گیرند ومفهم در شرح زیج سلطانی از
صاحب کشف الحقایق نقل نموده که دراین اختیار شاید که نظر برآن باشد که چون شب را منتصف
ساخته اند بجهة ابتداء شبانروز خواسته اند که جاغ اوّل نیز منتصف بود بجهة همان غرض تا تناسب
حاصل شود وسالهای این تاریخ شمسی حقیقی باشد که ائمهٔ بلغت ایشان سجوخوانند وآن بحسب
ارصاد ایشان سیصد وشصت وپنج روز ودو جاغ وهفت که وصل فنک وسدس فنک است
واین زیاده است بر سال شمسی حقیقی بحسب زیج جدید الغ بیکی یکدقیقه وبیست ودو ثانیه ومبداء
سال آنگاه گیرند که آفتاب در اواسط دلو بود خطائیان مبداء سال منتصف حقیقی دلو میگرفته اند
لیکن بسبب اینکه اوج آفتاب بحسب ارصاد ایشان ثابت وبحسب ارصاد مشهوره متحرک بود
دهور واعوام مبداء سال از آنجا انتقال کرده است ودراین زمان در هفدهم دلو واقع شده
ولهذا اواسط گفته است واختیار منتصف دلو دراین امر بسبب آنست که بنحم ایشان وقت وصول
آفتاب بمنتصف دلو اوّل بهاراست چه دراین وقت میل باعتدال کند ونبات شروع در نمو نماید
پس اوایل فصلهای سال ما اواسط فصلهای سال ایشان باشد وبعکس وبجای آنکه منجمان
ما مغرب زمین سال را بدوازده قسم کرده اند هرچند متساوی بیست وهر قسمرا ماهی گفته اند
منجمان خطا واینور سال را بهبیست وچهار قسم متساوی کنند وهر قسمرا یک کنجه گویند وطریق این

نقسیم

تقسیم است که دایرهٔ میلی فرض کرده اند که بوسط دلو که مبداء است گذشته است و لاجرم این دایره
متقاطع دایره معدل النهار باشد بر دو نقطهٔ متقابل آن نقطه که بوسط دلو عقربت انرا مبداء
تقسیم ساخته اند و ازانجا معدل النهار را بهشت و چهار قسم متساوی کرده اند و یازده دایرهٔ میل
دیگر بمواضع انقسامات گذرانیده تا هر یک منطقة البروج را قطع کرده اند و مبادی اقسام یازدهگانه
وصول مرکز آفتاب بود باین تقاطعات و قوسهای منطقة البروج اگرچه دراین تقسیم مختلف بود
اما از منه قطع آفتاب انها را همه متساوی باشد و بمقتضای این تقسیم هر قسمی پانزده روز و دو
ثلث و چهار دقیقه و یکهفتک و نصف فتکی باشد و اسامی این اقسام بلغت ثانی بترتیب اینست
ایجن . دشمی ه کنجه ه شوندیوند و شنکت مینک ر کوروه لنجه ط سیومن ـ منجن
ما ثاجن س شباد ع شوع وایثو ه لیمود ن جوشبو ر بیلو ع سیوفن ه فلو
ـ سیولباکون ک لیتون ـ سیاوسه ا وایسه ـ و ایجن ـ سبوحن ـ
وایکنی و سالرا اگرچه شمسی حقیقی گرفته اما ماهها را قمری حقیقی گیرند و آن از اجتماع حقیقی
است تا اجتماع حقیقی دیگر پس اگر اجتماع حقیقی پیش از غروب آفتاب واقع شود آنشب را
ترکان اول ماه دانند و اگر بعد واقع شود شب بعد از انرا اما در این زمان میان در اکثر قدیم
اگر اجتماع پیش از نصف روز واقع شود آنروز را اول ماه نویسند و اگر پس از نصف روز واقع
شود روز بعد از انرا و اسامی این ماهها بلغت ترکی و خطائی بترتیب اینست ا ارام ای ه
ایکینداي ه اوتوخ اي ه تزتوخ اي ـ بشیخ اي و الق اي ر بیتیخ اي ع ستکیخ اي
ط طوقوخ اي ـ اوتوخ اي ا ان بزیخ اي ـ حقا باطاي وایام این ماهها بعینه مثل ماههای
عربی بیست و نه باشد یا سی الا انکه ترکان زیاده از سه ماه متوالی سی نگیرند و زیاده از
دو ماه متوالی بیست و نه نگیرند و وجه اختلاف ظاهر نیست چه هر دو موضع معین است و اول ارام

که مبداء سال قمریت و انرا ترکان کونیکلمش خوانند مشروط است باینکه درمابین مدخل و ایخی
کقسم افرات باینکه درمابین [illegible] مدخل دوستی کقسم دویم است از سال لاحق یعنی
درحوالی مبداء الیخی بود مقدم بران یا مؤخر ازان چه اگر مابین اوّل آرام ای دوستی از نده
یکقسم سال زیاده بود مبداء ارام ای مقدم باشد بر مبداء الیخی و اگر کمتر باشد مؤخر بود
وچون چنین باشد در آیام هرماهی از انماههای قمری مبداء قسم زوج از اقسام سال قمری
واقعشود که عدد انقسم ضعف عدد اغام باشد مثلا در ماه اوّل مبداء قسم دویم واقعشود
و در ماه دویم مبداء قسم چهارم و در ماه سیّم مبداء قسم ششم و علی هذا القیاس تا ماه دوازدهم
که در و مبداء قسم بیست و چهارم واقعشود و اگر در ماهی از انماهها چنان اتفاق افتد که مبداء
هیچکدام از اقسام زوج واقع نشود اغام را از این ماههای دوازده کانه ندانند بلکه اغام
باصطلاح ایشان کبیسه باشد و انرا ابزکی شون ای مبدظائی شون وه گویند و سبب این
کبیسه انست که چون مدت دور افتاب که عبارتست از سال شمسی حقیقی زیاده از سال قمریت
به ده روز کمتری هرانینه در هر دو سال یا سه سال یکماه زیاده آید پس انرا شون ای گفته کبیسه
کنند تا ان تفاوت مرتفع شود و همیشه اوّل ارام ای در حوالی مبداء الیخی باشد و شرط
ایشان منتفی نشود و چون شون ای تمام شود بعد ازان ماهی در آید که بواسطه بعد از ماه سابق
شون ای باشد همان ترتیب که مذکور شد و لاجرم در اغام که بعد از ان باشد باز چنان
شود که مبداء قسم زوج از اقسام سال شمسی واقع شود که عدد انقسم ضعف اغام باشد
و همچنین میکردند تا باز که بعد از دو سال یا سه سال احتیاج کبیسه شود شون ای بیان
ماهها در آید بعد ازان ابراز ماهی از کبیسه نخفی نماند که چون زمانرا امتدادیست و همچنین اقسام
او ممکن باشد باجزاء و چون جزوی از اجزای زمانرا مبداء سازند و از انجا ایعاض متساویه

ا	۱۰	۸ ۷ ۶ ۴
		۷ ۵ ۲ ۸
ب	۱۴	۰ ۹ ۸ ۶
		۹ ۷ ۵ ۰
ج	۳	۸ ۵ ۱ ۴
د	۱۳	۱۹ ۷ ۲
ه	۲۴	۰ ۷ ۳ ۶
		۹ ۵ ۰ ۰
و	۱۱	۳ ۹ ۵ ۸
ز	۲۱	۲ ۷ ۲ ۲
ح	۹	۶ ۱ ۸ ۰
ط	۲۰	۴۹ ۴ ۴
ی	۱	۳ ۷ ۰ ۸
یا	۱۲	۷ ۱ ۶ ۶
یب	۲۳	۵ ۹ ۲ ۰
یج	۴	۴ ۶ ۸ ۴
یه	۱۵	۸ ۱ ۲ ۶
یو	۲۵	۶ ۹ ۲ ۶
یز	۱۸	۰ ۳ ۶ ۴
یح	۱۸	۹ ۱ ۲ ۸
یط	۲۲	۷ ۸ ۹ ۲
ک	۱۰	۱ ۳ ۵ ۰
کا	۱۳	۰ ۱ ۱ ۴
کب	۲۳	۱ ۸ ۵ ۸
کج	۶	۲ ۳ ۳ ۶

از اجزای زمان فرض کنند چنانکه هر بعضی ازان مفروض یک عدد معین
شود باعتبار اجزای مناویه آن بعضی اهل نجوم هر بعضی ازانرا دور
گویند بتوهم انکه اشتمال از هر بعضی ببعضی شبیه است بعد و یا
بعض اول و ادوای که اهل نجوم اعتبار نموده اند بسیارست
از جمله ادوار معتبره چند دوراست که مخصوص حکمای خطا و هند
و ترکستان است و از انجمله ایشانرا یکدوراست که بر دوازده میگردد
و بای هر یک همان اسامی اقسام شبانروز باشد یعنی اسامی جانمای
که نجطائی و ترکی سبق ذکر یافته و انرا بمجموع ماه دوراثنی عشری
گویند و همچنانکه جاعها را بدان میشمارند سالها و روزها هم
بدان میشمارند پس هر سالی یا روزی مسمی بیکی ازان اسامی باشد
هم بلغت خطا و هم بلغت ترک و خطائیانرا دور دیگراست که
برده میگردد و همچنین سالها و روزها را بدان شمارند و اسامی آن
ده بلغت خطائی اینست | کا ۰ لی ۰ بن ۰ نین ۰ دوو
کهی ۰ کن ۰ شین ۰ ثرم ۰ کوی و خطائیان این دور را با دور
اثنی عشری ترکیب میدهند تا دوری حاصل آید که بر شصت میگردد
و انرا دور ستینی میگویند و سالها و روزها را بدان میشمارند و گویند آیند و در گذرند روزها
این دور را بجای هفته ماست و مصنف در شرح زیج آورده که مناسب آنست که خطائیان در دور عشری
یا اثنی عشر یرا بجای هفته گیرند و دور ستینی را بجای ماه و ترکیب آیند و دور تحصیل دور
ستینی برانوجهت | کا ژه ۰ پی چو ۰ بن یم ۰ بن با ده ۰ دو جین ۰ گیر فرد کن دو

شین وی شرم من کو بودا کاشیو بی فالی هین ژه تین جیو دوم ه
کهی ماو ر کن جن شین خو ط ژم دو ک کوی دی ط کاشن ر بی بودا ر هین شیو
ر تین خای ه دو ژه ر کهی جیو ر کنیم ر شین ماو ه ژم جن ل کوی خو ل
کار دل بی دی ر هین شن ل تین بود ه دو شیو ل کینی خای ر کن ژه ر شین
ل جیو م ژم یم ر کوی ماو ت کا جن م بی خو ه هین دو ه تین وی ر روشن ر
کهی بود ر کن شیو ر شین خای ر ژم ژم ل کوی جیو کای ه ی ماو ر هین جن
ر تین خو ه دو دو ه کهی دی ر کن شن ر شین تو ط ژم شیو ر کو خای چون
خطا بیان سالها را بدو رستین شمارند دورها را مقید کنند به نام دور اولرا دور
شاکمون گویند و دور دوم را جاکمون و دور سیم را خاون و ایندورها هر چند متساوی
اند مصطلح شده است که دور اولرا دور اعظم و ثانی را دور اوسط و ثالث را دور
اصغر گویند و در ایام ستین ایندورها را اعتبار نکنند پس سالها را مقید کنند باینکه
مثلا گویند که این سال پنجمت از دور شاکمون یا سال دوازدهم است از دور چون کون
و علی هذا ابتدای دور شاکمون در سال هشتصد و بیزده یزدجردی بوده و مراد از این تقیدات
که اگر کسی خواهد که در سال بعد از این تاریخ بداند که این سال داخل کدام دور و در چندمت
از اندور هشتصد و بیزده را از تاریخ یزدجردی و امثال بیرون رود و آنچه بماند بر شصت
قسمت کنند باقی اقسمت سالها باشد گذشته از یکی از این سه دور پس خارج قسمت را سه
طرح کنند اگر هیچ نماند سالها از دور شاکمون باشد و اگر یکی بماند از دور چونکون و اگر دو
بماند از دور خاون مثالش خواستیم که در سال هشتصد و شصت و شش یزدجردی که زمان
تحریر این شرح است معلوم کنیم که کدام دور است و چند سالست از اندور ثقاوت میان

این دو تاریخ بگرفتیم صد و پنجاه و سه بود بر شصت تقسیم کردیم باقی ماند سی و سه سال خارج قسمت بود پس معلوم شد که سی و سه سال گذشته از دور خاون و سال مذکور سی و چهارم است
و اصحاب تاریخ یزدجردی در این قید از سایر تواریخ بنا بر عدم کبیسات و ایشان را خطا بیان را
دوری دیگر است که بر دوازده میگردد و همین روزها بدان میشمارند و ازده و را اصحاب دوری
رابع گویند و در اصحاب دوری بران اعتماد تمام کنند و اسامی اندوازده بلغت خطائیان است
اکن . جیوه . من د بن ه تن و چ د بو ج د ی ط جین ـ شیو یا خای ـ بی و بعضی
روزها را ازایند و بنهایت نحس گیرند و ایند و روز باشد که بخطائی هون گویند یعنی اغبر
که بفارسی خاکرنگ گویند و انروز بودنی باشد و بعضی بغایت سعد گیرند و ان نیز دو
روز بود که انرا بخطائی به گویند یعنی سفید و انروز بخشندگی باشد و بعضی محمود گیرند
یعنی مایل بسعد و آن چهار روز بود که انرا بخطائی خونک گویند یعنی زرد و انروز بجود تن
و صحت روی باشد و بعضی مذموم گیرند یعنی قریب بنحس و آن نیز چهار بود که انرا خطائی
بی گویند یعنی سیاه و انروز کن و من و بن و شیو باشد و علامات اینهاست ـ علامت
سعد ـ علامت نحس ـ علامت محمود ـ علامت مذموم و بعضی منجمان این الفاظ را بهمین
در اوراق تقاویم درازای هر روز نویسند و بعضی دیگر بجهت اختصار نقطهای الوان لون
هر روز نهند و چون نوبت ایند و ربیدا و اقسام طاق رسید از اقسام بیست و چهار کانه بلل
مانند قم یعنی کاولت و کنجه کسیم است و شنگ و منک که پنجم است روز مبدا و آن قسم
و روز مقدم بران در این روز یکی شمرند یعنی انچه در روز مقدم نوبت باو رسیده باشد
در روز مبدا و انقسم مکرر شود و باقی بر ترتیب باشد پس یکبار وره دوازده روز باشد
و یکبار وره سیزده روز معلوم نشده است یعنی که درین تکرار مراد خطا بیان چیست و بعضی

گفته اند کبیسات که نافرق باشد میان این دو دور و دور اثنی عشری و ثغیر باید دور
اولی دانسته اند چه تغیر در اثنی عشری مستلزم دو رستین و دور اثنی عشری است و سبب
انکه تکرار مخصوص باوایل اقسام طاق نموده اند انست که مبداء سال لتحت واز اقسام
طاقت و فرق اقسام خواسته اند که در اول سال شود و باقی اقسام فردهم بطبیعت لیخن
مذکور ساخته و براذهان ارکیا مخفی نماند که اهل خطای که سالها را باد و از ثلثه مقیدی
سازند چون خواهند که تقید زیاده کنند سالها را مقید سازند باینداء افرینش عالم و زعم
ایشان مدت بقای عالم سیصد هزار انست و حکیم فاضل محی الدین مغربی از زیج او را لانوار
اورده است که سیصد و شصت هزار و دویست و بعضی از براهمه زیاده ازانیقدار گفته
اند و انها از خرافات و امور مستبعده است و براند لیلی نیست و مدان باصطلاح ایشان
ده هزار سالست و در سال هشتصد و چهل و نهم یزدجردی گذشته از افرینش عالم برزعم اینطایفه
هشت هزار و ششصد و شصت و سه ون و نه هزار و نهصد و پنجاه و چهار سال پس در این سال
که نهصد و شصت و ششم یزدجردیست از ابتداء افرینش عالم هشت هزار و ششصد و شصت
و چهار ون و هفتاد و یکسال تمام گذشته باشد اما ترکان در شمردن سالها بدور اثنی عشری
اقتصار ننمایند و اصحاب زیجات گفته اند که ما را قید تاریخ ایشان معلوم نیست که ایشان
چه حادثه را مبداء ساخته اند و سالهای بعد از ان را بان نسبت میکنند و در میان عجم نیز اینقدر
متعذر است خصوصا در میان اهل سیاق چه بنای حسابات ممالک در دفاتر خود بران
نهاده اند و اصلا تاریخ دیگر نزد ایشان منظور نیست و چون مصنف غایی اجزاء ادوار اربعه
و بخشهای اقسام سنه و شهور دوازده گانه قمری که ما در شرح ازکتب عمل نقل کرده ایم
در متن نیاورده الحال ان را بیعنی نموده میفرماید که هر قسمی از قسم سال شمسی را

بجزء زمان

بلغت ایشان نامیت و بهمچنین هرماهی از ماههای قمر براو هر روزی و سالی از روزها و
سالهای دورستینی و دوراثنی عشری و ایضا هر روزی از دور رابع را نامیت بلغت ایشان
وان در زیجات مسطور است و در تقویم تمام تاریخ خطائی را در اخر جداول صفحه سیری در شش جدول
بیاورند و در جدول اول ارقام ایام دورستینی و در دوم ارقام ایام دوراثنی عشری
و در سیم ارقام ایام دور رابع و در چهارم علامات اختیارات بحروف یا بالفاظ ملوّنه یا
بالفاظ مصرفه و در پنجم ارقام ایام اقسام سنه و در ششم ایام ماه قمری بیاورند و اسماء
اقسام سال و بهمچنین اسامی شهور قمری در حاشیه در محاذی روز مبداء هریک ثبت
کنند پوشیده نماند که ایام دوراثنی عشری و دور عشری از دورستینی بمقابله معلوم میتوان
کرد چه اگر از ایام گذشته از دورستینی دوازده دوازده طرح کنند انچه بماند ایام گذشته
باشد از دوراثنی عشری و اگر ده ده طرح کنند ایام گذشته باشد از دور عشری و لهذا در بعضی
تقاویم دوراثنی عشری و دور عشری متروک باشد لیکن چون اتمام شان دوراثنی عشر
هنرات از دور عشری و ایضا طرح ده ده آسان تر است از طرح دوازده دوازده و در اکثر
تقاویم موافق انچه مقرر نموده و دوراثنی عشر را ایراد نمایند و دور عشر را ترک کنند و بعضی
منجمان اسماء ایام دورستینی بدوراثنی عشری و دور رابع همه را مصرح در جدول بعد از جدول ارقام
هریک نویسند و گاه باشد که در بعضی تقاویم نامه مداخل شهور قمری حقیقی و مداخل اقسام سنه را
در میان یکدیگر به ترتیب مداخل در شش جدول بیاورند دو ورق مقدم بر اوراق دوازده
گانه و در جدول اول اعداد اقسام و اعداد شهور هریک بلوغی ثبت کنند بارقام هندسیه
یا جلی و در جدول دوم اسماء اقسام سال و اسماء شهور و در جدول سیم عدد هریک از شهور سنه
و ایام نامه بزرجردی که موافق اول ان قسم با اول انماه باشد و در جدول چهارم ایام نامه

دورستيني كه حقيقت بروزند خل برقسم ومدخل هرماه ودرجدول پنجم فنكات كه برايام نامه
دورستيني زايد باشد ودرجدول ششم ايام نامه دوراختياري ودربعضي تقاويم جدولي
ديگر بعد ازان بياورند ودرانجا ايام ناقصه دورستيني كه مداخل اقسام سال شهور باشد
ثبت كنند وطريق وضع فنكات چنانست كه چون فنكات شصت شود انرا يكي گيرند ومرفوع
مره خوانند وچون مرفوع مره شصت شود انرا يكي گيرند ومرفوع مرتين گيرند ومرتبه مرفوع مرتين
بحسب اصطلاح مقدم باشد برمرتبه مرفوع مره ومرتبه مرفوع مره مقدم باشد برمرتبه فنكات وآنرا
با فنكات نامه كور باشد انرا بعد از فنكات درهمان جدول وضع كنند وكور باعتبار آنكه
نيز فنك باشد بشصت جزو يعني هرعددي از كور شصت ويك فنك باشد ودربعضي تقاويم
فنكات را رافع گويند وهمه را بارقام هندسي ثبت كنند وجدولي ديگر بعد از جدول فنكات
بيارند ودرانجا كور ثبت كنند چنانكه هرعددي را ازان سدس فنكي باشد وهم درانبورق
يعني درورق مقدم براوراق دوازده كانه درصفحه يعني برشكل زايچه رايچه دوازده كانه
رسم كنند ودرهرخانه نام هرسالي از دوراتني عشري بلغت ايشان يعني بلغت تركان وخطا
ايشان بنويسند ودرايني زمان بلغت تركي وفارسي نويسند ونام نهسال كه موافق سال مفروض
باشد درخانه وسط فوقاني ازآن زايچه ثبت كنند وهم درانبورق تاريخ سال مفروض ومدخل
آن يعني مدخل يخي وحكام انسال همه رابرسم الخط بياورند چنانكه اول يعني كنند كه
سال مفروض درکدام دورات ازادوار نه گانه وچندم سالست ازان دور وايضا شخصي
نمايند كه مبداء سال درکدام روزاست ازدورستيني وچند جاغ وكه وفنك گذشته از
انروز تا مبداء ونيز كدام روزاست ازدور رابع وهاي هريك بنويسند وايضا ايراد
نمايند كه ازمدخل حقيقي ماهي ازماههاي قمريكه مدخل يخي درانواقع شده تا ان مدخل چند

مدت شده و از افرینش عالم بزخم اهل خطا تا سال مفروض چندون و چند سال گذشته و سال
مفروض چندمت و گاه باشد که در ذیل اینچنین مذکورات تاریخ سال و مدخل از انبواریخ اربعه
مشهوره نیز بیاورند و ساعت دقیقه گذشته از اول انروز یا انشب که مدخل سابق در
انروز باشد بنویسند بعد از اینها احکام انسال بزخم خطا و ابعود بیاورند و ما متبتل درگرا
در ورق مقدم برمثال صفحه لبری بیاوریم تا تصور ان بر متعلم دشوار نباشد باب یازدهم
در معرفت زوایدی که در تقویم بیاورند چون مفتضا از بیان متعلقات هر دو صفحه فارغ
شد شروع نمود در بیان زوایدیکه ایراد انند در تقویم مصطلح و متعارفست پس میفرماید
که بر صفحه مقدم بر اوراق دوازده گانه تاریخ سال مفروض که مبداء انوقت وصول قمر ثابت
بنقطه اول از برج حمل و مدخل انسال بنواریخ اربعه مذکوره و تاریخ خطائیان بیاورند چنانکه در
تواریخ مشهوره اول تعیین ساعت و اجزاء ان کنند پس تعیین روز و شب مدخل بحسب
هریک از تواریخ اربعه بترتیب و در تاریخ خطا اول تعیین نمایند که مبداء سال مفروض در
کدام فلک و که و جاعت و روز مدخل کدام روزاست از ایام دورسیتی و همچنین از
ایام دور رابع و نیز تحقیق نمایند که مدخل حقیقی ماهی از ماههای قمری که مبداء سال
در انواقعست تا مبداء سال چند مدة گذشته و همچنین از مدة قسمی از اقسام سنه که مبداء
سال در انواقعست و ایضا تعیین نمایند که سال مفروض داخل در کدام دورات از ادوار
ثلثه و چندم سالست از اندور و همچنین چندم سالست از ابتداء افرینش عالم بزخم اهل
خطای و گاه باشد در بعضی تقاویم نامه بعد از این مذکوراست مؤامره طالع سال یعنی بیان
استخراج آن بطریق مختلفه بیان کنند و در اینموضع در جمیع تقاویم اسم شهریکه طالع سال باقی انشهر
انخراج کرده شده مذکور سازند و باشد که در بعضی تقاویم نامه در ضمن طالع سال اسامی مختلفه استخراج که در بعضی صفحه

بنویسند و تمثیل هریک از اینها عقرب مصور کردن شد و تعالی و در تقویم غیر نام تعیین
مدخل سال بتاریخ حفظ متروک باشد و ایضا زایچه طالع وقت تحویل آفتاب باول حمل در تخت
نصفه بیاورند بنظریق که زایچه طالع اجتماع و استقبال مذکور شد پس اینجا حاجت باعاده
نباشد و مواضع کواکب و همچنین مواضع عقدتین قرار در وقت تحویل مذکور در این زایچه
ثبت کنند بنظریق که هریک از کواکب سبعه و عقدتین در هر برج که باشند انداد را خانه
کنند از خانهای دوازده گانه زایچه که نام آن برج مصور در آن خانه مصطور باشد فید مصور جنبه
است که گاه باشد که اسم دو برج در یکخانه مصطور باشد یکی بحسب عدد و دیگری بحسب عمل
چنانکه سبق ذکر یافت و مصطلح شده است که برج بحسب عدد تقریح و برج بحسب عمل بعلامت توسنه
و ثبت موضع کوکب بحسب برج صریح باشد و درجات و دقایق که از اول آن برج کوکب بحرکت
توالی قطع کرده باشد یا درجات و دقایق که عقده قمر بخلاف توالی با انواصل شده باشد ابتدا
از اول آن برج نیز ثبت کنند و سهام را نیز در انزایچه بیاورند و این سهام دلایل چیزها
از احوال پادشاهان و رعایا و تغیرات هوا و تغیرات و وقوع امن و خوب و یکونیکا فصول
ارتفاعات که از مواضع کواکب و آنه بر آن چیزها و درجه طالع یا جزوی دیگر از فلک البروج که مناسب
امر مطلوب بود گیرند و بیان استخراج انها تعلق بکتب عمل دارد اما طریق وضع انها در زایچه بر قیاس
وضع کواکب است یعنی هریک از سهام در هر برج که باشد انداد را درجات و دقایق در آن خانه
ثبت باشد و از سهام آنچه اتمام باستخراج آن بیشتر غایند و در جمیع تقاویم مصطور باشد سهم
السعاده است و سهم الغیب که یکی دال بود بر مال و جاه و رسالت و دیگری برای دینی و عبادات
و استخراج این هردو از موضع شمس قمر و درجه طالع غایند و گاه باشد که از برای احکام
هریک از فصول اربعه زایچه وضع کنند در صفحه علاحده چنانکه زایچه طالع وقت تحویل

سهام

قشیر

آفتاب بحمل بجهة احکام فصل بهار باشد و زایچه وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام فصل تابستان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان بجهة احکام فصل خزان و زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بجدی بجهة احکام فصل زمستان لیکن جمهور اهل احکام و فتیا این عمل بجای آورند که طالع وقت تحویل آفتاب بحمل برج منقلب باشد اما اگر طالع وقت مذکور برج ثابت باشد حکم تمام سال از زایچه انطالع کنند و زایچه طالع سه فصل دیگر استخراج کنند و اگر برج ذوجسدین باشد زایچه طالع وقت تحویل آفتاب بمیزان استخراج کنند و حکم اغرنیمهٔ سال زان و حکم نیمهٔ اول سال از طالع وقت تحویل آفتاب بحمل و معرفت هر یک از بروج منقلبه و ثابته ذوات ذوجسدین بعد ازین در باب شانزدهم بیاید انشاء الله تعالی و در اکثر تقاویم زایچه طالع اجتماع و استقبال مقدم بر سال با فصل نیز وضع کنند و ایراد احکام بسیار معتبر دانند و بعضی از منجمان در تقاویم نامه بجهة طالع تحویل آفتاب بهر یک از بروج در فوق صفحه یعنی زایچه وضع کنند حکم هر ماه شمسی مفرد از آن کنند و از جملهٔ امور یکه در اکثر احوال در تقویم نام برند ایام مشهوره است از تواریخ مشهوره که در میان انتقالات کلی یاد در جدول علیحده قبل از انتقالات کلی باز ای امروز نویسند چون ایام مشهوره بعضی تواریخ که منجمان در تقاویم ثبت کنند مصطلح و متعارف اهل این زمان نیست و متعارف شد سبب شهرت آن بر بعضی ظاهر نیست واجب نمود که ایام مشهوره هر یک از تواریخ مشهوره را با آنچه سبب شهرت آنست در این کتاب بیاوریم تا ناظر تقویم را مفید باشد و بالله التوفیق و علیه التکلان ذکر ایام مشهوره تاریخ عرب اول سال غرهٔ محرم است و در ولایت عرب در این روز نوروز کنند و بعیش و طرب و لهو و نشاط مشغول باشند ایام معدودات اصحاب زیجات گویند ده روز اول محرم است اما اکثر مفسرین ایام معدودات را با ایام رمضان تفسیر کرده اند و بعضی با ایام روزه که در ابتداء اسلام فرض بوده و بعد از

سه روز اول محرم است و از نهم معدودات

فرضیت رمضان منسوخ شده وانروز عاشوراست وسه روز در هر ماهی وانچه در اینه کریمه وارد
کرا الله فی ایام معدودات واقع شده مفسران از ایام تشریق که بعد از این خواهد آمد
تفسیر کرده اند وتسمیهٔ آن بمعدودات بجهة قلت عاشورا دهم محرم است وانرا عاشورا
نیز گویند بحذف الف دراین روزیست پس محترم دراخبار امده که کشتی نوح دراین روز
بانام رسید ونور بصر حضرت یعقوب دراین روز معاودت نمود خلاصی حضرت ایوب از
گرمان دراین روز بود وغرق فرعون وجنود او ونجات بنی اسرائیل دراین روز
دست داد وچون شهادت حضرت امام مظلوم حسین ابن علی علیه السلام دراین روز واقع
شد دراکثر بلاد دراین روز ماتم گیرند وشیون نمایند ومصنف در شرح ریح سلطانی از بعضی علما
نقل کرده است که عاشورا نیز محرم است وانرا در عشر شتر گرفته اند وشتر در روزیکه اب خورد
تا هشت روز دیگر اب نخورد روز نهم اب خورد که انرا عشر الامل خوانند قرار فرعون غا
چهاردهم ربیع الاخر است استفتاح پانزدهم رجب است ودراخبار امده است که هر که
دراین روز از خدا تعالی طلب فتح ونصرت کند مقصود حاصل واز اینجهة است که این
روز باستفتاح مشهور شده است چه استفتاح در لغت طلب فتح ونصرت است وارباب
تواریخ وسیر اورده اند که دراین روز بود که ابابیل بامر ملک جلیل رفع مضرت
اصحاب فیل نمود وتزویج حضرت خیر النساء با حضرت شاه ولایت پناه هم دراین روز
بوده مبعث ومعراج پیغمبر صلی الله علیه وآله بیست وهفتم رجب است وحکیم مغربی
اورده که بیست وششم رجب بوده که جبرئیل عم بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم
نازل شده بوده در آن اقاویل دیگر نیز هست لیلة البراة پانزدهم شعبان است و
چنانکه عمل ملوک وسلاطین را قاعده چنانست که چون هر کس از رعایا مزاج خود ادا

غاید پوشه

نامه نوشته باو دهند مضمون انکه خراج خود بتمام ادا نمود انرا برات کویند وهمچنین
حضرت ملک متعال میفرماید که ما بجهة خلاصی مؤمنان از آتش دوزخ براتی نویسند
وبعضی کفته اند وجه تسمیه انست که در این شب نسخهٔ اجال تسلیم ملک الموت نمایند
پس کویا در این شب جمیع را از حیات بری میسازند لیلة القدر است وسیم رمضان است
مخفی نماند که حضرت رب الارباب جلّ جلاله از شبها دو شب را بجواهر شرف ومنصب بیمثل
یکی شب براة دویکری شب قدر زیرا که برات را کفت انّا انزلناه فی لیلة مبارکة وقدر را
کفت انّا انزلناه فی لیلة القدر لیکن شب برات را ظاهر ساخت وشب قدر را محجوب کردانید
ولهذا اختلاف کرده اند که شب قدر در رمضانست یا غیر رمضان وبر تقدیر یکه در رمضان
باشد اختلاف کرده اند که در عشرهٔ اوّلست یا در عشرهٔ اوسط یا در عشرهٔ اخیر وبر تقدیر یکه در عشرهٔ
اخیر باشد اختلاف کرده اند که در کدام شبهاست مشهور انست که مذکور شده است ومعنی
قدر شرف ومرتبه باشد چه شرف این شب زیاده است از شبهای دیکر وبعضی کفته اند
که قدر بمعنی تقدیر است چه تفویض هر امر در سال وتفویض ان بملکی در این شب واقع
میشود عید فطر غره شهر شوالست وعید ماخوذ است از عود بجهة انکه هر سال مردم بان
عود میکنند بروجهی مخصوص یا بجهة انکه حضرت ارحم الراحمین عود میفرماید بندکان در
این روز شب الجایزه شب بیزدهم شوالست واین معجز حضرت خاتم النبیین است که در خصوص
کفار قریش باستارهٔ سیاه مبارک خود در این شب ظاهر کردند وقصهٔ این قضیه مشهورست
ایام معلومات قول اهل لغت در اکثر قضایاست که ده روز اوّل ذو الحجه است وبعضی
از فقها کفته اند که ایام نحرات که عقیب مذکور میشود یوم الترویه هشتم ذو الحجه است
وترویه در لغت بمعنی آب دادنست وتفکر کردن وتسمیه این روز بترویه بمعنی کفته اند

سبب اول این ایام معلومات و اقوال دیکر در تفسیر آن بیاید نوشت

حجاج

بجهة انست كه حجاج دراين روز ستر و سايه چهار پايان را اب ميدهند واب برميدارند
وبعضي گفته اند بجهة انست كه خوابي كه حضرت خليل ع در باب قربان كردن اسمعيل ع
ديده تمام روز متفكر بود كه چه كار كنند تا انكه اخر الامر بح اسمعيل ع در روز عيد اضحي
بخواطر مبارك قرار داد يوم العرفه نهم ذوالحجه است عرفه وعرفات اسم موضعيست كه در
مكه معظمه وانرا عرفه بجهة انكويند كه ملاقات حضرت ادم وحوا بعد از مفارقت در اين موضع
واقع شد يكديگر را بشناختند يا بجهة انكه جبرئيل ع اين موضع را بابراهيم ع بيان كرده بود و
چون خليل ع با ين موضع رسيد انرا بشناخت واين روز را عرفه بجهة انكويند كه حجاج را در
اين روز با ين موضع مي بايد رفت وزماني انجا توقف كردو بعضي كويند كه چون در اين روز
حضرت ابراهيم ع تعبير خواب خود شناخت بدين سبب اين روز را عرفه كويند عيد اضحي
دهم ذي الحجه است واضحي جمع ضحيه است وآن كوسفند يرا كويند كه در اين روز قربان كنند
بجهة اين روز را اضحي كويند ايام تشريق روز يازدهم ودوازدهم وسيزدهم ذي الحجه است
ودوازدهم را روز نفر خوانند ويازدهم ودوازدهم را روز نفر مع التشريق وسيزدهم
تشريق شهما وبعضي گفته اند كه تشريق نماز عيد است بداندوز وقت اشراق ميگذارند
وباقي ايام را بنسبت آن تشريق كويند وبعضي گفته اند كه خشك كردن كوشت است
در افتاب چه مساكين حرم در اين روز كوشت قرباني خشك ميكنند وبعضي گفته اند
تشريق مقام كردن است در افتاب چه حاجيان بجهة اداي مناسك حج در اين ايام توقف
ميكنند در افتاب وبعضي گفته اند كه تشريق بجانب مشرق رفتن است چه اكثر حجاج بعد از
اداي مناسك حج بجانب مشرق متوجه شوند غدير خم عيد هم ذي الحجه بتواتر ثابت
شده است كه چون پيغمبر ما صلي الله عليه وآله وسلم از حج الوداع مراجعت نمود در

موضعي كه انرا غدير كويند نزول فرمود تا بعوض منبر جهازهاي شتر بر بالاي يكديگر
انداخته و بالاي ان برامد و دست حضرت امير المؤمنين علي عليه السلام كرفته انحضرت را
باخود صعود فرمود در حضور صحابه حضرت شاه مردانرا وصي وخليفه خود ساخت و
نزول اية اليوم اكملت لكم دينكم و در وحديث من كنت مولاه در انروز مشهور است
ايام البيض روز سيزدهم و چهاردهم و پانزدهم است از هر ماهي و معني آن ايام
ليالي بيض است در شبهاي اين ايام از اول تا اخر ماهتاب باشد وارد حضرت شاه اولياء
امير المؤمنين علي المرتضى عليه التحية والثنا، روايت كه چون ادم ع از بهشت بيرون
مي امد هيچ سقفي و ديواري و پوششي بنور قمر مثل در اعضاي مبارك وي اثر كرده سياه رنگ
شد و باين سبب انحضرت را دلتنكي روي نمود بدركاه بي نياز انعاز تضرع و زاري كرد در
حال جبرئيل ع بفرمان ملك جليل نزول اجلال فرمود اي آدم اكر خواهي كه اين سياهي
بسفيدي و شام غم بصبح شادي مبدل كردد سه روز روزه دار پس ادم ع بعد از ادائي
شكر باري تعالي در روز اول بيض قصد صوم نمود چون شب در آمد ثلثي از بدن وي
سفيد شد چون روز ديكر روزه كرفت ثلث ديكر سفيد شد و سيم روز تمام اندام
انحضرت از ظلمت بيرون آمد اينست ايام مشهوره تاريخ عرب و بعضي از منجمان مولد
ولادت و رحلت سيد المرسلين و وفات بعيكه در زمان حيات انحضرت روي نمود و بهمين
روز ولادت و وفات هريك از ائمه و مشايخ و علماي دين را داخل ايام مشهوره دانسته
در تقاويم ثبت نمايند و لهذا كوئيم ولادت حضرت رسالت پناه صلى الله عليه وآله
منزديك ميان ششم و دوم و هشتم و سيزدهم واضح هفدهم ربيع الاول و انتقال
حضرت در دوازدهم ربيع الاول دست داده بعضي كويند دربيست و هشتم صفر

ولادت حضرت امیرالمؤمنین ۱۳ رجب بوده وضربت شهادت صبح آخر ۱۹ رمضان وانتقال
آنحضرت ۲۱ رمضان ولادت حضرت فاطمه ۲۰ جمادی الاخر وانتقال آنحضرت ۱۰ صفر ولادت
امام حسن ۱۵ رمضان وفات آنحضرت ۳ جمادی الاخر ولادت حضرت امام حسین ۳
۳ شعبان واصح سلخ ربیع الاول گفته اند انتقال آنحضرت ۱۰ محرم ولادت حضرت امام
امام زین العابدین ۳۸ شعبان وفات آنحضرت ۲۲ محرم ولادت امام محمد باقر ۳ صفر
وفات آنحضرت هفتم ذی الحجه ولادت امام جعفر الصادق ۱۷ ربیع الاول شهادت آنحضرت
۱۵ رجب ولادت امام موسی ۷ صفر شهادت آنحضرت ۹ رجب ولادت امام رضا ۱۱
ذی قعده شهادت آنحضرت ۱۷ صفر ولادت امام محمد تقی علیه السلام ۱۰ رجب واصح ۵ رمضان
وفات آنحضرت نیز ماشر رجب ولادت امام علی النقی ۲ رجب واصح ۵ ذی الحجه وفات آنحضرت
سیم رجب ولادت امام حسن عسکری علیه السلام ۸ ربیع الاخر وفات آنحضرت ۸ ربیع الاول
ولادت امام محمد مهدی علیه السلام ۸ شعبان اما ایام مشهوره تاریخ روم بر دو نوع است
یکی آنکه موقوف موقوف باشد بر معرفت اول صوم کبیر که منوبت بطایفه نصاری دوم
آنکه موقوف نیست ذکر آن چه موقوف بر معرفت صوم کبیر مخفی نماند که صوم کبیر که
روزهٔ فریضهٔ نصاریست هفت هفته است وحسن بصری وبعضی دیگر از مفسرین گفته اند که چون
خدا تعالی ابراهیم علیه السلام واجب گردانیده یکماه بود وچون آنماه در تابستان افتاد از غلبهٔ حرارت
هوا مشقت تمام باحوال مردم راه یافت پس علمای ایشان در این باب اندیشه نمودند صوم را
بفصل ربیع انداختند ده روز زیاده نمودند وهمچنین هر قومی از ایشان زیاده مینمودند
تا حمل ونه روز شد واول این صوم همیشه روز دوشنبه باشد مشروط بانکه روز دویم شباط
وبعد از هفتم از اذار نباشد صوم مفتوح روز دوشنبه باشد پیش از اول صوم کبیر بسه هفته وآنرا

سه روز بود پنجشنبه فطر نصاري باشد و در كتب تواريخ مذكور است كه دراين روز يونس
پيغمبر ع از شكم ماهي بيرون آمده و در كنار انرا نينوي خوانند حاضر شد و مردم چون
خضر نرا ديدند شاد بها كردند و دراين روز و دو روز ديگر شبانه روز روزه گرفتند الحال
ترسايان دراين سه روز بطريق سنت دارند سه شنبه روز يكشنبه چهل و دويم صوم كبير
باشد نصاري گويند كه دراين روز عيسي ع بر دراز گوشي سوار به بيت المقدس در آمده
مردم را بشرف دعوت مشرف ساخت فيه پنجشنبه چهل و پنجم صوم كبير باشد و فصيح بمعني
دستكاري باشد چه دراين روز بود كه قوم از حواريان استدعا نمودند كه از حضرت
عيسي ع التماس نزول مائده كنند و اكوابي بود از طلاي احمر مساحت چهل زرع كه در
اناهي بود بريان بانخ رغيف و قدري سركه و نمك و سبزي در باب تواريخ گفته اند
كه حواريان دوازده تن بودند كه در مساوي بعثت حضرت مسيح بشرف دين عيسوي
مشرف شده كه خدمت انحضرت بر ميان جان بسته بودند و از كتب الاخبار روايت
كرده اند كه گويند كه حواريان مختلف است ازان بعضي بيفزوده اينجماعت بنابر انكه پيش از ملاقات
حضرت نبوي ع جاها بشستن سفيد مياختند موسوم بحواريين شدند و نامهاي ايشان اينست
ا شمعون ب يحيي ج توما د يوفنا ه مريوس و فطريس ز تحسن ح يعقوب
ط اندرايس ي فلغس يا يعقوس يب سرجس يج بقية الصلوب يد چهل و هفتم
صوم كبير باشد نصاري گويند كه عيسي را جهودان امروز پنجشنبه بگرفتند و روز
جمعه بردار كردند و انرا بقية الصلوب خوانند و روز يكشنبه افق كردند و بعد از
چهارده روز از قبر برامد و ترسايان اين سخن را دروغ ميگويند زيرا كه خداتعالي در قرآن
ميفرمايد كه قولهم انا قتلنا المسيح عيسي ابن مريم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه

ولكن شبّه لهم و باز مبفرماید که وما قتلوه یقینا بل رفعه الله الیه وشبّه آن بود که چون
الخضر ترا بیاي دلرا ورند و در اثناي الخال اشیا بر امنکف وظلمت چنان بر تیلافیت
که دیده از رؤیت باز ماند در الخال باري سبحانه وتعالی ملائکه را ارسال نمود تا عیسی را
از آن بند خلاص نمودند و یهود بر آنکه باعث گرفتاري الخضرت بود بجاي او مقرر کردند
و الخضر ترا باسمان بردند چون عالم روشن شد یهودي بصورت عیسی ع در نظر یهود آن
برآمده گفتند که این ساحر میخواست که بسحر از چنگ ما خلاص یابد نتوانست اکنون
او را بقتل باید کشت تا شبهه دیگر پیش نیاورد قصد صلب یهود را کردند هر چند
وي فریاد کرد که من یهودا نم که شما را بعیسی راه نمودم و او را فرشتگان باسمان بردند
و مرا بجاي او در بند کردند خلق باور نداشتند و از خلقش او بگشتند عید قیامت
شنبه چهل و ششم صوم کبیر باشد عید فطر یکشنبه بعد از عید قیامت باشد در این روز
نصاري از صوم فارغ شدند و عید کنند و در معابد خود رفته بدعا و ذکر مشغال نمایند
و طعامهاي معیّن خورند سوانی صغیر چهارم آذینه بعد از فطر و انرا جمعة الشهداء نیز
گویند احد الجدید یکشنبه بعد از فطر باشد و این روز را احد الجدید باین سبب گویند که
که اوّل یکشنبه است بعد از عید فطر و در این روز نیز عبادتها مخصوص کنند سلاق
پنجشنبه باشد بچهل روز بعد از فطر و گویند که در این روز بود که عیسی ع سمعون
که مقدم حواریانست صیفه رشته گفت که بعد از من ملائکه او عیه وظروف پر نور بشما
خواهد رسانید و آن انوار بباطنهاي شما راه یافته هریک از شما عالم بلغت قومی گردید
که بدعوت ایشان مامور باشید نیطقیه یکشنبه بعد از سلاق باشد به روز نصاري
گویند این روز است که عیسی ع روح القدس را بحواریان بنوعیکه وعده کرده بود

فرستاد

سلاق لغة نیویانیت
یعنی فرستاده شدن
یعنی فرستاده شدن
نیطقیه لغة عبرانیت معناه
یعنی فرا گویند
یعنی فرستاده شدن روح القدس

فرستاد پس حواریان هریک بقصد دعوت بولایتی رفتند و بالهام ربانی عبارت انولات را
یافته بامردم بلغت ایشان سخن گفتند صوم کبیر دوشنبه بعد از نیمه شعبان باشد
وآن چهل وهشت روز است وگویند در این ایام عیسی ع بجهة دعوت همت عزیمت نموده
در اطراف عالم بگردید و فطر انه صوم یکشنبه چهل ونهم باشد اول جمعه باشد از صوم
شلیحی روز سیزدهم باشد از فطر شلیحی ودوشنبه بعد ازان
انه صوم چهل وهشت روز باشد پس یکشنبه چهل ونهم فطر الیلیا باشد
بیست ودویم تشرین الآخر استاد ابو ریحان بیرونی در کتاب تفهیم اورده وبیحیی صاحب
روضة المنجمین که چنگه پادشاهی بود که دختر مردم بزور بگشیدی واز الهٔ بکارت ایشان
بکردی بعد ازان رخصت بشوهر دهند ودر ان زمان هشت برادر بودند بخواهر داشتند
ملک بخواهر ایشان طمع کرد برادر کهتر از غایت حمیت خود را بلباس زنان بیاراست
وبعوض خواهر بمجلس ملک در آمد چون ملک خواست که دست باو رساند برجست واو را
شهوت ملک را بخنجر فرو نشانید وبیت المقدس را از شر او پاک ساخت پس مردم شادیها
کرده انروز را عید ساختند اول کانون الاول باشد نصاری گویند که این
روزی بود که روح القدس بصورت جوانی وخوشروئی در وقت غسل بر مریم ظاهر شد
ومریم از او محتشم شد که انی اعوذ بالرحمن منک ان کنت تقیا پس روح القدس باد
در مریم دمیده او را بوجود روح القدس بشارت داد مصنف در شرح زیج سلطانی از حکیم معتمد
نقل کرده که بشارت مریم بوجود عیسی ع در بطن او بهشت ونهم اذار واقعشده
یعنی شبیکه ولادت عیسی ع در اثنا سمت ظهور یافت شب هجدهم کانون الاول بوده
وخفی نماند که در شب ولادت عیسی ع اختلاف بسیار است مشهور انست که مذکور شد صاحب

صوم شیاده دوشنبه بعد از عید مهرجان منه

کشف الحقایق گوید بعضی گفته اند که ششم کانون الاخر بوده در قریه قریب به بیت المقدس که ناصر
الخلیل گوید و از ایشان ترسایان نزاریه خوانند عید قلداس اول کانون الاخر باشد بعضی
قلنداس گفته اند و چنین گویند که اسم یکی از ملوک ایشانست و حکیم مغربی گفته است که امروز
که اول سال ارمیانست ذبح طاجشوبان از هفتم کانون الاخر باشد ذبح بذال معجمه و نون و حاء مهمله
تصحیح کرده اند صاحب کشف الحقایق گفته است که مغربی ذبح طلوع و مراد طلوع عیسی ع از نزاریون
که نزدیک دمشق است و صاحب روضة المنجمین گوید یحیی بن ذکریا ع عیسی ع را بان نسبت بشست
و بعضی دیگر گویند مریم الخضر تر را باب معموذیه بشست و چون از اب بیرون آمد روح القدس بصورت
کبوتری با و پیوست و استاد ابوریحان در کتاب تفهیم اورده که ذکریا و عیسی را باب معموذیه
بشست و آن ابیست که ترسایان فرزند خود را چون متولد شود بان اب غسل دهند و چون کسی
بدین عیسی ع در اید او را بان اب نشویند نصاری نشود عید شمع دوم شباط باشد و آن
روزیست که عیسی ع در آن روز بهیکل در آمد اول نوبت هیکل نام معبد نصاریست سقوط
جمرة اول هفتم شباط باشد سقوط جمرة دوم چهارم شباط باشد سقوط جمرة سیم بیست و
یکم شباط باشد بجار بهمین سرمایش نباشد و بعد از آن انکار سرمای زمستان باشد و جمره
در لغت اخگر تش را گویند و زعم ایشان چنانست که در این ایام سه جمره از جانب بالا بجانب
اسفل نازل شود صاحب التقویم و صاحب روضة المنجمین گویند جمرة اول در زمین اثر کند
و جمرة دوم در اب و مصنف در شرح ذبح عکس این اورده یعنی جمرة اول ابرا کرم کند و جمرة
دوم زمین را و جمرة سیم بانشاق در اشجار اثر کند و قوت نامیه حرکت در آید و استاد
ابوریحان گوید که ارمیان گفته اند که باین جمرها شکم زمین گرم شود و از وی بخار بر
اید و استاد الشعراء اوحد الدین انوری که در علم نجوم سرآمد روزگار بود و در تعریف انوری

یعنی فرموده که مصادق این قولست و آن اینست بیت هجره برآورده فرو برده نفس را بهم
فاصله نگذاده فرو بسته زبانرا و اعراب گویند که این اثرها در این ایام از سقوط بعضی منازل قمر
است در این ایام و مصنف گوید یعنی سقوط جمرات بر سیر اقالیت و در هر چند گاهی یکروز میان
تاریخ دوم و تاریخ جلالی که شمسی حقیقی است تفاوت پیدا میشود پس ظاهرانست که در سقوط
جمرات این عمل باشد اول ایام العجوز بیست و ششم ثبات باشد و آنهفت روز بود و در
این روزها هوا خالی از تغیری نباشد میگویند در روضة الصفا آورده که ایام عجوزه که متمادی
در اواخر زمستان در تقاویم ثبت کنند عبارت از ایامیست که قوم عاد بدعای هود علیه السلام هلاک
شدند و سبب تسمیهٔ این اوقات بایام عجوزه آنست که در حال هبوب ریاح صرصر
از اقوام بزبرزمین رفته فرار کرفت و بر مقهوران نوحه میکرد در روز هشتم بادی صعب
در انجا وزید او را با یاران سابق لاحق ساخت و بعضی گویند که از سرما بمرد و لهذا ایام العجوزه
نیز گویند و در قرآن مجید مذکوراست که آنهفت شب و هفت روز بود در صحاح جوهری این بعضی
اهل لغت نقل کرده که نزد عرب پنجروزاست و بنهاد ابوریحان گفته ایام عجوزه نیست بلکه
ایام عجزاست یعنی اواخر زمستان که این روزها اواخر زمستانست و یعقوب بن اسحق الکندی و عبدالله
بن علی الحاسب که مشهوراست بعبدالله قلم گفته اند تغیر هوا در این ایام انست که افتاب
در اینوقت به تربیع اوج خویش رسد یعنی بعد اوسط بحسب میل و بر اثر آن مستقیمه مخفی نماند
که وقتی درست باشد که اوج در اول اواخر جوزا ثابت باشد میلاد یوحنا بیست و پنجم نیسان
بود حکیم مغربی در زیج صغیر آورده که بیست و چهارم مذبر است ابوریحان در تفهیم
آورده که یوحنا پیغمبری است و ظاهرانست که یوحنا بغیر حضرت یحیی علیه السلام کسی دیگر بوده است
که تقویت دین عیسی علیه السلام نموده انکه اصحاب زیجات میلاد حضرت یحیی علیه السلام را علی حده ذکر کنند

مصدق اینقولست اول ریاح بوارح بجدهم ایاراست وانجمل روزاست ودر زیج حکیم منجم
پستم ایاداست بوارح جمع بارحست ودر صحاح آورده که بارح بادکردم است از ابوبزید
صاحب نقل کرده است البوارح الثمال الحاره في اول الصيف وصل التقويم فرموده که عرب از طلوع
ثریا تا طلوع صرفه زمان ریاح را بوارح دانند واقرب چهار ماهست واین ریاحرا باین سبب
بوارح خوانند که مازلیکه ایشان ریاحرا بطلوع آن منسوب ساخته اند از ربع مشرقی شمالی طلوع
میکند وطرف شمالی را بمجاز بوارح خوانند مولد یحیی بن ذکریا هست ویکم حزیران باشد ذکر
مونث ماسیم تموز بود مضاف در زیج سکلانی از صاحب کشف نقل نموده ذکر آن یاد کردنست
وانچنان بود که شخصی که اورا فضلیت تمام بوده باشد روزیکه منسوب باو بود اورا در
معبدات خود درانروز ذکری کنند وهمچنین درروزهای بعد از آن تا وقتی که نوبت
بذکر آنشخص دیگر رسد مثل او وهر مولدی که در اعدمت متولد شود بنام آنشخص کنند
که نوبت ذکر آن بود ومرتبه ذکر او فروتر است از مرتبه عید اول ایام بجوزا نوزدهم
تموز بود وانشب روز بود که در آن اغاز شکستن کما بود وبعضی ایام باجوزه
کویند وبعضی از اصحاب لغت گفته اند که معنی اللفظ حرارتست ورصیف واز اشعار
حکیم انوری اینمعنی نیز مفهوم میشود بعضی کویند باجور الفظیت یونانی بمعنی روزکار
ازموده واز احوال این ایام استدلال برهوای باقی سال کنند واسناد ابوریحان
بیرونی کوید که ایام باجورا هفت روزاست واین ایام ما خوذاست از بحران وبحران
بمعنی حکم بود زیرا که اصحاب تجربه از انروز ما حکم کنند براحوال ماههای زمان و
زمستان اول روز از اندلیل تشرین الاولست وتشرین الاخر تا باخر هر صه در هر
روزی حادث شود از منبع وباران وبادان ماههای نیز همچنان باشد وبعضی گفته اند

که روز اول دلیل ماه اسد است و روز دوم دلیل ماه سنبله و همچنین تا روز ششم که دلیل
ماه حوت است و صاحب طالنقویم آورده که اگر در اول این هفت روز باد و افر باشد
زمستان نه ل اول سرد بود و ابر و باد و نم باشد و افر خشک کذرد و اگر در اول این هفت
روز باد و افر باشد زمستان آن خشک کذرد و افر سرد و نم بود و اگر در تمام هفت
روز باد و افر بود زمستان همه سرد و نم بود کویند که مصریان در ایام باطوا حکم کنند
بر احوال زراعت و چکونکی محصولات صوم مارت یرم اول اب باشد و انرا صوم السید
نیز کویند چه مارت در لغه ایشان سیده است و سید را نیز کویند عید تجلی ششم اب
بود کویند که در این روز عیسی ع تجلی کرد بر حواریان از میان ابر و موسی را با خود
ظاهر کرد و در زیج مغربی آورده که تجلی عیسی ع حضور موسی و الیاس علیهم السلام با او
در طور سینا بود فطرت مارت یرم یانزدهم اب بود پس مدت صوم مارت یرم چهارده
روز بود اول جشن کموم یانزدهم حزیران عجده آخر و زیدن پنج اب عجده شکشی کرمانج
ایلول تعمل یحی بن ذکریا هیت و مقسم آب باشد و در زیج خاقانی مذکور است که پیست و ششم
آب بود و سبب انحضرت در میان خاص و عام مشهور است در کتب تواریخ مذکور عید
الصلیب یزدهم ایلول باشد کوشیار و محی الدین مغربی در زیجات خود اورده اند که
عید الصلیب چهاردهم ایلول است و کویند که یکی از ملوک روم به بیت المقدس آمده طلب
چوبی که حضرت مسیح را بر آن چوب صلب کرده بودند نمیبود بعد از تجسس آن چوب را در این روز
با دو چوب دیکر یافتند و ندانستند که چوب مطلوب کدام یکیست پس هر یک انرا بر بدنی مرده
می نهادند بر آنیکه چوب زنده شده و ازاند و چوب دیکر اثری نیافتند و بواسطه این وجدان عید می
کردند و اینجا لیت پس عظیم زیرا که او بخش حضرت عیسی ع بنا بر نص اصلی ندارد پس

چگونه بر حدیث چوب اعتماد دکر ایام مشهوره تاریخ فرس نوروز عامه اول فروردین ماه بود مصنف
از صاحب کشف الحقایق نقل کرده که بزعم مجوس است که امروز انروزیست که خدا تعالی اعلم را
افرید و کواکب را امر کرد بسیر کردن از اول حمل و آدم علیه السلام را در این روز افریده از انجهته
نوروز گویند و علمای ایشان گفته اند که جمشید عرب او را شلح گویند در جهان طواف میکرد
چون باذربایجان رسید در این روز بر تخت نشست مرصع بر جواهر و آن تخت در موضعی بلند
بود روی در شرق چون افتاب از مشرق برامد و بر تخت و تاج جمشید افتاد شعاعی روشن
ظاهر شد مردمان شادی کردند و گفتند این روز نو است که دو افتاب برامد یکی از مشرق
و دیگری از مغرب و انروز جشنی عظیم ساختند و اصل نام او جم بود انرا بجهة آن
شعاع جمشید گفتند جمشید بلغت ایشان شعاعست نوروز نامه ششم فروردین
بود گویند در این روز دیگر باره جم بر تخت نشست خاص و عام او را بدیدند و رسمهای نکو
نهاد و گفت خدا تعالی شما را بیامرزید و فرمود تا غسل کردند با پاکیزه و حق سبحانه و تعالی را
شکر کردند و فرمود تا هر سال همچنین کنند و باینجهته انروز را نوروز ملک و نوروز خاصه
و نوروز بزرگ نام نهادند و نوروز اول را نوروز عامه گویند اگا بر نوروز اول یا
نوروز دوم حاجتهای مردم برآوردندی و در نوروز دوم زندانیان را باطلاق فرمان دادند
و جرمها را عفو کردندی و بعد ازان بعیش مشغول شدندی ایانگاه روز دهم فروردین ماه
بود روز دهم را بلغت فرس بان گویند چنانکه قبل ازاین مذکور شد و گویند این نام
فرشته ایست که براب موکل است پس اگر در انروز باران بارد ایانگاه مردمان باشد پس
مردمان باب دراینده و اگر باران نبارد ایانگاه زنان باشد و زنان باب دراینده
اینعمل را باخود شگون دانند آبریزان سیزدهم تیرماه بود و وجه تسمیه انست که گویند

درزمان ملوک عجم چند سال باران نیامد درانیروز بجماعت دعا کردند دروقت باری
سبحانه وتعالی باران فرستاد وبدان سبب مردمان نشاط وشادی کرده اب برسکدیگر
ریختندی وشادی کردندی والحال دربعضی شهرهای عراق وفارس این رسم مرعی دارند
لیکن دربیست وهم تیرماه جلالی وانیروز رافرسیان تیرگان نیز خوانند وگویند درانیروز
منوچهر با افراسیاب صلح کرد بشرط انکه افراسیاب یکتیر پرتاب ازملک خویش بوی دهد
حکایتی چنین فرازاورده اند چون منوچهر بکین ایرج بطبرستان
برگان نهاده بطرف مشرق انداخت حرارت انرا جذب کرده بسرحد طخارستان رسانید
وشاعر دراین باب گوید ازانخواننداورا کاکنیرکه ازآمل برو انداخت اوتیر العهدة
اترا وی وازغایت بعد فضلا این قضیه راتاویلات کرده اند مهرگان عامه شانزدهم
مهرماه بود فارسیان این روز راتعظیم کنند بجهة انکه ضحاک طاغی بود وفساد
بسیار میکرد وخلایق ازاودرعذاب بودند درانیروز فریدون اورا بگرفت ودر
زمین بابل دربند کرده بکوه دماوندش فرستاد دراین روز همه لشکر مشغول شدند بعیش
وبعد ازان هرسال درانروز زمزمه میکردند ودروقت طعام بنابرتعظیم بزدان
سخن نمیگفتند وهمه روز بشکرخی مشغول بودند مهرگان خاصیت ویکم مهرماه
بود واین روز رانیز تعظیم کنند برقیاس نوروز عامه وخاصه رکوب کوبع
اول ازماه بود صاحب روضة المنجمین وهمچنین صاحب عجایب المخلوقات در
سبب این روز قصه اورده اند بس مضحک وانچنانست که حکایت کنند کهبادشاهان شهرت
عجم دراین روز ازدکاکین ولایت خود هرسال بطریق خراج یکدرم سیم میستا
نیده اند چنانکه شخص کوسه یکدرمی بجاریابی جانشسته بابنجاه مرد ازغلامان

پادشاه که تابع او بوده اند و گویند در انجمل گوسفندی در دست گرفتی و مروج در دست
گرفته خود را بدان باز زدی و از هر دکانی یک درم سیم بانبوضع ستاندی و چنین رسم
بودی که اگر بازاریان در ادن دادن یک ساعت تعلل نمودندی گوسفند بغارت دکان
ایشان میکرده از نماز صبح تا پیشین هر چه میشد متعلق بر کارهای پادشاه میداشت و از وقت
تا نماز دیگر حق آنچی گوسفند و غلامان مجهول میرسیده اما اگر گوسفند بعد از نماز دیگر باز
ببازار در آمدی اندرک توانستی زدندی و داوری نبودی و هیچکس باز نخواست
کردی و چون هر ساله در اینروز واقع میشده این روز بهروز رکوب گوسفند شهرت یافت
است بپنجه دویم بهمن ماه باشد فرسیان در اینروز سینه با شیر بخورند تا حفظ بیفزاید
و در بعضی بلاد همانی کنند بخوردنی که در وی جمیع حبوبات باشد شب شنبه شب دهم
بهمن ماه باشد سده بلغه ایشان آتش بلند نعله را گویند و چنین آورده اند که چون فریدون
بر ضحاک ضعیف یافت مردم را عقوبت و سیاست بدین متوجب آن بودند میکرد از انجمله
ضحاک را اطباخ از اماثیل نام که در زمان او مردم کشتی و مغز سر ایشان بجهة مار ان ضحاک چنانکه
مشهورست بیرون کردی او را فریدون گرفت و خواست که ویرا بعقوبتی که بدتر از ان نباشد
بکند طباخ گفت ای پادشاه جهان بخش در زمان ضحاک هر روز یکی را از دو کس بمن
میدادی بکشم از او میکردم تو باید که بدین نیکی که کرده ام بمن عمل نمائی و عدد این سنخ را
اینک اندرم بکوه دماوند پناه برده اند فریدون با لشکر سوار شده متوجه کوه شد تا اندرم را
بشهر باز آورد و چون بمقصد نزدیک رسید شب در راه راه گم کردند بفرمود تا آتشها بر
افروختند و مردم گرچه چون آتش بدیدند متوجه شدند و خلقی عظیم از اذار کردکان طباخ
جمع امدند فریدون در شب شادیها کرد و جشنی فرمود و طباخ را اسپهبدان نام کرد یعنی بزرگ

کیان و دیگر هر سال فرسیان در این شب آتش می افروختند و حالا در بعضی بلاد ایشان عادت مرعی
دارند لیکن در دهم بهمن ماه جلالی دیگر در این باب است که هوشنگ که او را در جهان مردم
آدم صفی دانند در کوه اصطخر فارس مار بزرگ را بدید و چون او هرگز مانند آن ندیده بود متعجب شده
گفت بچه چاره توان تا با ما اندیشه ناکه این جانور دشمن ماست که سر از خط اطاعت ما برداشته
است سنگی بزرگ قصد او کرد او گریزان شد در زیر خس پنهان شده و چون سنگ
بجانب او انداخت و در حال خطا شده بر سنگی دیگر آمد و از ملاقات هر دو سنگ آتشی جسته
در خس افتاد و مار بسوخت و چون آتش علم از هوشنگ چون هرگز آتش ندیده بود در
هوش برفت و بعد از آن گفت همانا نور خداست که دشمن ما را هلاک کرد پس از آن قربی
بر داشته بر سر کوه اصطخر بر افروخت و از آن عصر باز پرستش عنصر نار در میان فرسیان شیوع
یافت و آن شب جشنی فرمود آن شب را سده نام نهاد و شعر ملک الکلام فردوسی طوسی
بر این مقال شاهد است بیت شب آمد بر افروخت آتش بکوه ؛ همان شاه در کرد شاه انکوه
یکی جشن کرد آن شب و باده خورد ؛ سده نام آن جشن فرخنده کرد ؛ ز هوشنگ ماند این
سده یادگار ؛ بسی با دو چون او کرد شهریار ؛ و صاحب صل التقویم گوید که این شب را
بجمله آنده گویند که پنجاه شب و پنجاه روز بنوروز مانده باشد یا بنا بیت و دویم
بهمن ماه باشد گویند در هفت سال در ایران باد نیامد و در این روز شبانی بیش
گرمی آمد و گفت که دوش آنقدر باد آمد که موی بر پشت گوسفندان بجنبید پس
در آن روز نشاط و شادی و فرحی کردند و آن روز را بادبره شهرت یافت ماه بنار چنانکه
در کتب سماوی مذکور است که خدا تعالی عالم را شش روز آفرید مجوس در کتاب زند
که منسوب بزردشت حکیم است نقل کنند که خدا تعالی عالم را شش گاه آفرید

اول کاه یازدهم وی بود اول کاه دویم یازدهم اسفندارمذ و اول کاه سیم بیست وششم
اردی بهشت ماه بود اول کاه چهارم بیست وششم خرداد ماه و اول کاه پنجم شانزدهم
شهریور ماه و اول کاه ششم سی ویکم آبانماه که اول خمسهٔ مسترقه باشد و هر کاهی پنجروز
واز دشت در کتاب خود چنین گفته است که در کهنبار اول خدا تعالی اسمانها را افرید و در
دویم اب را و در سیم زمین را و در چهارم نبات را و در پنجم بهایم را و در ششم انسان را
و بعضی از اهل فرس تعظیم این روز ها کنند وخانها را آراسته کنند و بلهو و طرب
اشتغال نمایند و مبادی این ایام بر تقدیریست که خمسهٔ مسترقه در آخر ماه باشد و
تعیین کهنبار براین وجه از زیج البلخانی منقولست وکوشیار جیلی در زیج جامع آورده
که اول کاه اول ۲۰ اردی بهشت ماه است و اول کاه دویم ۲۲ تیرماه و اول کاه
سیم ۲۰ شهریور ماه و اول کاه چهارم ۵ امهرماه و اول کاه پنجم ۱۵ دیماه و اول کاه
ششم اول خمسهٔ مسترقه است که در افزاسفندارمذماه بود اول فروردگان روزی بود
که ده روز باول فروردین ماه مانده باشد وچنانکه عقیدهٔ مسلمانان براین وجهست که
روز جمعه زیارت مقابر اموات خود نمودن بهتر است وهمچنین اعتقاد فارسیان چنان
بود که در این ده روز زیارت دخمها کردن بهتر است وگویند روان مردکان خبر یابد
وموبدان و هیربدان در این ایام بجهة ارواح مردکان زند خوانند نوشتن رقعه کردم پنجم
اسفندارمذماه باشد در کتاب عجایب المخلوقات مذکوراست که در این روز از وقت طلوع
تا طلوع افتاب فرسیان سه رقعه نویسند از برای دفع مضرت هوام وانرا بر سر دیوار
خانه بچسبانند وچهارم که صدر خانه بود خالی گذارند و بعضی گفته اند که نوشتن
رقعه کردم رسم فارسیان نیست بلکه خبریست محدث که عوام بکار میدارند و انرا

ایزدیست

انبوهست سخ سخ قرنه قرنه بحري لمحاقوطاو بعضي كويند فريدون دراينروز طلسمات فرموي
وسموم حيوانات را بشكست وعيد اين كه رقعه نوشتن ازينجا افريدونست انكه فارسيان درين
رقعه مينويسند كه بنام ايزد و بنام نيو افريدون وعرب دراين رقعه بنويسد كه سلام على نوح
في العالمين وجمعي مردم افريدون را نوح خوانند وبعضي اهل فرس اينروز را مردكران كويند
بسبب انكه زنان دراين روز بر شوهران تسلط مي نمودند ومطالبها ميكردند وزايام
كه مبني بر معرفت اقامت نوروز سلطاني روزي بود كه در نصف آنروز آفتاب بدرجه اول
حمل رسد بشرط لكه در نصف نهار مقدم در اخوت بود نوروز خاقاني ثاني اول انروز
بود كه آفتاب در درجه شرف باشد غايت قوت فصل ربيع پانزدهم ثور بود فرايام نظم
اضافه كرما پستم ثور بود امتزاج الفصلين پانزدهم جوزا باشد وهمچنين پانزدهم سنبله
وقوس وحوت اول جلد تابستان اول سرطان بود غايت قوت كرما پانزدهم اسد
باشد اول فصل خزان اول ميزان بود اول جلد زمستان اول جدي بود شب بلدا
آن نيز اول جدي بود غايت قوت سرما پانزدهم دلو بود نوشتن فوكرتم بزعم اهل
هند پنجم حوت بود وهند وآن دراين روز رقوكرتم نويسند وكويند درجه پنجم حوت
صورت حشرات دارد واهل عراق اول رسيدن هريك از ثمرات اينرا داخل ايام دانسته
ودر تقاويم نويسند ودكر از جمله امور يكه در تقويم بياورند مواسره خسوف وكسوفست
چون حادثه خسوف وكسوف دو امر غريب اند وهمه كس را تحقيق اين غيب مي افتد واجب
نمود تحقيق هريك برسبيل اختصار توضيح اما خسوف چون قمر في نقطه جوزهين كه در
وسطلم وبضانكه قبلا ازاين درباب دهم مذكور كسيف وصيقلي است وكاسب از افتاب
هرانيه بسبب شعاع افتاب كه بر او روشن نمايد وچون كره ارض نيز كسيف است لامحاله

او را ظلي در خلاف همه افتاب بر افراشته شود و چون جرم افتاب از جرم ارض اعظم
چنانکه در ایجاد اجرام مبین شده لاجرم ظل ارض مخروطي الشکل باشد و بر حد و حساب
معلوم کرده اند که راس این ظل تا فلک زهره رسیده است پس در فلک قمر آورد
هنوز و سعي تمام باشد دایما این ظل در مقابل افتاب متحرک باشد چنانکه اگر افتاب
فوق الارض بود مخروط ظل تحت الارض باشد و اگر افتاب تحت الارض بود مخروط ظل فوق
الارض باشد و چون مرکز افتاب دایما ملازم سطح منطقه البروج باشد چنانکه فطرت سلیمه
بر آن شهادت داد و از انکه گفتیم لازم اید که هرگاه ماه در وقت استقبال عدیم العرض یا قلیل
العرض بود یعني در احد العقدتین یا حوالي آن باشد در میان مخروط ظل افتد بحیثي انجال افتاب
و ماه در زمان هر سه در مقابل یکدیگر باشند تحقیقا یا تقریبا پس بسبب حیلوله ارض میان
افتاب و ماه نور افتاب از ماه منقطع شود بر نهج اصلي خود نماند و انجالرا خسوف گویند
ماخوذ از خسف المکان یعني فرو رفتن مکان یا ارض چه در انجال ماه بمیان ظل زمین
فرو رود پس اگر تمام ماه در ظل در آید انرا خسوف کلي گویند و اگر بعضي در آید بحسب
قلت و کثرت ارض از خسوف فروي گویند و صورتش اینست



آنکوف

اما کسوف چون یقین در احد المعقدتین باحوالی تجمع شوند بنوعیکه چون خطی از بصر خارج شود
و بجرم شمس واصل گردد و بجرم قمر نیز گذشته باشد در اینحال لامحاله فیمابینه ابصار و شمس
حایل گردد و بواسطه کثافت قطع نور شمس از ابصار کند بعضا او کلا و چون قطع ظلمانی
ماه در اینحال بجانب ارض بود بر نک اصلی خود نماند بس چنان مظنون گردد که آفتاب
سیاه شده است و اینحالرا کسوف گویند که در لغت بمعنی قطع نور باشد و منکسف بحسب
اختلاف بقاع مختلف شود و شاید که در بعضی بلاد مرئی شود دون بعضی بکلاف مقدار
مخسف که در جمیع بقاع یکسان نماید چه اینحالت نفس ماه را عارض شود و صورت کسوف
اینست



عادت قوم باینجاری شده است که در اغلب تقویم موامره خسوف و کسوف بیاورند از
جهة انکه ابراد آن در اول تقویم تفالا او تیمنا تیک بنا شده چه در اغلب احوال این دو
حادثه را اثرات مذمومه نویسند و ساعات گذشته از اول روز یا اول شب در ابتداء
دور و ابتداء مکث و ابتداء تمام انجلا و همچنین ساعات گذشته از ابتداء خسوف

وكسوف نا اشها وانجلا ومقدار منكسف ومنخسف تعين كنند تفصيل اينكلام مجمل اوچه اكمل
انست كه احوال كسوف وخسوف جزوي باكلي في مكث سنه است بدو وسط وتمام انجلا
واحوال كسوف وخسوف كلي باملكث بنج است بدو وابتداي مكث وسط ابتداي انجلا وتمام
انجلا وچون اخبار بوقوع خسوفي يا كسوفي كنند ساعات گذشته از اول روز يا اول شبي
كه در انخسوف وكسوف واقع شود تا زمان هريك از احوال ثلثه يا خمسه تعيين نمايند وبمنخسف
مقدار منكسف ومنخسف چنانكه اگر كلي باشد قيد تمام جرم نمايند واگر جزوي باشد مقدار
انرا بدانق واصبع وطسوج وشعير مذكور سازند چه اهل حساب تمامي جرم هريك از نيرين
راشش دانق فرض كنند وهر دانقي دو اصبع وهر اصبعي دو طسوج وهر طسوجي چهار
شعير ومقدار منخسف ومنكسف از اين مفروضات تعيين كنند وگاه باشد كه در بعضي تقاويم
لوناه در زمان وسط خسوف تعيين نمايند چنانكه اگر عرض قمر در انزمان كمتر از ده دقيقه
باشد گويند لوناه بغايت سياه بود واگر ميانه ده دقيقه تا بيست دقيقه باشد گويند
سياه مايل بسبزي بود واگر ميانه بيست وسي باشد گويند سياه مايل بسرخي بود واگر ميانه
سي وچهل باشد لون سياه مايل بزردي بود واگر ميانه چهل وپنجاه بود گويند اغبر
بود واگر ميانه پنجاه وشصت باشد گويند اشهب بود ودر اكثر تقاويم طالع وعاشر زمان
وسط خسوف وكسوف را باجزا بياورند وابو نصر قمي كه يكي از علماي احكام است
طالع وعاشر مدور ايجاي وسط اختيار كرده است ودر بعضي تقاويم طالع
ومدبر جزو را كه مراد كوكب مستولي باشد بر ايند وموضع ايراد نمايند چه مدار احكام
خسوف وكسوف بر نهست ومعني مستولي بعد ازاين در باب هفتم معلوم گردد
انشاء الله تعالى واحكام خسوف وكسوف را در ذيل اين تعينات كه مذكور شد بياورند ومواده

خسوف

خوف وکسوف را کہ جمیع احوالات آن تحت الارض باشد در تقویم ننویسند چہ جمہور اہل احکام
بر انند کہ انرا اثری نیست و احکام طالع تحویل سال از احوال اصناف الناس و حکونیکی
حصول ارتفاع و باقی احوال از قحط و خصب و امن و اشوب و صحت و مرض و کیفیت
احوال ولایت علی سبیل الاجمال و در ورق مقدم بر اوراق دوازدہ گانہ نویسند و اگر
قران علویین در سالی بوقوع آید و احکام انرا علحدہ در ذیل احکام طالع تحویل ایراد
کنند و همچنین احکام اجتماع و استقبال و اتصالات کلی در ہر ماہی بر سر ورق
ماہ مخلوط بیکدیگر نویسند و در بعضی تقاویم نامہ احکام اتصالات کلی را در سر صفحہ یعنی
و احکام اجتماع و استقبال را در سر صفحہ یسری نویسند و در بعضی دیگر تاریخ ولادت و رحلت
انبیا و ائمہ و اولیا و علما و سلاطین ماضیہ نویسند و همچنین تاریخ جلوس ایشان و حروب ایشان
با یکدیگر بعد از احکام طالع تحویل نویسند و بعضی از منجمان منوبات کواکب سبعہ سیارہ
و خطوط ایشان در بروج اثنی عشری و احکام اصلابات اعضا و احکام نوس و فرح و ابواب
ساعات و انچہ بدین ماند مثل احکام غالب و مغلوب و معرفت رجال الغیب و مسیر
المحبہ و احکام زلازل و اعوذہ و ادویہ و معرفت سکر یلد و رد و احکام زجر الفال
و اد و قونوع و شرایط او و نیۃ الاہلۃ و احکام همچنیکی وقوع اہلہ در بروج در اوراق
مقدم بر اوراق دوازدہ گانہ و موخر از اوراق احکام طالع تحویل یابند و معرفت
انہا محتاج بہ بیان نیست و انچہ محتاج باشد در ہر مکان صفحہ شرح آن داده شتابد و در اکثری
از تقاویم اختیارات ایام فرس و منازل قمر و نظرات او با سایر کواکب سیارہ و
حالات او و همچنین بودن قمر در بروج اثنی عشریہ در اوراق مقدم بر اوراق
دوازدہ گانہ و موخر از اوراق مذکورہ ننویسند اینست معرفت انچہ متداول است

در این زمان از تقاویم نامه و اینها مشهور در ترتیب مبدا اول اینست که مذکور شد و
در بعضی تقاویم نامه تیر درجه طالع تحویل سال و همچنین تیر درجه برج در وقت تحویل و تعیین
تیر هریک بدلایل اصلی و تقاویم سبعه منحوسه و ابعاد کواکب از مرکز عالم و تاریخ ببود
و غیر ذلک مثل مراکز حجران و سهم الحوادث و زایلات و طبایع منازل قمر و ارباب حدود
و وجوه موضع هریک از کواکب سیاره از امور یکه بان احتیاج کلی نیست ایراد کننده
و تعرض بانها موجب تطویلست لکن ما را توضیح و تنقیح در شرح لازم است از اطناب
و تطویل چاره نیست اما تعیین از جمله اعمال احکامیانست و ان تصور کون حرکت
نقطه ایست از منطقة البروج بر صورت طالع بر توالی هر جزء الحقیقه بالحرکت متحرک
نباشد و اهل احکام گویند که اعتبارست از رسیدن اثر دلیل اول بدلیل ثانی
تا از امتزاج دلیلین استدلال بیکی از حوادث مستقبله حاصل شود و تعیین تیر
بر چند نوعست از انجمله تیر تحویلست که درجه طالع تحویل یا موضع کوکبی را که در صورت
طالع باشد هر شبانروز بیک دقیقه و شصت ثانیه بقدر حرکت وسط شمس حرکت دهند
و بهر دلیل از دلایل اصلی که رسد حکم بر شیء از حوادث نمایند و مراد از دلایل اصلی
مراکز بیوت اثنی عشری و مواضع جوم و شعاعات هریک از کواکب سیاره مواضع هریک
از عقدتین قمر و سهام مستعملات در صورت طالع و تیر درجه برج نزاد و تقویم خاص
بواسطه استدلال بر امن و اسلوب عمل کنند چنانکه در هر وقت که تیر برج مجرم
زحل یا بشعاع تربیع و مقابله او که در صورت طالع باشد رسد یا بوتدی از اوتاد
طالع حکم کنند بهر آنکه وقت فلانه رویداد خاصه که در صورت طالع یا قریب
بمقابله یا تربیع تخییف واقع شده باشد و اگر بمجرم مشتری یا بشعاع تثلیث و تسدیس

اورسد حکم تخفیف فاده واشوب کنند و در تقویم بعد از جدول سمت قبله جدولی بیاورند
و در انجا تیر در جهت طالع بازای هر روز ثبت کنند به رقم اول برج دوم در جهت سیم دقیقه و
جدولی دیگر بیاورند و در انجا هریک از دلایل اصلی را بازای هر روز یکه تیر باندلیل
رسیده باشد ثبت کنند و از امر و دات خوانند وگاه باشد که جدولی دیگر بیاورند بعد از
این وصاحب موضع تیر را در انجدول ثبت کنند چه از اینز در احکام مدخلت و بعد از این
سه جدول دیگر بجهت تیر در جهت مریخ و دلایل او به ترتیب مذکور بیاورند اما سبعه منحوسه
هفت کوکب نحسند که اهل احکام ایشان را توهم کرده اند متحرک بحرکت معکوس بطریق کید چه کید
از انجمله است و بعضی گویند که این کواکب درخت هلاک قمر در کره نهشی بنا شده و ایشان نطفا
و نواب کواکب سبعه اند و لهذا ایشانرا ثوانی نجوم خوانند و بطلیموس هم در کتاب ثمرة الفلک
باین بعضی اشارة فرموده و این فرمان طبری در مدخل خود تصریح نموده اساسی هریک از این کواکب
با تقویم ایشان که در بیت پنجم مرداد ماه سنه بهصد و شصت و شش یزدجردی مشرح شده است
اکید ۲ غضط ۳ عدیم ۴ سرموشی ۵ کلاب ۶ دو زاویه ۷ لحیانی و در تقویم این
اساسی را با تقاویم ایشان در اول هر ماهی از ماههای جلالی در صفحه سیری و در هر موضع که
لایق دانند نویسند و در بعضی تقاویم وقت مقارنه قمر را با این کواکب استخراج کرده
بطریق حالات در میان نظرات نویسند و در اختیارات انرا از جمله محذورات دانند
چنانکه جمهور را از این کید را علامت هریک برابنوجهت ک مع کید ط مع غطیط
ع مع عدیم ش مع سرموشی ب مع کلاب ب مع دو زاویه س مع لحیانی ابعاد
کواکب از مرکز عالم چون هریک از سیارات را افلاک متعدد است چنانکه سبق ذکر
یافت مرکز همه نه مرکز عالم لاجرم ابعاد انکواکب از مرکز عالم مختلف شود و سلطان المفسرین

در زیج جدید مفروض طریق استخراج بعد بر این از مرکز عالم شده است و پس ظاهر است فرض ابعاد
کواکب دیگر مسهور نیست و در تقویم ابعاد شمس از مرکز عالم باز ای هر روزی در جدولی بعد از
جدول میل او را پیدا نمایند و ابعاد قمر را در جدولی بعد از جدول عرض او بدو رقم یکی به
دو یم دقیقه و خفی نماند که ابعد ربات در شمس باجزائی است که نصف قطر خارج مرکز او
بان اجزا شصت گیرند و در قمر باجزائی است که نصف قطر مایل او شصت باشد و ناظر تقویم را
اگر معرفتی بحساب پنجم بوده باشد چون بعد شمس را در یم ثانیه و پنجمین بعد قمر را
در شصت ثانیه ضرب کنند بعد هر یک حاصل آید باجزائی که نصف قطر ارض واحدی باشد
ازان اجزا و چون هر یک از ابعد و حاصل الضرب را در مرفوع بگیرد او دویست و هفتاد
دو فرسخ و نیم که عدد فراسخ نصف قطر ارض است و اقامش کما مر ضرب کنند و
حاصل مرفوعات را از جنس فرسخ سازند بعد هر یک از نیرین از مرکز عالم بفراسخ معلوم
گردد اما تاریخ بود اسامی ماههای ایشان بترتیب اینست نشری مرخوان گنکبود
طیبت شفاط ادر ئیسن آبرسیون تموز ادب ایلول و اسامی این تاریخ
یا مشتمل بود بر دوازده ماه قمری که انرا بسیط خوانند یا بر سیزده ماه که انرا عبور
خوانند و در عبور را در ماه مکرر میشود و از ماه اول زاید باشد و از ماه دویم اصیل
و سر این اصطلاح آنست که اول نشری که مبداء سال ایشانست مشروط است باانکه
در مابین بهمن و بهمنم آب و بیست و ششم ایلول ماه ادی باشد یعنی در حوالی تحویل
میزان بود مقدم بر آن یا مؤخر از آن و سبب شرط مذکور آنست که چون حضرت
کلیم ع در روز یکشنبه یازدهم شهر نیس از بحر نیل بسلامت گذشته فرعون و جنود
او هلاک شدند آنحضرت باین روز اشتهار نموده فرمود که این روز را عید خود دانید

در السنی

و در سنین متمالیه تغیر موسم انجا بزم دارند و چون سال رومی که شمسی است زیاده است
از دوازده ماه قمری بده روز و کسری هر اینه دو سال یا سه سال بسیط مذکور زیاده
آید بالضروره اناه را کبس کرده ملحق بشهور ثانی عشری سازند و انا لرا که هر اینه
عبور باید سیزده ماه کیرند تا آن تفاوت مرتفع شود و همیشه اول نشری در حوالی
تحویل میزان باشد و شرط ایشان منقضی نشود و این کبس بعینه مثل کبس خطائیان است
و تفاوت بیت الابد و جزء اول شهر زاید خطائیان متحلل در مابین دو ماه معین نباشد
و شهر زاید انبطایه همیشه در ماه پنجم و ششم باشد دوم انکه اول ماه خطائیان از اجتماع
ماه حقیقی کیرند و قرار انبطایه از رؤیت هلال آما زمانان معظم یهودیت نند اول
ماه از اجتماع وسطی کیرند و سالها بذهب زمانان سه نوع باشد زاید و آن در بسیط ۳۵۴
روز باشد و در عبور ۳۸۵ روز و معتدل آن در بسیط ۳۵۴ روز باشد و در عبور
۳۸۴ و ناقص اندر بسیط ۳۵۳ روز باشد و در عبور ۳۸۳ و شرایتعمل نیست
که باعتقاد ایشان نشاید که اول سالها روز یکشنبه و چهارشنبه و جمعه بود که با آفتاب و
سفلیین منوسند و چون ضعیف بود اکر مبداء سالی از سالها یکی از ایام ثلثه افتد
بالضروره روز قبل از امبداء سازند یا روز بعد از انرا پس اکر روز قبل از انرا مبداء
سازند سال زاید باشد و اکر روز بعد را مبداء سازند ناقص کما لایخفی و اکر مبداء
سال غیر از ایام ثلثه افتد هر اینه آن سال معتدل باشد و یک از نشری و شقاط و نسی
و سیون و ادب را همیشه بیت و نه آما در سال معتدل اکر بسیط باشد و اکر باشد
و اکر عبور رمرشوان بیت و نه باشد و در سال زاید هر دو سی باشند و در ناقص
هر دو بیست و نه و وجه اینها بادنک تامل ظاهر است و مبداء این تاریخ از رحلت ابوبکر

ادم صفي الله كبرند وبنزع ايشان ۴۸۴۳ سال تمام گذشته از رحلت ادم تا مبداء تاريخ اسكندر
بناء على هذا اورا اول اين سال ۱۱۹۸ اسكندريست از مبداء اين تاريخ ۶۵۳۵ سال تمام
گذشته باشد ودر تقويم جدولي بعد از جدول ايام تاريخ روي بجهة ايام اين تاريخ پيدا
وارقامش بمذهب يكي از الفند وطايفه ثبت كنند وشايد كه دو جدول پيدا ورند بمذهب
هر دو طايفه اما مراقبت بحران چون بر بدن تن يكي از امراض حاده مانند حميات مستولي
گردد واطباء حاذق در مبداء امراض معلوم كنند كه قمر در كدام جزو است از اجزاء معدل
النهار وابتداء از آن جزو دايرهٔ معدل النهار بچهار قسم متساوي كنند وچون دوايري
مبول ببادي اقسام اربعه بگذرانند هر آينه اند وايري چهار نقطه از منطقة البروج
بگذرد ونقاط را مراكز اربعه ومواضع بحارين عظيمه خوانند وهر وقت قمر يكي از اين
مواضع رسد انرا وقت بحران بزرگ گويند بحران مكاوحت طبيعت باشد با علت پس
اگر در آن اوقات طبيعت بر علت غالب شود حال بيمار بحران انجامد وعلامت آن اينحال
ما اورا ربار عاف يا عرق باشد مر آن مريض را واگر مغلوب شود حال بيمار بشر انجامد
وچون قمر دوره را در بيست وهفت وكسري تمام كند بيست وشش روز رسد هر بيست
ربع اول را در روز هشتم تمام كند وربع دوم را در روز چهاردهم ونقدم وتاخر
ساعت بحران در آن روز يا خارج نباشد اما تمام شدن ربع سيم ميان بيستم وبيست و
يكم باشد از اين سبب بتقدم در بيستم افتد وبتاخر در بيست ويكم ورسيدن او بار بموضع
اصل در بيست وششم باشد وبعد از آن بار ديگر روز از سر گرفته شود واين ايام را
ايام بحران قوي خوانند وگويند كه مكاوحت طبيعت با علت در اين ايام بهتر باشد
چه قمر عالم كون وفسادست در آن اوقات بنظر عداوت كه تربيع ومقابلاست بموضع

اصل نافذ

اصل ناظر باشد و چون موضع اصل که در ابتداء مرض قمر در آنجا بوده اقتضای مرض کرده باشد بموضعی
که مخالف آن موضع بود اقتضای شفای و ضعف آن علت کند و قوت طبیعت در حال مکاوحت
در آن وقت میل بصلاح بیشتر کند چه خصم را در حال ضعف آسان تر قهر توان کرد و باز هر یکی
را از ارباع مذکوره بدو قسم کنند و دو ایر میول مبادی هر یک بگذرانند چنانکه همه فلک
بهشت قسم شود و مبادی این اقسام را از منطقة البروج زوایای ثمانیه خوانند و هر روز که قمر
ببدائی رسد که مابین مبداء دو ربع متجاوز باشد انذار روز انذار خوانند یعنی انذار کنند
بحرانی که در مبداء ربع مستقبل افتد و انهارم و یازدهم و هفدهم و بیست و چهارم باشد چنانکه
انذار کنند چهارم و هفتم و یازدهم و هفدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم
به بیست و ششم و اهل احکام از حلول کواکب در موضع هر یک از بحار این استدلال بر امید
صحت و خوف و هلاک مریض نمایند چنانکه اگر در موضع بحران سعدی باشد گویند که علت زایل
شود و اگر نحسی باشد یا قمر در آن وقت منحوس باشد گویند علت مستولی گردد مگر وقتی که تاثیر
نحس ضد تاثیر علت باشد که اقتضی صحت شود بشرط آنکه آن نحس محمود الاحوال بود امّا اهل نجوم
بحرانی دیگر است که از آن تغیر هوا میخواهند از حالی بحالی و دقیقه اجتماع را بحالی مبداء
گیرند و از آنجا ابتداء کرده بجهة سهولت منطقة البروج را بهشت قسم متساوی کنند و
زوایای ثمانیه را از مبادی این اقسام اعتبار کنند و مواضعی را که پیش و پس از جزو
اجتماع و نظر او باشد بدوازده درجه نیز داخل مواضع بحران دانند و اینها را با زوایای
ثمانیه که مجموع دوازده باشد ناسیات خوانند پس موضع اوّل از مواضع بحران نقطه
اجتماع باشد بعد از انه درجه دوازدهم آن پس درجهٔ نهم و پنجم پس نودم پس صد و
سی و پنجم پس صد شصت و ششم پس صد و هشتادم پس صد و نود و دویم پس دو صد و

بیت و پنجم پس دویست و هفتادم پس سیصد و پانزدهم پس سیصد و چهل و ششم پس سیصد و
شصتم پس جزو اجتماع در مرحلهٔ ثانیه و اهل احکام خصوصا رومیان گویند که چون برج
ناسیس در برجی رطب واقع شود و قمر شود و قمر در انجزو متصل شود دو بکوکب رطب
سیما از خانه عطارد ابر و باران کثیر دهد بحسب زمان و مکان و اگر در اتحال عطارد متصل بزهره
بزهره باشد تاکید امر مذکور کند و معرفت خانهای کواکب در باب شانزدهم معلوم گردد انشاء
الله تعالی و در تقویم در فوق هر یک از صفحه یمنی و یسری سه جدول در عرض صفحه پیدا شود
و مجموع را بد وازده قسم کنند شش قسم در صفحه یمنی و شش قسم در صفحه یسری و در جدول فوق
اسامی هریک از زوایای ثمانیه نویسند و در جدول روم ناسیات بارقام هندی و در جدول
سیم بارقام جلی لیکن در جاترا در اینجدول ببرج رفع کنند بشرط انکه مبداء آن از اول
حمل باشد و اگر چیزی ماند کمتر از می باشد و بیار رقم برج نویسند الباسم الحوادث سهم
احکام نجوم این سهم را جهة حوادث عالم بدست اورده اند چنانکه تقویم افتابرا از تقویم
قمر نقصان کنند و ما بقی را بر تقویم زحل افزایند حاصل موضع سهم الحوادث باشد و لا
محاله دایم در وقت اجتماع این سهم مقارن زحل باشد و در استقبال مقابل او و گویند یک
نحوات اجتماع و استقبال از اینجاست و همچنین در وقت تربیع نیز بر تربیع زحل باشد
پس هرگاه این سهم سعود بود دیگرم با شعاع سعود و در بیت سعدی بود دلالت کند که
میانه ملایق اتحاد و مودت بود و حصول مهمات باسانی و اگر منحوس یا در بیت نحسی
بود حکم برعکس بود و اگر در یکی از دو خانه زحل بود دلیلست بر فرو بستگی کارها و شدت
سرما در وقتش و وزیدن بادهای ناخوش خاصه در دلو و اگر در یکی وزد و بیت مشتری
بود کشادگی هوا باشد خاصه در قوس و میل مردم بصلاح و رونق دار القضاه و اگر یکی

از دو خانه

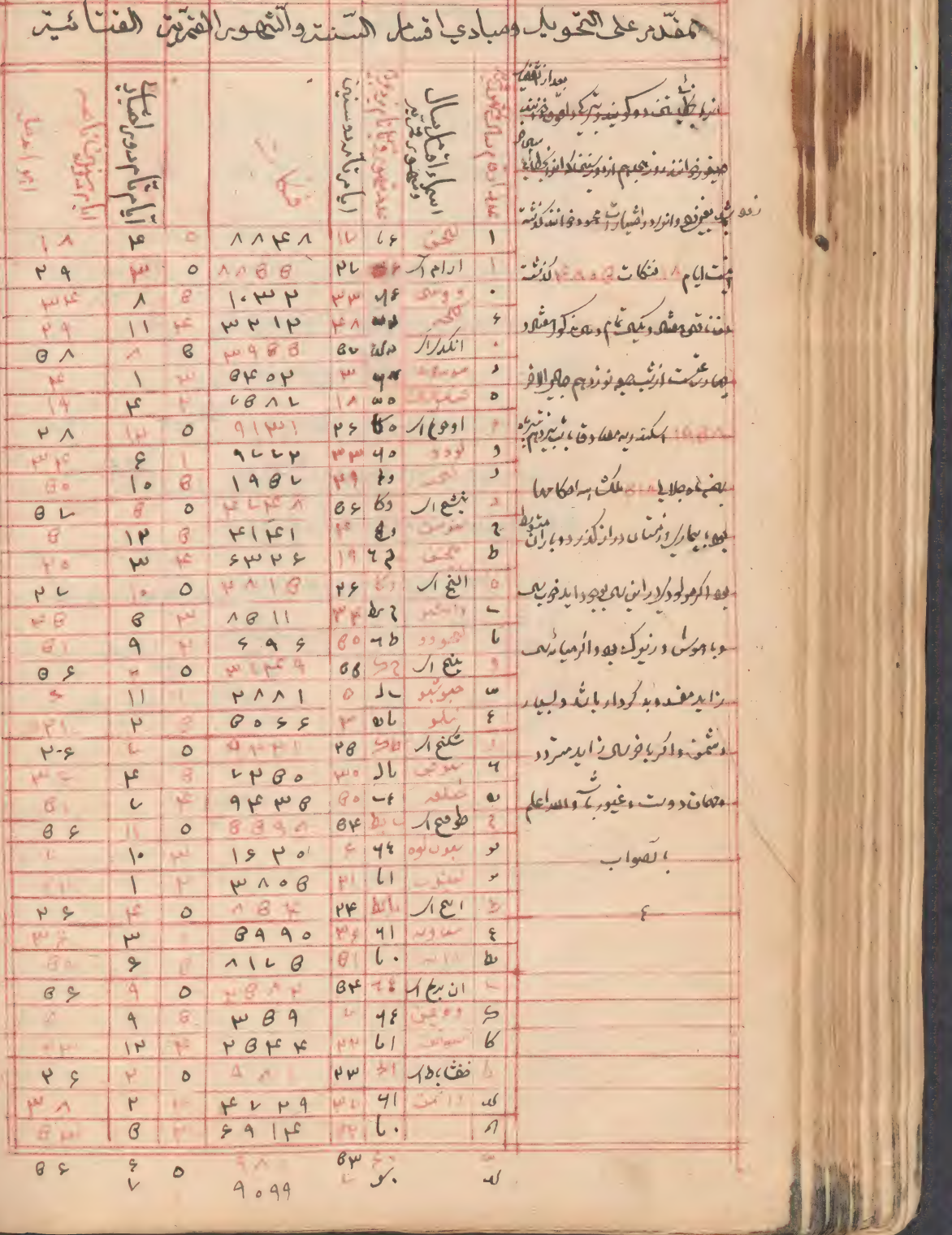
از دو خانه برخ بود میانه خلایق خصومت افتد و بادهای سخت و زرد و در موسم گرما
گرمی کند و مردم بزرگی جویند و با عظما اختلاط بسیار کنند و اگر در یکی از دو خانه
زهره بود مردم لهو و طرب مایل باشند و غلبه نشاط بود در خلایق و وقوع بارندگی
در وقت و اگر در یکی از خانهای عطارد بود کثرت کفتگوی بود در میان مردم و تهمت
و بهتان خاصه در جوزا و بجاب و کتاب و خصومتهای دیوانی مایل باشند و اگر در
خانه قمر باشد در وقتش باران آید و قضای کارهای عوام الناس بود و خیره رسد و الله اعلم
و در تقویم بجهة سهم الحوادث جدولی در پیش جدول اتصالات به یار جدول اجتماع و استقبال
بیامد و در انجا بازای هر روزی موضع این سهم در نصف النهار انروز ثبت کنند به
رقم بیج دویم در رصد سیم دقیقه اما رباطات و طبایع منازل قمر از جمله معتقد هندوان است
و ازان بر رطوبت و یبوست هوا استدلال کنند و گویند مدوث اند و کیفیت شش
رباط فایم است که از عبارت ایشان حصر گویند و در رباط اول شش منزلست | شرطین
۲ طرفه ۳ جبهه ۴ قلب ۵ شوله ۶ مقدم ۰ و در رباط دویم هفت بطین | ثیره
۲ ربره ۳ اکلیل ۴ نعایم ۵ اخسبیه ۶ مؤخر ۰ و در رباط سیم پنج ثریا | وزاع
۲ صرفه ۳ زبانا ۴ بلده ۵ و در رباط چهارم شش | دبران ۲ هقعه ۳ هعوا ۴
عفر ۵ ذابح ۶ سعود ۰ و در رباط پنجم دو هنعه | بلع ۲ و در رباط ششم هم دو
سماک و رشا گویند این رباطات در منازل بمنزله مثلثات است در بروج چه هر
رباطی جمله ایست از منازل چنانکه هر مثلثه جمله ایست از بروج لیکن متساوی است و جملات
منازل متساوی نیست و گویند منازل هر رباطی ناظر اند بیکدیگر چنانکه بروج هر مثلثه
و ازانجمله گویند اثر رباط اثر نظر است چنانکه عقیده ایشان باشد که هرگاه قمر در منزلی

بود از رباطي و كوكبي در منزلي ديگر باشد هم از آن رباط بيكديگر ناظر باشند و از طول قمر و ساير كواكب در منزليكه در يك رباط و يك طبع باشند استدلال بر احوال هوا كنند از رطوبت و يبوست چنانكه گويند كه چون قمر در منزل رطب باشد از رباطي و شمس در منزل ديگر رطب هم از آن رباط دليل باران باشد در فرش و اگر در منازل يابسه باشند از يك رباط دليل دليل هوا و منازل رطب يازده شمرده اند • ابران • وزاع • جبهه • صرفه • عفر • زبانا • قلب • شوله • دالح • مقدم • مؤخر • و منازل يابسه دهشت • بطين • بلعه • طرفه • اكليل • بلده • رشا • و منازل ميانه زانه • شرطين • ثريا • هقعه • نثره • زبره • عوا • سماك • نطاح • بلع • و در تقويم بعد از جدول منازل جدولي جهة رباطات ايشان بياورند و مراتب هر يك از يكي تا شش بارقام جمل بازاء هر منزلي كه داخل آن رباط بود ايراد نمايند و جدولي ديگر بعد از آنچه طبع هر منزلي از رطوبت و يبوست و ميانه بياورند و علامت رطوبت ط باشد و از يبوست ي و از ميانه م آثار رباط نموده و بوجود مواضع كواكب حقيقت آيند و امر بعد از اين بتفصيل معلوم گردد و علامت صدود و بمواضع هر كوكب متقبل بعلامت صاحب آيند و بدر اثناي تقويم آن كواكب ثبت كنند و بر سر جدولي نيز نويسند علامت مدبح باشد و علامت وجه باعتبار صورت به وجه را صورت نيز گويند اثبت نماي كلام در معرفت تقويم نام بعد هذا مضمون تبيه موردات ابواب آينده كه مقصد اصلي است نموده ميشود بايد كه اكنون بعضي چيزها كه ناظر تقويم را در اختيارات و غير ها بكار آيد ايراد كرده شود و اگر در اجل ناضر و در فرصت تعجيل بوده باشد اين بي بضاعت نيز بقدر امكان و استعداد در شرح انشي و اتمام بتقديم رسانند انشاء الله تعالى و مشتمل ثلثيات ورق مقدم بر اوراق دوازده گانه و متعلقات صفحه سبري با بعضي از زوايد اينست كه در اوراق آينده ثبت افتاد و بالله

التوفيق و اكرتاد



ممتدر على التحويل ومبادي فصل السنة والشهور القمرية الفسائية



جدول رومی لاهلة وعدد السنة التحویلیة للعالم با التواریخ الامم المشهورة

هلال ربیع الاول

مبدء معدل — تحویل سال

عرض جنوبی — بار دیگر

هلال ربیع الآخر

مبدء معدل — تحویل سال دوم

عرض جنوبی — لاریب

هلال جمادی الاول

مبدء معدل — تحویل سال

عرض جنوبی — لیلة بیستم

هلال جمادی الآخر

مبدء معدل — تحویل سال

عرض جنوبی — معدل بیستم

هلال رجب

مبدء معدل — تحویل سال

عرض جنوبی — لاریب

هلال شعبان

مبدء معدل — تحویل سال

عرض شمالی — لیلة بیستم

مبدء یوم الاحد بحساب الاسکندری الرومی یوم الاحد لیلة الاحد ثانی عشر شهر توت سنة ثلثمائة وثلثة وثلثین للاسکندر ذی القرنین وهو

در اخبار طالع سنة العالم و مقومه و استخراج با الطرق المختلفة

بقية الزوايا الثمانية | الخامس | ١٨٠ | ١٩٢

زاجه طالع مستقبال | ٥ل | وب



مستقبل شب جمعه نوزدهم رمضان ٥ الخ وصح قرمقدار انصراف بهندیس رخذ ولایت سد واسد اعلم برنگ صدیقی وشکی هوا ٠ یب بر درد وقوع نکرت در بعضی مواضع مستعده وکوه پایها واللہ اعلم بالصواب

| طالع | انعطاف | | |

السادس	سابع	الثامن	
٢٣٥	٢ ٥٠	٣ ١٥	٣٤٨
			راجه طالع اجتماع



اجتماع روز جمعه بیست و نهم رمضان سنه ... الهجری قمری بعد از
انصراف به تدبیر مرغ و الله اعلم بر نقصان زراعت از مرور ما کو
علت برخیز و وقوع تحرک و مصالحه سلاطین و فوت صد لشکریان
و تر کاتن و راه زنان و الله اعلم بالصواب

| | | |

باب شش نهم در معرفت احوال بروج و ارباب منشآت و احوال کواکب و ارباب ساعات

چون از اوصاف او راقیکه اصول و فروع تقویم در آن اوراق مسطور میشود فارغ گشت
شروع نمود در احوال بروج و کواکب از خواص و کیفیات و متعلقات هریک که محتاج الیه ناظر
تقویم است پس ابتدا باحوال بروج محل کواکب اند نمود میفرماید که حمل و ثور و جوزا بروج
بهاری اند زیرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل بهار بود در معظم معموره و سرطان
و اسد و سنبله بروج صیفی اند چرا که مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل تابستان بود
در اکثر ربع مسکون و این هر شش برج که مذکور شد بروج شمالی اند چه در شمال معدل
النهار واقعند و میزان و عقرب و قوس بروج خریفی بجهة انکه مدت مکث آفتاب
در این سه برج فصل خزان بود در اکثر معموره و جدی و دلو و حوت بروج شتوی اند به
سبب انکه مدت مکث آفتاب در این سه برج فصل زمستان بود در اکثر ربع معموره
و این هر شش بروج جنوبی اند چه در جنوب معدل النهار واقعند و در این مقصد که اسم
بعضی از فصول بفارسی و بعضی بعربی مذکور نموده او فی مساهلة ایت و از این بروج
دوازده گانه شش برج را که صیفی اند و خریفی مستقیم الطلوع گویند و آن شش دیگر
که شتوی و ربیعی اند معوج الطلوع و بروج اوایل فصول که اعتبارت از حمل و سرطان
و میزان و جدی باشد منقلبه اند از انجهة که چون آفتاب باین بروج تحویل کند از
طبیعت هوای فصل سابق یک کیفیة منقلب شود بیک کیفیت دیگر از طبیعت هوای
فصل لاحق و بروج اواسط فصول که مراد ثور و اسد و عقرب و دلو است ثابتة اند
از این سبب که چون آفتاب در این بروج باشد هوای فصل بر طبیعت خود ثابت
بود و بروج اواخر فصول که مقصود جوزا و سنبله و قوس و حوت است ذوات جسدین

وقت معلوم کردن ساعات از روی کسوف و خسوف و ارباب منشآت و احوال کواکب

اند زیراکه مادام که آفتاب در نصف اول این برج بود هوا بر طبیعت همان فصل
گذرد و چون بنصف آخر انتقال نماید طبیعت هوای فصل متأخر بهوای آن فصل مخلوط
و ممزوج گردد و لهذا آن اوقات را امتزاج الفصلین خوانند و باید دانست که از
بروج اثنی عشریه هر سه برجی که میانه اول هریک ازان سه برج و اول دیگر مثلثی از فلک
مابین باشد مثلثه گویند چه هریک بر زاویه مثلثی متساوی الاضلاع واقعند که مرسوم باشد
از خطوط موهومه که از اوساط هریک ازاین بروج مثلثه باول اندیکری واصل شده باشد پس
نهایی بروج منقسم شود بچهار مثلثه و اهل احکام گویند که هر مثلثه بر طبیعتی بود از طبایع اربعه
و چون ازاین چهار طبیعت کیفیت که عبارت ببرودت اند هریکرا فعلیه گویند هرگز باهم نیامیزند
زیراکه متضادان اند پس بر تیب برجی را حادکر فشد و بر صیرا بارد تا افزوایند الحرارت
بجهة علو مرتبه اوست نسبت ببرودت و دو کیفیت دیگر را که ببوست و رطوبت اند
هریک را نفعالیه گویند نیز ممتنع بود اجتماع ایشان با یکدیگر لیکن اجتماع هریک باندو
که قوت فاعله دارند ممکنست لاجرم ازجهة امتزاج هریک از دو کیفیت منفعلی
با دو کیفیت فاعلی دو برج پاس کرفته اند دو برج رطب وابتدا ببیوست نیز بجهت
علو مرتبه اوست نسبت برطوبت و گویند هر مثلثه رد ازاین مثلثات دو ربّت یعنی
دو کوکب از کواکب سیاره که ایشانرا بان مثلثه نسبتی بوده باشد ازاین حیثیت که
بیت اشرف ایشان در آن مثلثه بود و در طوابع نهاری ازاند و کوکب هرکدامرا که حظ
در المثلثه بیشتر بود مقدم دارید لیکن در طوابع لیلی آن کوکبی راکه تالی او بوده
باشد مقدم دارند و نالثی شریک اندو کوکب کنند خواه در روز و خواه در شب بمناسبتی
فی الجمله که میان اندو کوکب بوده باشد پس ازاین که کفتیم ظاهر کردد معنی اینمقولات که حل

در کتاب تفهیم لازم نکرد که ازانجمله
منقلبه گویند که مثل
اقتاب درین نقاط اربعه
منقلبه شود از عدم
بوجود و ازین ایدیه نیاقو
مسه

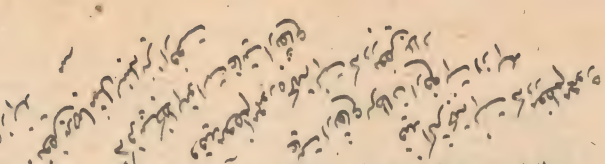
واسد و قوس گرم و خشک اند این سه برج را مثلثه ناری گویند چراکه بر طبیعت نار اند از عناصر
و از اخلاط بر طبیعت صفرا اند و ارباب این مثلثه در طوالع نهاریه شمس و مشتری و زحل اند زیرا که
شمس را در این مثلثه بیت شرف مشتری تقدم شمس بجهة زیادتی خط او است در این مثلثه
بر مشتری و زحل شریک باین هر دو بنا بر مناسبت تذکر و در طوالع لیلیه و مشتری مقدم باشد
بر شمس بسبب آنکه قوت مشتری در شب از شمس بیشتر بود و در زحل چون شریک است شب و
روز مؤخر باشد و از هر دو و ثور کسنبله وجدی سرد و خشک اند و این سه برج را مثلثه
ارضی گویند چراکه بر طبیعت ارض اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت سودا اند و ارباب
این مثلثه در طالعهای روز زهره و قمر و مریخ اند تقدم زهره بر قمر بواسطهٔ آنکه خداوند
بیت است در این مثلثه و قمر خداوند شرف و خط بیت اقویت از خط شرف چنانکه در باب
هفدهم معلوم کردد و شرکت مریخ با این دو باین جهت است که صاحب شرف در این مثلثه
در طالعهای شب قمر مقدم باشد از زهره چه تاثیر او اظهر است و همچنین بسبب تاخر مریخ
از قمر شده است والا در خط برابر اند میزان و دلو و جوزا کرم و تر اند این سه برج را مثلثهٔ
هوائی گویند چراکه بر طبیعت هوا اند از عناصر و از اخلاط بر طبیعت خون و ارباب این
مثلثه در طالعهای روز زحل و عطارد و مشتری اند اما زحل بسبب آنکه هم صاحب
بیت است در این مثلثه و هم صاحب شرف اما عطارد بسبب آنکه صاحب بیت است و
شرکت مشتری با این هر دو از جهة تذکیر است چه عطارد را که ممزجت بسبب شرکت
زحل در این امر نیز مذکر اعتبار کنند و در طالعهای شب عطارد مقدم باشد بر زحل
چه عطارد در طالعهای روز ثانی زحلست و نیز گاه باشد عطارد در شب قوی تر از روز
بود بسبب امتزاج طبیعت بخلاف زحل که دایما در روز قوت وی زیاده باشد از شب

وسرطان و عقرب و حوت سرد و تر اند این سه برجرا مثلثه مائی گویند چراکه بطبیعت
ماند از عناصر و از اختلاط بر طبیعت بلغم و ارباب این مثلثه در طالعهای روز زهره و
مریخ و قمر ند مخفی نماند که بر قیاس سابق بایستی که اول مریخ بود که صاحب بیت است در
این مثلثه و گرم و خشک موافق طبیعت روز پس قمر که او نیز صاحب بیت است پس زهره
صاحب شرفت گوشیار بر این رفته است لیکن جمهور اهل احکام بر انند که مصنف فرموده
و صاحب روضة المنجمین گوید که سبب تاخیر مریخ از زهره بنا بر مخالفت طبیعت مریخ
با طبیعت این مثلثه و سبب تاخیر قمر از مریخ سبب انحطاط اوست از فلک مریخ چه مقرر
است بطایفه است که هر دو کوکب که در قوت برابر باشند علو برا تفضیل بر سفلی دهند و
تفضیل بیوت کواکب و همچنین تذکیر و تانیث و روزی و شبی بودن ایشان که اینجا مجملا
بتقریب مذکور شد عنقریب در ضمن تقریر و تحریر در آید و در طالعهای شب مریخ مقدم
باشد بر زهره بنا بر اطراد آنچه قبل از این مذکور شد و بمذهب گوشیار که موافق قیاس
است قمر مقدم باشد بر مریخ چه تاثیر آن اظهر است در شب بطلیموس شریکرا در ارباب
مثلثات اعتبار نکرده است و گوشیار نیز از او جهی نهاده اند و بعضی بر این اند که کوکب
اول نهار ب مثلثه است در روز و کواکب ثانی نهار ب مثلثه است در شب و کوکب
ثالثه همه وقت شریکست و اصحاب این فن گویند هر کوکب که در مثلثه خود بود مثل شخصی باشد
که در میانهٔ انصار و اعوان خود بود یکی از فضلا را در تعیین مثلثات و ارباب هر یک بنحوی
وارد شده است که بجهة حفظ بسیار خوب مصرع اول آن بیت و چار کلمه بست و هر کلمه چهار
حرف چنانکه حرف اول عماره است بعنصر و حرف دوم هر ب اول و حرف سیم هر ب ثانی
و حرف شریک و هو هذا نسیل تهرخ بلوی مخضر شب حرف دوم میدارد بر یعنی چون این

نسیل تهرخ بلدی مخضر
بشب حرف دوم میدارد بر

ناری شمالی مؤنث زحل ترابی تذکر زهره قرینه هوایی زحل عطارد مشتری مائی زهره مریخ قمر

مصراع از برای تعیین ارباب مثلثات ناری است اگر خواهی که ارباب مثلثات لیلی را بدانی حرف ربّ دویم که حرف سیّم کلمه است مقدم واو بر حرف ربّ اوّل که حرف دو کلمه است و بروج کرم همه مذکر و ناری اند و بروج سرد همه مؤنث و لیلی زیرا که طبیعت نهار حار است و طبیعت لیل بارد و همچنین حرارت طبیعت مذکر زیاده است از حرارت طبیعت مؤنث کما یثبت فی موضعه و مخفی نماید که در تذکیر و تانیث بروج خلاف بسیار است فیما بعضی از اوّل عقرب و اوّل حمل را اختلافی خوانند لیکن آنچه معتمد است آنست که مصنف ذکر نموده است و جوزا و سنبله و میزان و دلو و نصف اوّل قوس انثی اند و باقی بروج و نصف آخر قوس بهمی بانکه قبل ازین در صور بروج بتفصیل مذکور شده است و میزان را بانکه صورت او از جمله جمادات انسی کفتش بنا بر آنست که آلت قیاس است و بعضی او را بصورت شخصی فراگرفته اند که ترازوی بدست گرفته باشد پس چون مصنف از آن تعیینات فارغ شد شروع نمود در تعیین بروج کواکب سبعه از بروج اثنی عشریه پس میفرماید که حمل و دلو خانهای زحلند و قوس و حوت خانهای مشتری اند و حمل و عقرب خانهای مریخ اند و اسد خانهٔ آفتاب و ثور و میزان خانهای زهره جوزا و سنبله خانهای عطارد و سرطان خانهٔ قمر و بنای این تقسیم بر آنست که گویند آفتاب که نیّر اعظم است و خسرو سیارات و ثوابت و مستقیم الاحوال و بطبع گرم و خشک پس جائیکه حال مناسب احوال او باشد هرآینه اسد بود چه اسد بر صورت پادشاه جانوران و بطبع گرم و خشک و ثابت و موافق مزاج و خلق آفتاب و غایت ارتفاع او ارفع از اکثر بروج و معظم معموره بعد از ناحیه که نیر اصفراست خلیفه و نظیر و عدیل آفتاب است و سریع الحرکت و متغیر الاحوال و بطبع سرد و تری بود که لایق احوال او باشد هرآینه



سرطان بود و سرطان بر صورت جانور آبي سرد و تر و منقلب موافق مزاج و خلق قمر و غايت
ارتفاع او ارفع از ستاير بروج و اكثر معموره و باقي بروجرا هم بطريق مناضره بر هر دو نيز قسمت
كرده اند چنانكه شش برجرا كه از اول اسد است تا اخر جدي بر توالي ولايت افتاب گفتند
و شش برج ديگر را كه اخر سرطان است تا اول دلو بر خلاف توالي ولايت ماه و بترتيب افلاك
هريك از خمسه متحيره راجون حركت ايشان دو نوعست دو خانه يافتند يكي در ولايت ماه پس
ابتدا بعطارد كردند چه عطارد اسرع متحيره است و عقرب بماه ولا يزال در خدمت و ملازمت
افتاب پس يكخانه او را در جنب افتاب بر توالي يافتند و يكخانه ديگر در جنب خانه ماه بر خلاف
توالي و آن جوزا و سنبله است و بعد از ان زهره را دو خانه ديگر در جنب خانهاي عطارد
يافتند كه آن ثور و ميزان است و مريخ را دو خانه در جنب خانهاي زهره يافتند كه آن
حمل و عقربست و مشتري را دو خانه در جنب خانهاي مريخ يافتند كه آن قوس و حوت است
و حل را دو خانه در جنب خانهاي مشتري يافتند كه آن جدي و دلواست و گويند كه چون
كوكب در بيت خود بود مانند شخصي بود كه در حصن حصين و ماميني باشد سالم از جميع
مكاره و مرفه الاحوال و لهذا بيت او را اقوي گويند و برج مقابل خانه را يعني برج هفتم
او را وبال گويند زيرا كه بيت كوكب موضع امن و سلامتست پس برج مقابل بيت موضع وبال و نكبت
باشد چه قبل ازين مذكور شد كه دو برج متقابل ضد يكديگر اند و گويند هر كوكب كه در وبال
بود چون شخصي بود كه در زندان و جاي مكروه بود و از انكه گفتيم لازم آيد كه خانهاي نيرين
وبال زحل باشد و خانهاي او وبال نيرين و خانهاي عطارد وبال مشتري و خانهاي او وبال
عطارد و خانهاي زهره وبال مريخ و خانهاي او وبال زهره و در كتاب كفايت التعليم
مذكورست كه اهل هند وبال را اعتبار نكنند بعد ازين مخفي نماند كه اهل احكام بتجربه

واعتمان معلوم کرده اند که چون میان دو کوکب که خانهای ایشان در مقابل یکدیگر باشد تقابل
واقع شود و حدوث یکی از کاینات بود این قسم اتصالرا فتح الباب خوانند پس اگر فتح
الباب از نیرّین و زحل باشد در زمستان برف و سرما بود و در تابستان شکستی کرما و اعتدال
هوا و اگر فتح الباب از عطارد و مشتری بود سبب تموج هوا پس اگر مریخ در اینحال بیکی از
اینده و متصل شود بادهای شدید و اگر فتح الباب از زهره و مریخ بوده باشد باران قوی
آید و رعد و برق بود خصوصا که عطارد با ایشان متصل بود دیگر م یا بشعاع و چون تمامی
بروجرا در این تقسیم کواکب متصرف شده راسی و ذنب را که از کواکب از انجه سعادت
و نحوست ایشانست باستدلال بر آن بعد از تجربه و امتحان از نظر مودت و عداوت
بیان بیوت ایشان و خانهاء نیرّین کنند چنانکه گویند زحل نحس اکبراست چه میانه خانهای
نیرّین و خانهای زحل نظر مقابله است که انرا نظر تمام دشمنی گویند و مریخ نحس اصغر
است بجهة انکه میانه خانهای نیرّین و خانهای نظر تربیع است که انرا نظر نیم دشمنی
گویند پس از این حیثیت و ایضاء از حیثیت جرم نسبت بزحل اصغر باشد و مشتری سعد
اکبراست بسبب انکه میان خانهای نیرّین و خانهای مشتری نظر تثلیث است که انرا نظر تمام
دوستی گویند و زهره سعد اصغراست بواسطهٔ انکه میانهٔ خانهای نیرّین و خانهای زهره
نظر تسدیس است که انرا نظر نیم دوستی گویند پس از این حیثیت و نیز از حیثیت جرم
نسبت بمشتری اصغر باشد و نیرّین از تثلیث و تسدیس سعد اند زیرا که خانهای ایشان
بر تثلیث و تسدیس خانهای سعدین است و از مقابله و تربیع و مقارنه نحسی آمد از مقابله
و تربیع بجهة وقوع خانهای ایشان بر تربیع و مقابله خانهای نحسین است اما مقارنه بسبب
انکه جرم ایشان بالذات قاطع و قاهر است و معرفت احوال انظار از مودت و عداوت

وغيرها در باب نوروز هم معلوم كردد انشاء الله تعالى و اما ارسى سعود بين وكيد نحس اما سعادت
اگر جهه انست كه قمر در حال سعود و عرض تجاوز نكند در معظم عبوره اما نحوست ذنب جهة
انست كه قمر در حال هبوط عرض از عقده ذنب مجاورت نمايد در اكثر ربع مسكون و
بعضي كفته اند كه راس چون سعد مجامد او باشد سعد بود و چون نحسي مجامد او باشد
نحس بود و ذنب بخلاف اين بعضي چون سعدي مجامد او باشد نحس بود و چون نحس
مجامد او باشد سعد و بعضي ديكر كفته اند كه فعل ارسى افزودنست و فعل ذنب كم
كردن يعني هر كوكب كه مجانب ارسى بود قوت او زياده شود و هر كوكب كه مجانب ذنب
بود قوت او كم شود وكيد چون كوكبيست متوهم پس نحوست او نيز متوهم باشد و بر
آن دليلي نبود و عطارد تابع متصلست يعني متصل به است نه نحس باشد و نه سعد بر
ميانه طالعي نيرين و طالعي او نظري واقع نيست بلكه ساقط اند از يكديكر پس
تابع كوكبي باشد كه متصل با متصل به او باشد چنانكه اكر آن كوكب سعد باشد
سعد كردد و اكر نحس باشد نحس بعد بدانا برادران ذكيا مخفي نماند كه اثار يكه بر عالم كون و
فساد واقع ميشود هر اينه بوجود مؤثري و متاثري و شرطي باشد مؤثر را فاعل خوانند و متاثر را
قابل و فاعل نزد تحقيق قدرت الهي است و احكاميان اوضاع نجومي را شرط دانند
و كويند كه تجدد هر متجدد بر حصول آن شرط است چه بسبب حصول آن شرط تجدد بوقتي
خاص شده است دون وقت ديكر و قابل اجسام اين عالم باشد و انچه متعلق باجسام
است مانند صور و نقوس و اعراض و اثاري كه بر اين قوابل فايض ميشود بحسب تجربه
مختلف يافته اند و كويند اين اختلاف بحسب طوالع مواضع كواكب باشد و از بروج يا
بحسب اختلاف اماكن در زمان يا بسبب حالاتيكه كواكب را در جهات واقع ميشود مانكه

تفصيل

ارسى بفتح الف و سكون را و فتح سين مهمله و الف مقصوره و ياء تحتانى

در اكثر كتب احكام نجوم ارسى بعد ذكر كرده اند و در بعضى كتب بعد ذكر نحس اكبر

معنى اين كه قمر در بعد ارسى نحس اوست

وغلط واقع شده صحيح همين است

تفصیل انجمله درکتب مبسوط احکام مشبت وافعال بروج نیز مختلف میشود بحسب جدول
کواکب دربروج مانند اصلاف بدن سقیم وسلیم درحال انحراف واستقامت مزاج صحیح مشهور
است که نسبت کواکب بابروج همانست که نسبت ارواح باشباه امّا آثار مجرده کواکب اعم ازانکه
امری دیگرعارض شود بسبب بروج یا غیرآن که مصنف بتفصیل میفرماید که رخل سرد وخشک
وبعضی باین سبب اورا نحس اکبر کرفته اند چه اینند وکیفیت که سبب فنای حیوانات است
درو بی افراط است وچه نحوست ماورای این تواند بود مریخ وافتاب کرم وخشک اند
لیکن کرمی افتاب بیشتراست ازمریخ وخشکی مریخ بیشتراست ازافتاب وبعضی باین سبب
که خشکی مریخ درغایت است اورا نحس اصغر کرفته اند چه افراط خشکی یکی ازاسباب
مرک است مشتری وزهره کرم ونراند واین دو کیفیت درمشتری درحد اعتدال است وبعضی
باین سبب اورا سعد اکبر کویند چه سبب حیات حیوانات اینند وکیفیت است امّا رطوبت زهره
درحدّ اعتدالست وحرارت او مشکوک فیه است بلکه جمهور برانند که درطبیعت او حرارت نیست
لهذا کویند سرد ونراست پس یک کیفیّت حیات که رطوبتست دراو موجود باشد وبعضی ازاین
جهة اورا سعد اصغر کویند وقمر سرد ونراست بالذات لیکن بحرکه یافته اند که درحال ازدیاد
نوراو رطوبت قوابل درتزایدبود ودرحال انشقاص درنشاقص واین معنی براطبّاو
اهل دریا باو اظهراست وطبیعت عطارد چون درکیفیات مستقیم نیست طبع او تابع
طبیعت محلّ او باشد ازبروج اثنی عشریه وطبیعت ارس راکرم ونریافته اند
باعتدالی مانند مشتری وطبیعت ذنب رادرغایت سردی وخشکی مانند رخل و
شمس وعلویه کمریخ ومشتری ورخل باشد مذکّرند بسبب ذکورت شمس ورخل
افراط یبوست مزاج هریکست وسبب ذکورت رخل افراط یبوست اوست وسبب ذکورت

مشتری اعتدال حرارت و رطوبت مزاج اوست قمر و زهره مؤنث اند بجهة برودت و
رطوبت که در مزاج ایشانست و عطارد اینجا نیز تابع کواکب متصل بهاست و اگر متصل بهیچ
کوکب نباشد تابع محل خود باشد از بروج و نیز در حال تشریق مذکر باشد و در حال
تغریب مؤنث و هر کوکب مذکر نهاری است مگر زحل و هر مؤنث لیلی زیرا که طبیعت
مذکر حادات موافق طبیعت نهار و طبیعت مؤنث با و موافق طبیعت لیل و
چون جوهر نحسین با بطبع فاسد است زحل را با وجود برودت روزی گرفته اند و
مریخ را با وجود حرارت شبی تا افراط برودت اول با حرارت روز و افراط یبوست
ثانی با رطوبت شب همزوج گشته اعتدال حاصل آید و عطارد در این امر نیز تابع
کوکب متصل بهاست و گویند در نصف روزی بود روزی بود و در شبی آما ارباب
ساعات چون مصفا از تحقیق احوال بروج و کواکب فارغ شد شروع نمود در معرفت ارباب
ساعات بدانکه عدد نهاری ساعات مدت یکهفته یکصد و شصت و هشت است و ارباب
این صناعت هر ساعت معوجه را از اینجا یکوکبی از کواکب سبعه نسبت کنند و آن را رب
آن ساعت نامند و ابتداء از ساعت معوجه اول روز یکشنبه که اول هفته است کرده و
او را منسوب بشمس سازند بجهة وجود شمس سبب وجود روز و شبست و ساعت دوم از انروز
بزهره دهند و ساعت سیم بعطارد و علی هذا بر ترتیب افلاک تا قمر و چون نوبت بقمر
رسد از زحل گیرند و همچنین بر ترتیب ساعات میشمارند و کواکب نسبت میکنند تا ساعت
آخر از انجمله که آن ساعت دوازدهم شب یکشنبه است از هفته دیگر و آن هر آینه باین اعتبار
منسوب بمریخ باشد و بعد از آن دور از سر گرفته شود و بحالت اول عود کند و از انچه
گفتیم واضح و لایح گردد که در روز یکشنبه رب ساعت اولی که آن ساعت اول بود از

جمله ساعات یکصد و شصت و شش کانه شمس است و در روز دوشنبه رب ساعت اولی که آن
ساعت بیست و پنجم بود از انجله قمر در روز سه شنبه رب ساعت اولی چهل و نهم بود و
مریخ در روز چهارشنبه رب ساعت اولی که اناعت هفتاد و سیم بود عطارد در پنجشنبه
رب ساعت اولی که اناعت نود و پنجم بود مشتری در روز جمعه رب ساعت اولی
که اناعت صد و بیست و یکم بود زهره روز شنبه رب ساعت اولی که اناعت صد و
چهل بود داخل و ایضا ظاهر گردد که رب ساعت اولی از شب یکشنبه که اناعت صد و پنجاه
و هفتم بود از جمله ساعات مذکور عطارد است و رب ساعت اولی از شب دوشنبه که
اناعت سیزدهم بود از انجله مشتری و رب ساعت اولی از شب سه شنبه سی و هفتم بود
زهره رب ساعت اولی از شب چهارشنبه که اناعت شصت و یکم بود زحل و رب ساعت
اولی از شب پنجشنبه که اناعت هشتاد و پنجم بود شمس و رب ساعت اول از شب جمعه که
اناعت صد و نهم بود قمر و رب ساعت اولی از شب شنبه که اناعت صد و سیم بود مریخ
و رب ساعت دوم هر روزی و شبی کوکبی باشد که فلک او تحت فلک کوکب رب ساعت
دوم بود و علی هذا القیاس و این از بیانکه قبل از این مذکور کردیم ظاهر است و چون
بر ترتیب مذکور ثوبت قمر رسد باز از زحل گیرند چنانکه قبل از این کردیم و مراد این
ساعات زمانیست چه اگر مراد ساعات منوی باشد هرآینه بحسب طول و قصر ایام
ولیالی و بعضی از ارباب ساعات روز از ارباب بعضی از ساعات شب شود و بعکس انفیا
بنا بر انکه عقریب مذکور شود رب هر روز و هر شب دایما کوکب ثابت نباشد بلکه بحسب تفاوت
شب و روز تبدیل یابد بکوکبی و رب هر روز رب ساعت اولی انروز باشد بسبب
مقدم او بر سایر ارباب ساعات انروز علی هذا القیاس رب روز یکشنبه شمس باشد

وربّ روز دوشنبه قمر وربّ روز سه‌شنبه مریخ وربّ روز چهارشنبه عطارد وربّ روز
پنجشنبه مشتری وربّ روز جمعه زهره وربّ روز شنبه زحل و همچنین ربّ هر شبی ربّ ساعت
اولی آن شب باشد سبب آنکه گفتیم پس ربّ شب یکشنبه عطارد بود و ربّ شب دوشنبه
مشتری وربّ شب سه‌شنبه زهره وربّ شب چهارشنبه زحل وربّ شب پنجشنبه شمس
وربّ شب جمعه قمر وربّ شب شنبه مریخ و اهل هند ربّ شب را اعتبار نکنند و تمام
شبانروز را ربّ روز نسبت دهند و در تقدیر ساعت مستوی نزد ایشان
معتبر بود نه معوج و این بقیاس اقرب است اهل احکام نجوم هر بیجی را از بروج اثنی
عشری و علحده به پنج قسم مختلف تقسیم کرده اند چنانکه هر قسمی از دوازده درجه پنج
دوازده درجه کمتر نیست و معلوم نیست که بنای این تقسیم بر چیست و هر قسمی از اقسام
پنجگانه نصب یکی از متحیره است و نیز این را در این باب نصیبی نیافته اند و انرا یعنی
هر یک از اقسام را حد انکوکب و اهل احکام را در کمیت تقسیم حدود اختلافست چنانکه
هر قومی این تقسیم را بنوعی کنند چه اهل مصر را حدودیست و اهل بابل را حدود دیگر است
و همچنین هندوان و کلدانیان را و از بطلیموس نیز حدودی مغایر این حدود وارد منقول
اما افضل و اشهر همه که متفق علیه جمهور است حدود مصریانست که در این جدول موضوع
است چه انرا قیاس و ترتیبی نیست که بدون جدول مذکور شود و گویند وضع حدود مصریان
از پیش عزیز مصر ثبوت یعنی یوسف صدیقست علی نبینا و علیه السلام و در جدول اوّل
از انیدوال طوبی ارقام ثبت است و در جدول عرضیه بازاء هر بیجی درجات آن

مخلف بیجی منقسم به پنج قسم مرقوم است بواو و صاحب آن قسم از کواکب خمسه در پهلوی آن
مرقوم است بحرف جدول حدود مصریان این است



کویند چون کوکب در مدود خود بود چون
شخصی باشد که در میان عشیرت و اقارب
خود بود چون هر برجیرا بسه قسم مساوی کنند
چنانکه هر قسمی را ده درجه باشد و قسم اوّل
محل را میرخ دهند که صاحب بیت است و قسم
دوم را بآفتاب و قسم سیم را بزهره و قسم
چهارم که اوّل برج ثور است بعطارد و همچنین
بر ترتیب ارقام سی و شش گانه نشمارند و
بکواکب بر ترتیب افلاک نسبت کنند و
چون نوبت بقمر رسد باز از زحل گیرند تا
قسم آخر که درجه موت است و آن هرانیه بحسب
این ترتیب آزات میرخ باشد پس انزاد و قسم

مثالی بود یکی قسم آخر موت و یکی قسم اوّل محل هر قسمی را ازین اقسام و جه صورت بگوید
چنین منقول که سبب آنست که حکمای یونان در حین طلوع یکی از اقسام دکر یکی از منظور
چهل و شش گانه که واقع باشد در آن قسم مینموده اند و حکمای هند در این تقسیم قسم اوّل را در هر
برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دوّم را بصاحب برجیکه بعد از او باشد از مثلثه او قسم دیگر
بصاحب برج دیگر هم از مثلثه مثلا قسم اوّل از برج حمل میرخ دهند که صاحب اوست قسم دوّم شمس که صاحب
برج دوّم است از مثلثه یعنی اسد و قسم سیم مشتری که صاحب برج سیم است هم از مثلثه یعنی
قوس و از برج ثور قسم اوّل زهره را بود و قسم دوّم عطارد را و قسم سیم زحل را و قس علی هذا
سایر البروج و انزا یعنی هریک از آن اقسام را باین اعتبار و دیگران خوانند معرب و بیگان که لفظ

هندیت و بعضی دیگر هندیان دراین تقسیم قسم اول حمل را بمریخ دهند و قسم دویم بمشتری و همچنین
بهترتیب تا قسم آخر و آن از آن مریخ باشد و اینرا اثرجان و اروجان و ادرجان خوانند و این
اصطلاح بعینه اصطلاح وجوع است الا آنکه بهترتیب صاحبان دروجه ازافق بجانب تحت و در
آدرجان از تحت بجانب فوق پس دراین ترتیب چون نوبت بزحل رسد باز از قمر باید گرفت
وچون هر برجی بدو قسمی متساوی کنند و قسم اول از برج مذکر بشمس دهند و قسم آخر بقمر و قسم اول از
برج مونث بقمر دهند و قسم آخر بشمس آنرا نیم بهر خوانند و چون هر برجی هفت قسم متساوی کنند
چنانکه هر قسمی چهار درجه و هفده دقیقه و هشت ثانیه و سی و چهار ثالثه بود باید که قسم اول
هر برجی بصاحب آن برج دهند و قسم دویم بکوکبی دهند که فلک آن تحت فلک صاحب برج بود
باشد و قسم سیم بکوکبی که فلک او تحت فلک قسم دویم بود علی هذا تا قسم هفتم انرا بهفت بهر خوانند
وچون هر برجی به نه قسم متساوی کنند چنانکه مجموع صد و هشت قسم بوده باشد هر قسمی سه درجه
و بیست دقیقه و قسم اول از حمل بمریخ دهند که صاحب حمل است و قسم دویم بصاحب ثور که زهره است
و قسم سیم بصاحب جوزا که عطارد است و علی هذا بر ترتیب اقسام صد و شش گانه بشمارند و صاحبان بروج
بهترتیب نسبت کنند و چون نوبت بخوت رسد باز از حمل گیرند تا اقسام دوازده برج که هر آنچه
متعلق باشد بصاحب خود که مشتریست و اینرا نیز اقسام این اقسام بهره خوانند و این ترتیب که مذکور شد
لازم آید که بهره‌ای موافق در عدد از سه برج که مثلثه یکدیگرا بود و همچنین بر چهار دوازده
قسم متساوی کنند و لاجرم هر قسمی دو درجه و نیم باشد و قسم اول از هر برجی بصاحب آن برج
دهند و قسم دویم بصاحب برجیکه بعد از آن برج باشد و علی هذا تا آخر که قسم دوازدهم است از هر
برج و این اقسام را پس چون کوکبی با دلیلی دیگر در هر برجی باشد و از آن برج درجه و دقیقه
قطع کرده باشد دو درجه و نیم از مقدار حصهٔ همان برج اعتبار کنند و دو درجه و نیم دیگر حصه
برج دیگر که بعد از اوست و همچنین دستور بهترتیب تا آنجا که مقدار حصه برجی بماند از آن تا
هر درجه را دوازده درجه و هر شش دقیقه را درجه و هر دقیقه را دوازده دقیقه گیرند از برجی

که نوبت باو رسیده باشد انجا که منتهي شود موضع اثني عشريه انکوکب باشد دليل باشد وصاحب آن برج هر آينه صاحب اثني عشريه باشد واين اعمال را احکاميان بسيار معتبر دارند واز جمله مصطلحات اهل اين فن آنست که بعضي درجات از بروجرا درجات بيره خوانند وبعضي را مظلمه وبعضي را قيمه يعني غبارناک وبعضي را خالية يعني خالي از عوارض مذکوره وهمچنين بعضي از درجاترا درجات سعادت فراي گويند وبعضي را اناآر يعني جمع بر يعني جاه از غايت کوتاه وبعضي را مذکر وبعضي مؤنث وما بجهة تحقيق هريک ازاين متغيرات جدولي بياورديم

جدول وجوه کواکب

ا	ح	ب	ه
ب	د	ل	ط
ج	ب	ح	ي
د	ه	ط	ك
ه	ل	ي	ل
و	ب	ه	م
ز	د	ك	ن
ح	ح	ه	س
ط	د	ل	ع
ي	ب	ح	ف
ك	ه	ط	ص
ل	ل	ي	ق

جدول مدبجان کواکب

ا	ه	ح	د
ب	ط	د	ل
ج	ي	ه	ل
د	ك	ح	ب
ه	ل	ط	ه
و	م	ل	ط
ز	ن	ي	د
ح	س	ك	ح
ط	ع	ل	ه
ي	ف	م	ب
ك	ص	ن	ط
ل	ق	س	ي

جدول اد بجان کواکب

ا	ب	ح	د
ب	ج	د	ه
ج	د	ه	ب
د	ه	ب	ج
ه	ب	ج	د
و	ج	د	ه
ز	د	ه	ب
ح	ه	ب	ج
ط	ب	ج	د
ي	ج	د	ه
ك	د	ه	ب
ل	ه	ب	ج

جدول مدبجم

ا	ح	د	ب
ب	د	ح	ه
ج	ح	د	ل
د	د	ح	ل
ه	ح	د	ل
و	د	ح	ل
ز	ح	د	ل
ح	د	ح	ل
ط	د	ح	ل
ي	د	ح	ل
ك	د	ح	ل
ل	د	ح	ل

جدول مذهبره کواکب

جدول دهجاد آل علی العمی

جدول اثنی عشریه کواکب

جدول درجات

جدول درجات اسماء

ا	ط	٩	ريانوام ك
ب	ح ك ل ن ص ف ش	١	٩ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤
ج	ا ه و ز ي	٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥
د	ب ه و ز ي	٦	٦ ٦ ٦ ٦ ٦
ه	ج د ه و ز ي	٤	٤ ٤ ٤ ٤ ٤ ٤
و	ج د ه و ز ي	٥	٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥
ز	د ه و ز ي	٧	٧ ٧ ٧ ٧ ٧ ٧ ٧
ح	ط ي ك ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٨	٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨ ٨
ط	ي ك ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٩	٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩ ٩
ي	ك ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	١٠	١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠ ١٠
ك	ل م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٢٠	٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠ ٢٠
ل	م ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٣٠	٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠ ٣٠
م	ن س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٤٠	٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠ ٤٠
ن	س ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٥٠	٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠ ٥٠
س	ع ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٦٠	٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠
ع	ف ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٧٠	٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠ ٧٠
ف	ص ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٨٠	٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠ ٨٠
ص	ق ر ش ت ث خ ض ظ غ	٩٠	٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠ ٩٠
ق	ر ش ت ث خ ض ظ غ	١٠٠	١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠ ١٠٠
ر	ش ت ث خ ض ظ غ	٢٠٠	٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠ ٢٠٠
ش	ت ث خ ض ظ غ	٣٠٠	٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠ ٣٠٠
ت	ث خ ض ظ غ	٤٠٠	٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠ ٤٠٠
ث	خ ض ظ غ	٥٠٠	٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠ ٥٠٠
خ	ض ظ غ	٦٠٠	٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠ ٦٠٠
ض	ظ غ	٧٠٠	٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠ ٧٠٠
ظ	غ	٨٠٠	٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠ ٨٠٠
غ		٩٠٠	٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠ ٩٠٠

جدول درجات مذكر ومؤنث

مذكر بسياهي ومؤنث بسرخي

ا	ر	٥	و	ل	ح	
ا	ر	ح	٥			
٥	و	ا	و	د	ح	
ح	٥	٥	٥	٥	ا	ط
د	٥	٥	و	ر		
٥	ر	٥	ح			
و	٥	٥	ا	ر	س	
ر	د	و	د	٥	ح	ح
ح	٥	د	ر	س	٥	
ط	ا	ح	٥			
	٥	ر	و		٥	
ا		٥	ح	٥	٥	

جدول درجات مظلمه ونيّره وفهيمه وصائمه فول الحكماء

ا	٥	٥	٥	٥	٥	٣
٢	٥	٥	٥	٥	٥	٢
٣	٢	٢	٢	٢	٢	١
٢	٥	٥	٥	٥	٥	٢
١

الحمل	۳	۵	۸	۴	۴	۴	۱
	مظلمہ	نیرہ	خالیہ	نیرہ	خالیہ	نیرہ	مظلمہ
	ہ	ط	ی	ک	ک	ط	ل
الثور	۳	۱	۲	۸	۵	۳	۲
	مظلمہ	نیرہ	خالیہ	نیرہ	خالیہ	نیرہ	خالیہ
	ع	ر	ب	ک	ک	ک	ل
الجوزا	۱	۳	۵	۲	۶	۱	۸
	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	خالیہ	نیرہ	مظلمہ	خالیہ
	ر	ر	ہ	ر	ا	ل	
السرطان	۱	۵	۲	۴	۲	۸	۲
	قمہ	نیرہ	قمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	مظلمہ
	ر	س	ح	ا	ک	ا	ل
الاسد	۸	۳	۶	۵	۹	حالیہ	
	نیرہ	قمہ	مظلمہ	خالیہ	نیرہ		
	ر	ب	ی	ک	ل		
السنبلہ	۵	۴	۲	۶	۴	۱	۲
	قمہ	نیرہ	خالیہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	۱ خالیہ
	ہ	ط	ا	ر	ک	ا	
المیزان	۵	۵	۸	۳	۱	۲	
	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	خالیہ	
	ہ	ب	ا	ک	ا	ل	
العقرب	۳	۵	۶	۶	۲	۵	۳
	مظلمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	مظلمہ
	ہ	؟	ح	ک	ک	ح	ل
القوس	۹	۳	۱	۴	۱		
	نیرہ	قمہ	نیرہ	مظلمہ	قمہ	خالیہ	
	ط	ب	ط	ا	ل		
الجدی	۱	۳	۵	۴	۲	۴	۵
	مظلمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	خالیہ
	ر	ب	ہ	ط	ک	ک	ل
الدلو	۴	۵	۴	۸	۴	۵	
	مظلمہ	نیرہ	قمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	خالیہ
	ہ	ط	ا	ک	ک	ل	
الحوت	۶	۶	۵	۴	۳	۳	۲
	قمہ	نیرہ	مظلمہ	نیرہ	خالیہ	نیرہ	مظلمہ
	و	ب	ا	ک	ک	ک	ل

وجود کوکب

وچون کوکب نهاری یعنی زحل ومشتری وشمس وعطارد وقتیکه دلالت کند برنهاریت ورروز فوق
الارض باشند ودرشب تحت الارض باشند وکوکب لیلی یعنی مریخ وزهره وقمر وعطارد وقتیکه دلالت
کند برلیلیت یعنی عکس درروز تحت الارض باشند ودرشب فوق الارض انراخیر گویند
واگر براین احوال برج مذکور درتعرف کوکب لیلی بود انرا جلب گویند ویعنی فضلا بگاه
برج بذکر ومؤنث بیت مذکر ومؤنث گفته اند پس درضمن هرجلب خیر بود وبعکس نه وخیر
درلغة یعنی مکان بود وجلب یعنی بودن وبدست آوردن واهل این صناعت گفته اند که بودن
کوکب درخیر خود مانند شخصی بود که درمیان آشنایان خود بود وچون کوکب نهاری درروز
تحت الارض بود ودرشب فوق الارض وکوکب لیلی بعکس انراخلاف محل گویند وازجملهٔ
احکامیان درخطوط کواکب یکی اعتبار فرح وترح انسانست بتفصیل آن اشاره کرده میشود
که فرح عطارد دربیت طالعات وفرح شمس دربیت تاسع وفرح مشتری دربیت حادی عشر
وفرح زحل دربیت ثانی عشر وفرح قمر دربیت ثالث وفرح زهره دربیت خامس وفرح مریخ
دربیت سادس واکثر استنباط کیفیت این تقسیم ازهشت خانه طالع که سوی اوتاد اربعه
است کنند وگویند ازاین هشت خانه دوخانه قوی اند که انرا مابل نظر خوانند وآن
بیت یازدهم وپنجم بود ودوخانه ضعیف اند که انرا زایل حافظ خوانند که ان بیت
یازدهم وششم بود ودوخانه ازوجهی قوی اند وازوجهی ضعیف که انرا زایل ناظر
خوانند وآن بیت نهم وسیم وانیها همه درباب آینده بتفصیل معلوم گردد وچون احوال
انیجانها معلوم کنند گویند چون ازاینکواکب سیاره الاعطارد دوکوکب نحس اند
یعنی زحل ومریخ ودو کوکب سعد اند یعنی مشتری وزهره ودوکوکب دربعضی احوال سعد اند
ودربعضی احوال نحس یعنی نیرین پس دوخانه ضعیف را ازروزی مناسب نحس دادند

اضعف را با نحس یعنی دوازدهم را با زحل و ششم را با مریخ و دو خانه قوی را بسعدین دادند اقوی را با سعد
یعنی باز دهم را بمشتری و پنجم را بزهره دادند و خانه را که از وجهی قوی بودند و از وجهی ضعیف
باند و کوکب دادند که در بعضی احوال سعدند و در بعضی احوال نحس یعنی نیرین اقوی را با عظم
یعنی نهم با آفتاب و سیم را با ماه کسی نگوید که چرا فرح نیرین در بیت ثانی و ثامن که مایل ساقط
خوانند سبب نیست چه اینها خانه نیز از وجهی اقوی اند و از وجهی ضعیف زیرا که سقوط
بیت از طالع احسن است از زوال و ناظر بودن او بطالع احسن است از مایل بودن و
چون عطارد در اسعادت و نحوست ذاتی نیست بلکه ممزوجست و درجات طالع نیز ممزوج است
میانه نور و ظلمت است پس طالعرا در این قسمت با و نسبت کردند و گویند بودن کوکب در
بیت فرح مثل شخصی بود که در موضع نزهت و شادی بود و درجات تحریر بجهة حفظ فرح
کواکب این بیت بخاطر فاطر رسید و همچنین از قرنهای فرح کان اوسط آمد بیاد ارج ارباب
منحوسط آمد و خانه مقابل فرح یعنی خانه هفتم او بیت ترح و آفت باشد چه در خانه مقابل از
بیوت اثنی عشریه چنانکه دو برج مقابل ضد یکدیگرند پس طرح عطارد در سابع است
و ترح شمس در ثالث و ترح مشتری در خامس و ترح زحل در سادس و ترح قمر در تاسع
و ترح زهره در حادی عشر و ترح مریخ در ثانی عشر و نیز از جمله معتبرات است قوت و
ضعف کواکب و آنچنانست که گویند قوت شمس عاشر است و قوت ماه در رابع و قوت
زحل در ثامن و قوت مشتری در ثانی و قوت مریخ در ثالث و قوت زهره در سابع و
قوت عطارد در تاسع و خانه مقابل بیت قوت ضعف باشد و چون کوکبی در خانه یا
در شرف خود باشد و در روند بکوکبی دیگر یکی از انواع ضمه ناظر باشد که او را بهمین
حال باشد یعنی او نیز در خانه یا شرف خود باشد و در روند بود او را یعنی این وضع را

الکتوابه

دستوریه گویند و این معتمدترین انواع دستوریه است و نزد خیر و بصیر واضح و لایحست
که سفلیین را با اقتاب این نوع دستوریه بجنب بر جیه صورت نبندد و از جمله انواع دیگر
یکی آنست که کوکبی در خانه خود بود و دوره او از یک نیر چون دوری خانه او باشد
از خانه آن نیر مانند آنکه مشتری در قوس و آفتاب در اسد یا در حمل باشد دویم آنکه کوکبی در
کمال تشریق و تقریب محمود بود و آن کوکب علوی را مقدار شصت درجه بعد باشد از آفتاب
و سفلیین را او اخر سرعت سیر بود که انرا رباط اعظم گویند سیم آنکه صاحب طالع در عاشر
بود و صاحب عاشر در طالع و دستوریه دلیل خیر و سعادت عظیم است و مستولی بر جزوی
از فلک البروج یعنی منطقة البروج و آنرا اکثر احوال موضعی کوکبی یا سهمی یا مرکزیکی
از بیوت اثنی عشریه باشد عبارت از کوکبی است که خط او از جمله خطوط خمسه است
که آن بیت در شرف و حدود و مثلثه[۲] است در انجزء بیش از خطوط کواکب دیگر باشد در ووجه
همان جزو بشرط آنکه آنکوکب ناظر باشد بانجزو بیکی از نظرات خمسه یا بیکی از دو نوع
ناظر لیکن در اتصال بنظر بر جیب کامنست و ناظر جزو بدرجه نشاید و اهل احکام هر
خطیرا در مرتبه اعتبار کرده اند و انرا بر اشهادت گویند و لهذا کوکب مخطوط را
شاهد و مزاعم خوانند مثلا صاحب بیت را چهار شهادت گیرند و صاحب شرف را سه و
صاحب مثلثه اولی را دو و صاحب مثلثه دویم را یکی و این بقول کوشیار است امّا ایوب
طبری که یکی از علمای احکام است میگوید که صاحب بیت را هفت شهادت است
و صاحب شرف را شش و صاحب حد را پنج و صاحب مثلثه اولی را چهار و صاحب مثلثه
ثانی را سه و شریک را دو و صاحب وجه را یکی و همچنانکه خطوط مذکوره را مراتب
تعیین کرده اند و همچنین هر یک از حدود و وجوه و ربعان و غیر ذلک را مثل خیزو یلب

وهفت بروند بهر واثنی عشریه وفرح وسایر قوی کواکب که درمیان این منازل مرتبه
تعیین کرده اند لیکن درمستولی زیاده ازخطوط خمسه مشهوره را اعتبار نکنند ومراتب
باقی کواکب نامند نه خطوط چنانکه مصنف خود درشرح زیج ایراد نموده وتفاصیل آن یعنی
تفاصیل مراتب قوی کواکب ازکتب احکام طلب باید کرد وما انیمراتب رابتفصیل و
توضیح تمام درباب نوزدهم ایراد نمائیم ناراجوع بکتب احکام نباید کرد وچون اتفاق
افتد که صاحب خطی بجرم خود درآن خط باشد مرتبه اورا درانخط ضعیف گیرند پس در
اینحال قوت اومضاعف گردد واگرشهادت دوکوکب ماوی باشد هردوکوکب را
مستولی گیرند واگرکوکبی درشهادت قریب بکوکب مستولی باشد انکوکب راشریک
مستولی گردانند مثلاخواستیم گیریم درجهٔ ثور رامستولی بدانیم کواکب ناظر بخزو زهره
وزحل وقمر ومشتری رایافتیم وشهادت زهره دراین جزو بقول ابوایوب طبری شانزده
است زیراکه هم صاحب بیت است وهم صاحب حد ووجه صاحب مثلثه اولی شهادت قمر
چراکه هم صاحب شرفست وهم صاحب مثلثه ثانیه واندوکوکب دیگررا دراین جزواز سقوط
خمسه هیچ نصیبی نیست پس مستولی زهره بود بشرکت قمر اما اگراصحابا هیچیک ازارباب
خطوط ناظر بخزو مفروض نباشد کوکب قریب رامستولی باید گرفت هرچندکه درانجزو
ضعیف وناقبول بود لیکن بشرط نظر اما اگرکواکب همه ازوی ساقط باشند انجزو
مستولی نبود واصحاب احکام انرا ازروی تشبیه بدن بروج گویند وانطایفه رادر
طوالع مدار برکوکب مستولی است باب الجد هم درمعرفت ارکان بروج وادله
کانه وثبوت ایشان قبل ازاین مذکور شدکه منطقه البروج راازابتداء نقطهٔ طالع بدوازده
قسم کنند وهرقسمی رابیتی خوانند وازاین بیوت چهارخانه راوتاد خوانند چنانکه خانه اول را

که هر آینه بر افق شرقی واقعست و تد طالع خوانند و خانه هفتم را که بر افق غربی واقعست و تد
غارب و خانه دهم را که بر نصف اعلی دایره نصف النهار است و تد السماء و خانه چهارم را
که بر نصف اسفل دایره نصف النهار است و تد الارض و اینها را و تد بجهة آنکه بنده کدار
احکام بر اینهاست چه اقوی بیوت اند و لهذا هر یک را بیت اقبال و مبداء کون خوانند
و بیت ثانی و خامس و ثامن و حادی عشر را مایل الاوتاد خوانند از جهة میلان هر یک بود
مجاور خود و از این جهت اینها خانه را در قوت اوسط خوانند و بیت ثالث و تاسع و
سادس و ثانی عشر را زایل الاوتاد خوانند بسبب زوال هر یک از و تد مجاور خود و از این
جهت این چهار خانه را اضعف بیوت خوانند و لهذا هر یک را بیت ادبار و مبداء
زوال گویند و وجه تقدیم ذکر تاسع بر سادس که مصنف جایز داشته معلوم نیست و
شاید که بحیثیت نظر اوتاد بطالع بوده باشد و بیت سادس و ثانی و ثامن و ثانی عشر
ساقط اند از طالع زیرا که بهیچ یک در نظرات خمسه میانه این بیوت و طالع متحقق نشود
و وجه تقدیم ذکر سادس بر ثانی از اینجا نیز معلوم نیست و باقی غیر اوتاد اربعه که آن ثالث
و خامس و تاسع و حادی عشر است ناظر اند بطالع چه میانه هر یک از بیت ثالث و حادی عشر
و میانه طالع نظر تسدیس است و میانه هر یک از اینها و خانه دیگر و میانه طالع نظر تثلیث
و ظاهر است که بیوت ناظر اقوی اند از بیوت ساقط بلکه اتفاق اهل احکام بر آنست
که قوت بیست زایل ناظر زیاده است از مایل ساقط چنانکه قبل از این در شرح فرح کوکب
بانیمعنی اشاره شده است و از افراد هر یک از این انواع هر کدام بتوالی اقربند در قوة
مقدم باشند بر انکه ابعدند الا افراد بیوت ساقط که بعکس این معنی است یعنی هر کدام
بتوالی ابعد اند از طالع در قوت مقدم باشند بر انکه اقربند و از انکه گفتیم لازم آید که اقوی بیوت

طالع پس عاشر پس رابع پس حادی عشر پس خامس پس تاسع پس ثالث پس ثانی پس
ثامن پس سادس و اضعف بصحه بیوت بیت ثانی عشرات که هم زایل ساقط است از طالع و
هم اقرب باو و بعضی بیت سادس و ثانی عشر را فقط بیت ادبار گویند و هر خانه که عدد
او فرد باشد آنخانه را مذکر دانند و هر چه عدد آن زوج مؤنث و باز اینها را از ده خانه بچهار
ربع منقسم سازند و از انجمله از بعد از که میان مرکز عاشر و طالعست و همچنین اندازه که میانه مرکز
رابع و رابع است ربع منقبل و ربع مذکر و از بعد از که میانه طالع و رابعست و همچنین از
که میانه رابع و عاشراست ربع مدبر و ربع مؤنث گویند و آن نصف که میانه مرکز رابع و
عاشراست از طرف غرب نصف هابط و چون اتفاق افتد که برج عاشر بحسب عدد برج
یازدهم طالع بود او تاد آن طالع را اوتاد مایله گویند چه هریک در اینحال بهیت مایل
خود اشتغال نمایند و اگر عاشر بحسب عدد برج نهم طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد زایله
گویند زیرا که هریک بیکی از بیوت زایل اشتغال کنند و اگر برج عاشر بعینه برج دهم
طالع باشد اوتاد آن طالع را اوتاد قایمه خوانند و قسم ثالث افضلست از قسم اول و قسم
اول از ثانی و هر خانه بیشی از مبداء آن خانه باشد بپنج درجه تا پنج درجه قبل از مبداء
بیت ثانی آنخانه پس اگر درجه تقویم کوکبی مثلا بیش از مبداء آنخانه باشد بدو درجه خانه مقدم
او را محل آنکوکب دانند بلکه همان خانه را محل آن اعتبار کنند هرچند فی الحقیقه در آنخانه
نباشد و این اعتبار سبب آنست که ناممکن باشد تمسی و ترب تابع و روز بطالع در آید ا
انیت بیان انواع بیوت اثنی عشریه اکنون در مدلولات هریک شروع نموده میفرماید
مدلولات بیوت اولا چون طالع مبداء ظهور و وجود اشیاست و دلیل بقای آن
امور که بظهور او ظاهر شده و ایضا طلوع اندالست بر تکون هر متکون و مؤثر در آن خصوصا

در نوع انسانی که اشرف و اکرام انواع مکونات است ازین سبب گفته که بیت طالع خانه حیات
و نفس و ابتدا، کارها و ایضا دلالت کند بر تدبیر مصالح و غریزت امور و طلب اشیا و کیفیت
زندگانی و سعادت و شقاوت و از اعضا منسوب بسر و روی و بیت دوم مایل طالع
است دلالت کند بر حالت ثانی موجود که آن هر آینه کیفیت اسباب و انواعی که گذاشت
خواهند و اقرب آن اسباب غذاست و اوسط آن ذخایر اموال و بعد ازان اعوان و
انصار را ازانجهت گفته که بیت ثانی خانه مالست و معاش و اعوان و انصار و حوادث
مستقبله و ایضا دلالت کند بر دخل و خرج و بقبول بعضی بر اکل و شرب و از اعضا منسوب
بگردن و بیت سیم که زایل لما لعنت دالست بر حالت ثالث موجود و آن هر آینه کیفیت
توابع اسباب معیشت است و چون حرکت سبب استمراء غذاست و برادر و خواهر که
شریک و معین مالند و دلیل بر اینند و ام خصومت ایشانست بسبب جلب اموال از
انجهت گفت که بیت ثالث خانه برادرانست و اقربا و سفرا، نزدیک و تحویل از جایی
بجایی و ایضا دلالت کند بر علم اندک و اسرار و از اعضا منسوب بر دست و دوش
و وند چهارم چون در غایت خفاست علامت عواقب امور بود و امریکه ماده موجود
با وشی شود پدر و وضع محل فرار و ثباتست چون مکن و املاک ازاین جهت گفت
بیت رابع خانه پدر و املاک و ضیاع و عقار و عواقب امورات و ایضا دالست
بر مدفن اموال و از اعضا منسوب بسینه و پهلو و معده و بخم که مایل رابعست هر
آینه دلیل دوم پدر بود که انفرزندانست و اکل و شرب و هدایا که نتیجه املاک و
ارتفاعاتست ازینواسطه گفت که بیت خامس خانه فرزندان و رسولان و هدایا و
اخبار و اکل و شرب و ایضا راست بر عشقبازی و ملبوسات و شادی و سورها

وضیاعها و از اعضا منسوب بپشت و دل و شکم که زایل را لعبت دلیل باشد بحالت ثالث
او از عبید و خادم و ستور که از جمله اسباب مکسب و بیماری که بسبب حصول حیات بجمله
سقوط از طالع از این علت گفت که بیت سادس خانه مکاران و بندگان و مرضها
و افتها و دواب صغار است و ایضا دالست بر کریخته و گم شده و نعمت و از اعضا منسوب
بناف و شکم و هفتم که وتد غاربست هر آینه ضد طالع بود و نظیر او پس دال باشد بر ازواج
و شرکا و سبب هلاک و قاچون اضداد و خصوم از اینوجه گفت که بیت سابع خانه شرکا
و ازواج و عوراتست و ایضا دالست بر اضداد و خصوم و مقصد مسافران و کرانی و
ارزانی و از اعضا منسوب بسرین و زیر ناف و هشتم که مایل و سابعست حالت دوم
ازواج بود چون مقابل و ضد ثانیست دلیل بطلان اسباب بقا و معیشت بود از
این قبل گفت که بیت ثامن خانه خوف و مرگ و میراثها و اموال عوارات و غم و اندوه
است و ایضا دالست بر اموال و خصوم و اضداد و فقر و فاقه و از اعضا منسوب
بالات شهوت و مقعد و رحم و نهم که ثانی الموتست دلالت کند بر حالت ثانی از
حیثیت زمان مثل امور اخروی و از حیثیت فرعیت مثل خواب چه نکته النوم اخ الموت
مشهور و معروفست و بنزدیکی نظیر ثالثست و اقوی از او دال بود بر علم بسیار و سفر
دور از اینجا لایل گفت که بیت تاسع خانه سفر دور و دین و علم و زهد و فکر و عقل
و خوابست و ایضا دالست بر وفاداری و تدبیر و کیفیت احوال عافیان و از اعضا
منسوبست بمخدین و دهم چون ارفع و اعلی و اقوی بیوتست و نظیر بیت الاب از
این سبب گفت بیت عاشر خانه سلطان و صادران و اشتغال اعمال سلطانیت
و ایضا دالست بر صفت و رفعت و مشهور و معروف گشتن و از اعضا منسوب بزکبتین

ویازدهم چون ثانی دهم است واسعد بیوت مائله ازاین دلالت کند کیت حادی عشر خانه
دوستان وامیدها وسعادتهاست وایضا دالست بروزراوخفا وبیت المال سلطان واعوان
ملوک واعضا منوبست بساقین ودوازدهم چون اضعف واخس بیوت ونظیر ششم ازاین
علامت کند کیت ثانی عشر خانه اعدا وشقاوتها ودونان وچهارپایان بزرگ وایضا
دالست برگرفتاری وبند وزندان وحزن ودین ونکبت وغرامت وامراض مزمنه وازاعضا
منوبست بقدمین ابتدای سخن درمدلولات بیوت منوبات کواکب اولا زحل
چون نحس اکبراست وبطی اسیر هرآینه منوب منوب بود باشیای حسیه وامور یکه متعلق
باشد به بطوء ازاینجهته کفت که زحل کوکب هران ودهقان ودرباب فلاح وخاندانهای قدیم
وغلامان سیاه وصحرانشینان ومردم سفله وخسیس وزاهدان بی علم وازاخلاق بکبر وکینه
وحمق وجهل وبخل ووقار وسنجیده کاری وکاهلی ومشتری چون سعد اکبراست وبطی اسیر
دلالت کند برتانی ورفعت وثبات ومنزلت واشیای شریف ازاین سبب کفت که
مشتری کوکب اشرافست وعلما وقضاة وامرای باعدل وانصاف ووزرای جلیل القدر
رفیع المنزله واهل مناصب وزهاد واعتبار وازاخلاق علم وسخا وعلو همت وصیانت
وتواضع وصدق ووفا ومریخ چون نحس اصغراست وسریع السیر دلیل بود برشبا، غرب
وامور سریعة الفساد بانبواسطه کفت که مریخ کوکب لشکریانست وامرای ظالم وانراک
ودزدان وعوانان ومفسدان وتهی کاران وبیباکان ستوروازاخلاق قهر ومکابره
وشجاعت وحسارت وسفاهت ودروغ وتهمت وایذاء مردم درمانت وزنا وضیانت
وشمس چون نیراعظم است وخسروسیارات وثوابت ومریخ اشیا وعجف فیض دال
باشد برسلطنت وامور عظیمه ازین حیثیت کفت که شمس کوکب سلاطین است واصحاب

امرونهي والكابر واهل راي وتدبير وازاخلاق تكبّر وعجب واُنفَت وكرم وترفع وبهاء وبهجت
وزهره چون سعد اصغرات سريع التسير ومؤنث دال باشد برانوثت وضوثت وحسن
وبهجت وفرح وشادي ازاين جهت كفت كه زهره كوكب اهل طربت وزنان وامردان وفحشان
وقوادان وظرفا واصحاب زينت وتجمل وازاخلاق لهو وطرب وعشق وظرافت وسخريت
وسوكند دروغ عطارد چون ممتزجست وسريع التسير وتابع متصل دال باشد برتتبع نمودن
وزيركي ازاين سبب كفت عطارد كوكب حكماست وطبيبان ومنجمان وشعراواذكياو
ديوانيان وكاتبان وفقاشان وتجار واهل بازار وازاخلاق دين وعلم وپاكي ونطق وادب
وصنايع دقيقه ومزجون اسرع كواكبست دال باشد برحركت واشتغال واستحاله وانقلاب
ازاينجهت كفت كه قمر كوكب رسولانست وپياده روان وايلچيان وعوام الناس واز
اخلاق عفت وجمال وسليم طبع وفراغ عيشي وبسيار كفتن وحركت وسخن چيني باب
نوزدهم درمعرفت انظار كواكب وقواي كواكب وانچه بدان ماند قبل ازاين مذكور شد كه اغلب
انظار كواكب بلاتكرار پنجست ازانجمله چهار كه غير مقارنات بحسب مواجهت ومخالفت
كيفيات واوضاع اماكن ايشان ازبروج حكمي خاص دارند چنانكه كويند كه تثليث وتديس
دو نظر مودتند ومعهود زيراكه تحقق هريك ازاينها ونظر در دو برج متفق الطبيعه دست
دهد خواه كه اتفاق درهر دو كيفيت باشد كما في تثليث يادر كيفيت كما في التديس واز
اينجهت كفت كه تثليث اقوي است ازتديس ولهذا اورا نظر تمام دوستي كويند وثانيرا
نيم دوستي وبعضي علت اقوائيت اورا ازاينداننند كه قوس بعد اوضعف قوس بعد
ثاني است ومقابله وتربيع دو نظر عداوت اند ونحوس اما مقابله بجهة انكه در دو برج متقابل
متحقق شود كه متضاد انند چنانكه سبق ذكر يافت اما تربيع بجهة تحقق او در دو برج مختلف

الطبيعه.

الطبیعة بالکیفیتین او بالکیفیة الواحده و مقابله اقویست از تربیع و تربیع قوی بعد مقابله ضعیف قوی بعد تربیعست امّا اقوی نظرات مطلقا در تاثیر مقارنه است پس مقابله پس تربیع پس تثلیث پس تسدیس چنانکه تجربه بر اینها دلیلست و هریک از این نظرات را جب سعادت و نحوست کواکب متناظره تاثیرات یافته اند چنانکه میفرماید که نظر دوستی بکواکب سعد محمود التاثیراست و نظر دشمنی با نیها یعنی کواکب سعد مذموم نیست یعنی محمود است یا متوسطاست میانه محمود و مذموم علی الاختلاف و نظر دشمنی بکواکب نحس مذموم التاثیرات و نظر دوستی با نیها یعنی بکواکب نحس در امر تبه نیست بلکه قلیل الذم است و شاید که در بعضی موارد محمود باشد بنا بر مناسب مقارنه و مجاسده با کواکب سعود و عقده و سعد در سعادت بیفزاید و با کواکب نحوس و عقده نحس و از انچه قبل از این در احوال کواکب مذکور شده معلوم و مفهوم است که مقارنه و تربیع و مقابله با نیز بین مذمومست و تثلیث و تسدیس محمود و همچنین مذکور شده است که عطارد در سعادت و نحوست تابع کوکب متصل بیاست و نیز باید دانست که هریک از این نظرات که حکم اخذ کرده شد اعم است از انکه میانه دو کوکب باشد یا میانه جزوی از فلک و کوکبی بعد هذا بر نظرت سلیمه مخفی نماند که چنانکه نظر متنوع با نواعست تناظر نیز بوجی با مطلع بچند نوع منقسم است و هریک از این انواع که بعد از این بتفصیل موضح گردد و تقریبی باشد به تحقیقی تقریبی آن بود که چون میان دو کوکب متحقق شود قریب بان نظری از نظرات مشهوره غیر مقارنه بینهما دست دهد و تحقیقی انکه وقوع نظر و تناظر در یک آن باشد پس مصنف بعد دبیان اینها عبارت آمده میفرماید که تناظر نیز انواعست از انجمله یکنوع تسدیس است و آن دریوجی مثل انکه یکی کوکب در اول جوزا باشد و دیگری در آخر سرطان یا یکی در اول قوس باشد و دیگری در اول حمل و در مطلوبی مثل انکه یکی کوکب

در اوّل حوت باشد و دیگری در آخر حمل یا یکی در اوّل سنبله باشد و دیگری در آخر میزان و شاطر
تقریبی در این نوع نیز همین نهج باشد لیکن تحقق امشروط است باانکه در غیر اوّل و آخر این بروج اتفاق
افتد و نوع دیگر از انواع شاطر بریعی است و دیگر استقبالی و آن بقیاس برتدیعی معلوم
شود یعنی شاطر تربیعی دریوعی مثل انکه یک کوکب در منتصف حقیقی ثور باشد و دیگری
در منتصف حقیقی عقرب باشد و دیگر در منتصف حقیقی دلو و در مطلعی مثل انکه یکی کوکب
در منتصف حقیقی دلو باشد و دیگری در منتصف حقیقی ثور یا یکی در منتصف حقیقی اسد باشد
و دیگری در منتصف حقیقی عقرب و شاطر تقریبی در این نوع نیز همین نهج است لیکن تحقق
امشروط است باانکه در نیمهٔ ازاین بروج دست دهد که آن نیمهٔ عقرب باشد بنقطهٔ انقلاب
یا اعتدال عقرب از آن نیمه نه در منتصف حقیقی و انچه در نیمهٔ دیگر واقع شود شاطر
تثلیث حقیقی خواهد بود بشرط انکه در اوّل و آخر بروج نباشد و شاطر استقبالی دریوعی
مثل انکه یکی کوکب در اوّل حمل باشد و دیگری در آخر سنبله یا یکی در اوّل میزان باشد و دیگر
در آخر حوت و در مطلعی مثل انکه یکی در اوّل جدی باشد دیگر در آخر جوزا یا یکی در اوّل
سرطان بود و دیگری در آخر قوس و شاطر تقریبی در این نوع همین نهج باشد الّا انکه حصول
او مشروط است باانکه در غیر اوّل و آخر این بروج دست دهد و حکم انواع شاطر مطلقا در
تاثیر حکم انواع نظرات کل لنظره و اما شاطر تثلیثی بعضی گفته اند واقع نیست و منهم شارح
سی فصل بصیریه و صاحب شجرة الاثمار و به قیاس هر شاطر تدیعی باید که واقع باشد
چه هرگاه قوس شاطر تدیعی از طرفین متزاید شود بر سبیل تساوی تا بحدیکه مضاعف
کردد شاطر تثلیثی بحصول رسد و اندر یوعی مثل انکه یک یوم در اوّل ثور باشد و دیگر
در آخر اسد یا یکی در اوّل عقرب باشد و دیگری در آخر دلو و در مطلعی مثل انکه یکی کوکب در

اول دلو باشد و دیگری در آخر ثور یا یکی در اول اسد باشد و دیگری در آخر عقرب پس ادعای
عدم وقوع تناظر تثلیثی صحیح نباشد غایتش انکه موضع کوکبین متناظرین از بروج دراین نوع
و نوع تربیعی مشترک میشود بخلاف انواع دیگر که درایشان این اشتراک نیست لیکن این باعث
عدم وقوع تناظر تثلیثی نتواند شد مگر انکه عدم اشتراک محل کوکب از بروج در دو نوع
تناظر شرط کلیه باشد و مخفی نماند که بعضی از اهل اینفن چون تناظر حقیقی اطلاق کنند
مراد ایشان تناظر تربیعی باشد لاغیر و علت انست که موضع کواکب در انواع غیر تربیعی
در فصل مشترک میانه دو برج دست مید هد بخلاف نوع تربیعی که نه چنین است پس موضع
کواکب متناظر از بروج در غیر این دو نوع مشخص و معین نباشد و در احکام نظرات و
تناظرات موضع کواکب را دخلی تمام است و در بعضی تقاویم گاه باشد که چون در آن
واحد میان دو کوکب نظر و تناظر هر دو واقع شود و تناظر تحقیقی اتفاق افتد از برای
اختصار و ترک تکرار رقم انرا از رقم هر دو مرکب کنند چنانکه جامع نظر تسدیس و تناظر
بوجی چنین نویسند طم و مطلق چنین ط و اتصال جامع نظر تربیع و تناظر بوجی
چنین نویسند عطم و مطلق چنین عط و اتصال جامع نظر تثلیث و تناظر بوجی چنین
نویسند ظم و مطلق چنین ظ و اتصال جامع نظر تقابلی و تناظر بوجی
چنین نویسند لطم و مطلق چنین لط و گاه باشد که بجای حرف میم زا منقوط
مرقوم سازند که علامت زمانیت و بعد از فراغ بیان احوال نظرات و تاثیرات سعد
و نحس هریک شروع در مدت بدایت و نهایت آن تاثیرات نموده میفرماید که چون کوکب
متوجه نظر یا تناظر کوکب دیگر یا متوجه مجاسده یکی از عقد تین قمر باشد هر آینه پیش از
رسیدن بحقیقت آن نظر یا تناظر یا مجاسده بچند درجه سعادت یا نحوست آن نظر یا تناظر

یا مجاسده و اکتساب میکند و بعد از تمامی اتصال چون منصرف تا چند درجه بعد انصراف
اوان سعادت یا نحوست باقی باشد و لهم اینمقولات حواله بتجربه و امتحان است و آنرا بجای
انوار و اجرام گویند جمع جرم که اینجا یعنی الکتاب و جرم هریک از علو یعنی در هر طرف
خلف و اقدام نه درجه است و از آن برخ بعضی گویند هشت درجه است و بعضی گویند
نه درجه و معتمد بقول اول است و ازان شمس پانزده درجه و ازان هریک از سفلیین
هفت درجه و از قمر و هریک از عقدتین او دوازده درجه دیگر از فضلا اینمقادیر را
بجهة حفظ باینقدر درجه در سلک نظم کشیده بدان اجرام سیارات بی ریب مطمح نسبه
مرد زریب تامل فیه بنظر لک و چون کوکب قریب بجد نظر یا شاطر کوکبی دیگر یا مجاسده
عقده از عقدتین قمر رسد و بعد میان او و منظور الیه یعنی موضعی که عین نظر و اخوات
او در انموضع متحقق شود بقدر نصف مجموع جرمین هردو باشد انرا متصل گویند
یا بمعنی که ابتدا اغاز اتصال ثابت نبود و چون بعد بینهما بقدر نصف جرم اقل الجرمین من
منفصلین شود انرا اقوی الاتصال گویند یا بمعنی که ابتدا اغاز قوت اتصال بود و چون
بعد بینهما تمام مرتفع شود انرا تمام الاتصال گویند یا بمعنی که ابتدا غایت قوة اتصال
بود مثلا هرگاه قمر بعد از مقارنه ممتوجه نه درجه شود چون بعد بینهما بکمل و شش درجه
و نیم رسد یعنی قمر را که ناظر است پانزده درجه و نیم که نصف مجموع جرمین است بموضع
نه درجه ماند ابتدا اتصال ثابت نبود و چون بهنجاه و چهار درجه رسد یعنی شش درجه
که نصف جرم اقل جرمست بموضع نه درجه ماند ابتدا قوة اتصال ثابت نبود و چون بشصت
درجه رسد که حد نه درجه است غایت قوة اتصال بود و انچه گفتیم در باقی نظرات و
سایر کواکب قیاس تواند کرد پس حاجت بتکثیر امثله نباشد و بعضی گویند چون بعد

میان ناظر و منظور الیه بقدر مجموع جرم هر دو شود ابتدای اتصال بود و چه در اینوقت
نور ایشان بیکدیگر رسیده باشد و چون بقدر نصف جرمین شود ابتدای قوت
اتصال بود و چه در این هنگام نور هر یک بمرکز دیگر واصل شده باشد لیکن معتبر
و معتمد بقول اوّلست و لهذا منصف انرا اختیار کرده و چون ازان در گذرد
یعنی چون کوکب ناظر بعد از تمامی اتصال از منظور الیه در گذرد و منصرف
شود و چون بعد بقدر نصف جرم اوّل الجرم شود ابتدای قوت انصراف بود
و انرا هر آینه قوی الانصراف خوانند و چون بقدر نصف مجموع جرمین شود
غایت قوت انصراف بود و انرا الاجرم تمام الانصراف گویند و چون کوکبی برج
انتقال کند و در حال انتقال متصل بکوکبی دیگر نباشد پس اگر بعد از متصل
بکوکبی دیگر نشود تا در آن برج باشد آنرا وحشی الیر گویند چه در اینحال کوکب
مثل شخصی بود بشهری در آید و هیچکس را نه بیند لاجرم وحشت بر طبیعت او غالب
گردد و اینوضع دلیل بود بر فرو ماندن از کارها و نقصان اموال و پیش آمدن مهمات
بی نفع و اگر چنانکه کوکب متصل نشود و بعد از ان انتقال بلا اتصال هم در آن برج بکوکبی
آنرا بعید الاتصال گویند و اگر بعد از ان اتصال بکوکب دیگر متصل نشود تا در
آن برج بود انرا خالی الیر گویند بعید الاتصال و این احوال بیشتر اوقات ماه را
اتفاق افتد و بدترین حال که او را در این احوال بیابد وحشت سیر دست دهد آنست که
در برج قوس باشد زیرا که اضعف بروج غربیه است مر قمر را بسبب آنکه برج قوس واسطه
است میان هبوط و وبال او و چون کوکبی مخطوط بیکی از خطوط خمسه متصل گردد بکوکبی
دیگر قوه خود او را بدهد و این را دفع قوه گویند و اگر هر یک در اینحال مخطوط باشند دفع

قویش گویند و اگر کوکبی از موضع خط کوکبی دیگر با و متصل گردد و طبیعت خود او را و این را رفع طبیعت خوانند و اگر در اینحال هر یک در خط اندیگری باشد رفع طبیعتین خوانند و اینده وضع دلیل بود بر محبت و مودت و اتمام کار ها بالا وصده مهدد و اگر کوکبی در اوبال با هبوط کوکبی دیگر با و متصل شود این را انکار گویند و اگر هر یک در اوبال و هبوط دیگری باشند انکار از طرفین باشد و اینده ال باشد بر ضد آنچه در رفع طبیعت مذکور شد و چون کوکبی منصرف شود از کوکبی دیگر و هنوز آن انصراف تمام نا شده متصل بکوکب ثالث شود ان اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثالث هر چند بحسب ظاهر متصل نباشد و اینوضع را تقل ثور گویند و اینده لیل بود بر توسط کار ها و رسالت میان مردم و همچنین اگر دو کوکب بکوکب ثالث متصل شوند آن اتصال بمنزله اتصال کوکب اول باشد بکوکب ثانی و او را جمع نور گویند و شاید که زیاده از دو کوکب باشد و اکثر اوقات این محبت بر سر رحل شود و اگر کوکبی در حال رجعت یا احتراق یا در حضیض و بال و هبوط بود و کوکب دیگر با و متصل شود متصل به او را از غایت عجز و ضعف او کند او را دو گویند و شاید که این ضعفها بیکبار کوکبی را دست دهد مثل رجوع عطارد در منتصف حوت و اینوضع دلالت کند بر فساد کار ها و تعویق در امور و چون سه کوکب در بیجی باشند چنانکه سبک او ایشان در اول بیج بود و میانه او در میان آن بیج و کران او در آخر آن بیج چون سبک او خواهد که بکران او متصل شود میانه او را و او را منع کرده اول خود متصل شود این را منع نور خوانند و گویند در اینحال قوت مانع باشد و ضعف ممنوع و اگر سبک او در آخر بیج بود و کران او در میان بیج و میانه او در

اول میانه

اوّل میانه او خواهد که کران او متصل شود بیشی از آن سبک او راجع کرد د کران او متصل شود
واز او گذشته بمیانه او بپیوندد و اتصال کوکب میانه او را اگر از کران او باطل کند این را
اعراض گویند و این دلیل باطل شدن کارها و تدبیرها باشد و اگر سبک او در اوّل برجی باشد و میانه
او در میانه آن برج و کران او در آخر آن برج سبک او خواهد که میانه او رسد در اینحال میانه او
بکران او متصل شود و از او در گذرد مر آنچه کران او قطع نور سبک او از میانه او کرده باشد
یا انکه سبک او در میانه برجی باشد و کران در آخر برج و میانه روی در اوّل برج دوم راجع
چون سبک او خواهد که کران او بپیوندد و میانه او راجع بازگشته متصل بکران او شود و قطع
نور سبک او از کران او کند این دو حال را قطع نور گویند و این دلیل قطع امید است و
چون کوکبی در اوبال یا هبوط یا در رجعت باشد و متصل کردد بکوکبی مخطوط قوی که از دوستان
او بود چنان باشد که کوکب مخطوط با او انضمامی کرده باشد و اینحال را انعم گویند و اگر انکوکب
قوی ضعیف شود و کوکب ضعیف قوی و باز با یکدیگر متصل کردند این را مکافات گویند و این
هر دو دلیل نجات از مهالک و چون کوکبی در میانه انصراف کوکبی و اتصال کوکب دیگر منحصر بود
بجرم یا بناع یا کوکبی در برجی دوم او بود و دیگری در دوازدهم این را احصار گویند **احصار**
الکواکب نوع اول ذاتیست و آن انست که کوکب در خطی باشد از خطوط خود که بتغیر طوالع
و ازمان متغیر نشود مثل بیت شرف و حد و مثلث و مثال انکه عنقریب مفصّل مبین کردد
و همچنین از قوی ذاتیست بودن کوکب در نطاق چهارم که انرا سعود در افلاک و استعلا
گویند و سریع السیر و مستقیم الحرکت و شمالی العرض بتخصص که صاعد بود و دیگر چیزها که در
این رودی بتحریر در آید و چون کوکب در قوی ذاتی دلیل بهادتنای ذاتی بود چون عقل
و فهم و ادراک و کیاست و فراست و مانند ان نوع دوم عرضی است و آن انست که بتغیر ادراک

طوالع واوقات باشد مثل انکه کوکب در اوتاد باشد یا در مابین الاوتاد و یا انکه ناظر باشد بطالع
یا در خیر باشد یا در فرح خود یا غیر اینها که عنقریب موضح مشروح گردد و بودن کوکب در اینحال
در اینموضع دلیل سعادتهای عرضی بود مثل جاه و مال و عزت و حشمت و مانند آن و نوع
سیم سعادت[2] و آن انست که کوکب بنظر دوستی بکوکب سعد ناظر باشد یا انکه در برجی باشد
که دو کوکب سعود آراسته بقوت ذاتی و عرضی محیط باشد بان کوکب هم در آن برج
یا انکه یکی در دویم آن برج باشد و دیگری در دوازدهم و این دو وضع هر آینه از
اقسام حصار باشد پس انکو کبرا در اینحال محصور یا مضغوط بین السعدین گویند
و مخفی نماند که همچنانکه قوتهای کواکب سه نوعست ضعفها نیز سه نوعست ذاتی و عرضی
و نحوسی و تمثیل هر یک عکس انست که در انواع قوی مذکور شد کل لنظیره بعد هذا[1] بیاید
دانست که قوت و ضعف کواکب از انجه اکابر این فن حصر فرموده اند صد و هفتاد و چهار صنف
است نود عدد قوتها و هشتاد و چهار عدد ضعفها و تفصیل هر یک در کتاب لطایف الکلام
و دلیل المنجمین باحسن وجوه نموده اند پس ما انرا بعبارتی مختصر و اشارتی موضح باین
کتاب نقل نمایم تا طالبان اینفن را تذکره و دستوری باشد و الله الموفق والمعین بوشیده
نماند که قوت و ضعف کواکب را اکابر الجب تاثیر شه قسم کرده اند عظیم اثر و میانه اثر و بانه
هر یک ازاین اقسام را در سه مرتبه نهاده اند اعلی و اوسط و ادنی و ترکیب ثنائیه
عقله میان این اقسام هر آینه نه باشد پس شهادت و مراتب این اصناف از قوت
و ضعف از یکی بود تا نه یعنی انچه حقیر اثر ادنی مراتب باشد او را یک بهره بود
یعنی یک شهادت و همچنین بر تزاید یکیک بهره میرود تا منتهی شود بانچه عظیم اثر اعلا
مراتب اوست و او را هر آینه نه شهادت بود اما اصناف قوتهای قسم اول سی و یکست

از انجمله

از ابتهاج عظیم اثر اعلی مراتب ۱ خانه ۲ درجه شرف ۳ اثیراز یعنی بودن کوکب در اقوی بیوت
از بیوتات اثنی عشریه چون طالع و عاشر و حادی عشر و سابع و تاسع و رابع و خامس خاصه
که بیشتری از کواکب با و ناظر باشند و کمال ابتهاج از انگاه بود که با وجود ابتهاج در خطی از
خطوط ذاتیه خود باشد دور از رجعت و احتراق و بعضی با وجود ضعف و بال و هبوط
چون کوکب در یکی از این بیوت بود معتبر گیرند اما این ضعف است بهیچ عرض ذاتی
معارضه نتواند کرد ۴ تصمیم یعنی دوری کوکب از آفتاب بمقدار شانزده دقیقه
و بعضی هفده گفته اند و تصمیم عطارد از همه قوی تر بود زیرا که کب جوهر آفتاب
کند لهذا او را در ابتهاج آفتاب ثانی خوانند و تصمیم دلیل عزت و جاه و حشمت باشد
۵ جرم یا بعد درجه قمر کوکبی از سیارات مثل درجه قمر کوکبی از سعود ثوابت شود و بهره هر یک
از این اصناف در این رتبه نه باشد و شش عظیم اثر اوسط مراتب ۱ برج شرف ۰ استقامت ۶
اعلا یعنی فلک کوکب از فلک آفتاب اعلی باشد ۷ دستوریه طلب و طریقه نیره یعنی بودن
کوکب در مابین درجه شرف آفتاب و شرف قمر و بهره هر یک از این اصناف در این رتبه شش
باشد بیت عظیم اثر ادنی مراتب ۱ تشریق علویرا و تغریب سفلیرا ۲ بیت اقبال ۶ درجه طالع
۷ درجه عاشره ۸ مدم عرض و دز وه اوج ۹ دز وه ندویر وبطی ۱۰ ضرط دفع قوت ۱۱ دفع
طبیعت ۱۲ قبول در مکان یعنی کوکب در خطوط خویش قوی حال ۱۳ ذوالیمین یعنی بودن
کوکب در عاشر و مطرح شعاع هر دو تربیع او فوق الارض ۱۴ قمر در قران یعنی انکوکب در
مستعلی باشد یعنی بعد او از مرکز عالم اکثر باشد از اندیکری قمر او راست و این اکثریت
بحسب اجزای نصف قطر حامل و ندویر هر کدام نه فی نفس الامر ۱۶ مماز جت سعود ۱۷ مد و
مکان سهم العادة ۱۸ ظهور یعنی تحت الشعاع نباشد ۱۹ جمع نور ۲۰ ثقل نور ۲۱ استیلا بر جزء

بشب واین قوت خاص آفتاب راست ☉ نیامن آفتاب یعنی در نصف لیلی باشد از فلک ♃
در یکان ♀ وارد جان ☽ هفت بهره و بهره هریکی ازاین اصناف در اینجا نیز نه چهار است اما
اصناف قوتهای قسم سیم باز نزده است حقیر اثر اعلی مراتب ا وصد سعد ه بهره سعد اش
عشر به سعد درجه نیره ♄ درجه مظلمه نظر اقط بجهة مناسبت وبهره ازاین اصناف نه باشد
وهفت حقیر اثر اوسط مراتب ا دریکان سعد ه اوریکان نحس ☽ هفت بهره سعد د درجه مذکر
مذکر را و درجه مؤانث مؤنث راه نصف صاعد از طالع و بیرج موافق مزاج د بیرج موافق
خوی واین هردو از منسوبات بروج وکواکب درباب سابق معین شده استناط توان
نمود وبهره هریکی ازاین اصناف در اینجا نیز نه دو باشد ویخ حقیر اثر او فی مراتب ا نیم
بهر واین خاصیت به نیرین و در دیگر کواکب چنان باشد که بروز در نیم بهر آفتاب باشند
ودرشب در نیم بهر ماه ☾ بیرج شمالی ♃ بیرج دوست و بالجمله معرفت دوستی ودشمنی کواکب

کواکب	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
دوستان	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
دشمنان	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
دوستان	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵
دشمنان	۵	۵	۵	۵	۵	۵	۵

جدولی وضع کردیم تا مستجبان اینفن را مفید
باشد جدولی اینست د بیرج مستقیم الطلوع ه
ولایت واختاصیت به نیرین چنانکه در روز ولایت
آفتاب ودرشب قمر راو بهره هریکی ازاین اصناف
در اینجا نیز یکی باشد اما اصناف منعفا قسم اول
سی و پنج است از انجمله هفت عظیم اثر اعلی مراتب ا و بالی ه درجه هبوط ♄ احتراق وجدان از
هر طرف شش درجه باشد ☽ کسوف افتاد براه ضوف ماه راو کسوف کواکب را یعنی مسدود فکردند
هم ثابته بهمان شرح که در ثابته سعد گفتیم وبهره هریکی ازاین اصناف در اینجا نیز نه باشد و شش
عظیم اثر اوسط مراتب ا بیرج هبوط ه رجعت ☽ تحت الشعاع د طریقه محترقه یعنی بودن کواکب

حمل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله میزان عقرب
قوس جدی دلو حوت

درمابين درجه هبوط آفتاب وهبوط قمر ه انحطاط فلك يعني فلك كوكب از فلك آفتاب منحط
باشد و جزو مقدم و دو تربيع او و بهره هريک ازاين اصناف درابيرنبه هشت باشد و بيت
دو عظيم انزادني مراتب ا تغريب علويرا و تشريق سفليرا ب دو ربع انحطاط ج
استقبال فلك يعني درجه هفتم از طالع د درجه رابع ه بيت ثامن و نقطه حضيض
اوج د نقطه حضيض تدوير ح دوالياترين يعني بودن كوكب در رابع و مطرح شعاع
تربيعي او تحت الارض ط انكار ي بيت ادبار يا قمر نحس بر دو ربع قران س حمازجت
نحوس نظير عداوت ع قطع نور ف انتكاث لو اعراض ر عقده جونهم تثليث رافاض
ك نحوست آفتاب بطلوع نحيني قبل از دو نحوست ماه بطلوع نحيني بعد از او ط
حد نحس ح ضرر يعني ضرر زحل وضرر مشتري بعطارد و ضرر آفتاب و عطارد بزهره
و زهره را ضرر نيست و ضرر قمر و مريخ بيکديگر و اين مشروطست باينکه کوکب مضار
در بيت کوکب مضرور باشد و برعکس مثل زحل در حوت يا مشتري در دلو كا درجه
ثانيه نحس ل درجه سهم قاطع و آن سهمي بود که از درجه مريخ و زحل و درجه طالع گيرند
و بهره هريک ازاين اصناف ضعفهاي قسم دوم سي و يکيست نه ميانه اثر اعلى
مراتب ا اقامت بجنبه رجعت ه بطو سير ح هبوط از فلك اوج د هبوط در فلك
تدوير ه هبوط در جنوب يعني در جنوب معدل النهار بود و مع هذا روز بروز
غايت ارتفاع او متناقص بود و بودن کوکب تحت الارض ز بيرج مذکر مؤنث را
و بيرج مؤنث مذکر را مثلثه او را نحس ط غريب در مکان يعني در آن برج او
هيچ حظي نباشد از قوت و ضعف مثل آفتاب در سنبله و بهره هريکي ازاين
اصناف درابيرنبه شش باشد و سيزده ميانه اثر اوسط مراتب ا ربع مدبر ه عرض

جنوبيه

جنوبي ♑ نقصان نور ☽ نقصان قدر رواني هر دو وقتي باشد در نطاق
اول وچهارم باشد ☉ نقصان نور در قمر وقتي بود كه ميانه تربيع
دوم واول شمس باشد ☽ نقصان عدد و نقصان حساب واين هر دو وقتي
بود كه كوكب صاعد باشد از تد وربر اما نقصان حساب در قمر وقتي بود
كه هابط باشد ☽ نقصان سير ♃ درجه سير ♄ مثلثه ☿ نحس ثابته ☉ رابع مذكر
مؤنث را ورابع مؤنث مذكر را ☿ خلاف محل ♃ وحشت سير ♄ خلاء سير
وبهره هريكي ازاين اصناف درانيمرتبه پنجست وده ميانه اثر ادني مراتب ☽ بيت زايل
غير ساقط ☽ بيت تربع ☽ بيت ضعف ☽ بيت مذكر و مؤنث را وبيت مؤنث مذكر را
☽ بيت نحس وضعف خداوند خانه ☽ مناكرت يعني بودن كوكب نهاري درخانه
كوكب ليلي وعكس ☽ حصار ميانه دو نحس ♂ عقده جوزهر منجره را ☽ متياسر بودن
از افتاب يعني درنيمه روزي از فلك وبهره هريكي ازاين اصناف درانيمرتبه
چهاراست از ضعف اما ضعفهاي قسم سيم مفده است پنج حقير اثر اعلي مراتب ☽
وبهره نحس ☿ نه نحس ♃ اثني عشر به نحس ♂ درجه مظلمه ☉ درجه نيره زحل راهط
وبهره هريكي ازاين اصناف درانيمرتبه است ونه حقير اثر اوسط مراتب ☽ وربحان
نحس ☿ مضف بهر نحس ♄ درجه قبيحه ☉ درجه مؤنث مذكر را ودرجه مذكر مؤنث را ☿
بودن نيري در درجات دال على العمى ☽ بودن كوكب در مضف هابط از طالع
بيرج مخالف مزاج ♂ بيرج مخالف قوي وبهره هريكي ازاين اصناف درانيمرتبه دو
باشد وسه حقير اثر ادني مراتب ☽ بيرج جنوبي ♑ بيرج دشمني ♄ بيرج مغلوب انطلوع
وبهره هريكي ازاين اصناف درانيمرتبه يكي باشد انيست نحاسي لعق درقوت و

ارد نحاس نحس ☿
محل ثور جوزا سرطان
اسد سنبله ميزان عقرب
قوس جدي دلو حوت

ضعف کواکب و مراتب آن و اهل احکام گویند که هیچ کدام هیچ شخصی نبود در هیچ وقتی که قوت
و ضعف او با هم امیخته نبود همچنین هیچ کوکبی نباشد در هیچ مواضع که قوت او ممزوج نباشد
بضعفی و ضعفش بقوتی پس چون خواهند که متوجه احکام گردند شرط است که اول قوت
و ضعف کواکب بنامه ضبط کنند بعد ازان بره‌ای قوت و ضعف را با یکدیگر مقابله کرده
از امیان مزاجی خاص استنباط و استخراج نمایند تا بحسب آن مقدار قوت و ضعف کواکب معلوم
شود و حکمیکه ازان کنند مستحکم و معتمد علیه باشد و الله اعلم **باب بیستم در معرفت آنچه**
که در اختیارات بکار آید بر فطرت سلیمه مخفی نماند که آنچه دانستن اندر اصول اختیارات
از واجبات است نخست اول معرفت مداخل دوم معرفت فایده اختیار سیم معرفت اشخاص
که مستحق اختیار باشد یا نباشد چهارم ضروریات اختیار از اوضاع فلکی و اندر قسم بود
یکی انچه در وسعت وقت ضروری باشد دوم انچه در ضیق وقت ضروری باشد پنجم محذورات
اختیار از اوضاع علویات اما مداخل اختیار هریک از اکابر اختیار را بنوعی تعریف کرده اند
کوشیار در مجمل الاصول چنین آورده که الاختیار سعادت الوقت الختار ملائمة لغرض
المطلوب و مخارجیه بصاحب الطالع امتزاجا محمودا و حضرت امام الموفقین فخر الملة و الدین
الرازی علیه الرحمة در اختیارات علائیه بر انچند اعتراضات کرده اند بچندوجه انرا مردود
ساخته خود چنین تعریف کرده که اختیار عبارتست از گزیدن وقتی که بهترین وقتها باشد
که یافته شود از انوقتها که موافق مقصود بود در اندک که آنوقت در وی طلب
کنند و مصنف در حواشی شرح بیست باب اسطرلاب آورده که تعریف امام منقوض است
بانکه در مدت مفروضه ممکن است که دو وقت یافت شود که مناسبت یکسان بمقصود علی
السویه باشد و خود چنین تعریف کرده که اختیار تعیین وقتست که بهتر از انوقت نباشد

برغم منجم از اوقاتیکه مناسب امر مقصود بود در اندت که شروع دران امر مطلوب بود آما فایدهٔ
اضیار مبنی بر مقدمه ایست که بطلیموس کبیشوای اهل اینصناعت در ثمرة الفلک درکلمه
هشتم ایراد نموده و افضل الحکماء المتهدسین المتحقق الطوسی علیه الرحمه در شرح اینکلمه
فرموده که هر طالع که همهٔ دلایل او مسعود قوی بود انکس را که صاحب اینطالع بود نظیری
نبود و در همهٔ سعادات وخیرات و هر طالع که دلایل او منحوس وضعیف بود انکس را
که صاحب انطالع بود در سعادات وخیرات خطی نبود و در شقاوت وشری بی نظیر بود و
اینهر دو باغیر موجود بود یا نادرة الوجود پس اگر طوالع دلایل از هر دو ضعف باشد بعد
از تکافی دلایل خیر و شر هر کار که بر اقرار کیرد انرا قوام اندلایل کویند وچون اضیار
کنند جهة شخصی که انکس را طالع اصلی باشد وطالع تحویل خاصه در ایامی که اضیار در
آن ایام کنند و هر یکی را قوامی باشد پس هر دو قوام در طرف سعادت مساوی باشند
سعادت اضیار بانفهم شود انتفاع انشخص بان اضیار در غایت کمال بود و اکر در طرف
سعادت متفاوت باشد وسعادت اضیار از قدر تفاوت میان هر دو زیاده همچنان
باشد که اول آما اکر در طرف سعادت متفاوت باشد وسعادت اضیار مساوی قدر
تفاوت بود ازان اضیار اثری زیادت وسعادتی محسوس نشود وهمچنین اکر
کمتر ازان بود اکر بهر استعمال اضیار در آن هر دو صورت مؤدی بصلاح باشد چه
وجود آن اضیار از فایده فی نفس الامر خالی نباشد برابر قیاس باید کرد انجا که یکقوام
در طرفی بود و دیکر قوام در دیکر طرف باهر دو طرف نحوست باشد انتهی کلامه پس نابر
انچه محقق فرموده مشکل نه میشود بانکه شخصی در نحوست وقت مشغول باموری شود واثر
سعادت یابد یا در سعادت وقت بمهمی استعمال نماید واثر نحوست یابد یا اثر اضیار واحد

ورد و شخص مشتغل در امر واحد متساوي نبود و همچنين واز اونيايد سخن كسيكه گويد كه اگر دلايل
اصلي وتحويل شخصي معهود است سعادت اختيار تحصيل حاصل باشد واگر دلايل اصلي
وتحويل شخصي منحوس است سعادت اختيار مانع بحاصل اما معروف اشتغالي كه مستحق
اختيار نباشد اينست كه ميفرمايد كه هر شغلي كه هر روز يا هر هفته چند بار محتاج اليه باشد
در اشتغل حاجت اختيار نيست زيرا كه هر كه محتاج اليه كه هر روز يا هر هفته باشد عادت
برانجاري شود و امور عادي قايم مقام امور طبيعي باشد كما يقال العادة طبيعت
ثانيه الانسان وظاهر است كه در امور طبيعي اختيار را مدخل نيست اما در اشتغال ديگر
كه هر آينه منحوس و محتاج اختيار است وقتي اختيار بايد كرد كه قرويت قر وصاحب
بيت قر وكوكبي شغل مفروض منسوب باو باشد مثل انكه زراعت منسوب بزحل و دعوي
شرعيه منسوب بمشتري وعلي هذا و طالع وقت اختيار وصاحب طالع وخانه منسوب اليه شغل
مثل انكه خانه نهم منسوب اليه سفر است وخانه چهارم منسوب اليه زراعت است وعلي هذا
وصاحب اينخانه و اينها همه يا بمشتري الحال باشند و ضروريات اختيار در وقت
وقت كه در مقدمه موعود بود همين هشت چيز است و بعضي هفت گفته اند موافق انچه امام
در اختيارات علائيه آورده و محقق طوسي در سلك نظم كشيده بيت اختيار هر چه دارد
هفت چيز آوريجاي ؛ تا بود كارتو نيكو وين همي دان مفترض ؛ حال مه سعود بايد حال برج
وصاحبش ؛ حال طالع صاحبش بيت الفرض صاحب غرض ؛ ورعايت حال قمر و متعلقات او در
اين امر دون كواكب ديگر بنابر انست كه قمر اقرب بارض از بقي اجرام بي تاثير او در
عالم سفلي اظهر باشد وايضا اسرع ساير سيارات است بي نسبت او بتغيرات عالم عناصر
اكثر باشد ~~وايضا اسرع ساير سيارات~~ است ونيز قمر از غايت سرعت انوار كواكب ديگر را

ممزوج گرداند وان امتزاج سبب حدوث حوادث گردد کما قال البقراط ان القمر هو المتوسط
بین الاجرام السماویه والارضیه وهو المؤدی من اجرام العلویه الی الاجرام السفلیه اما
رعایت طالع وقت وصاحب او بنابرانست که طالع را دلیل تن گرفته اند وصاحب طالع
دلیل نفس ورعایت نفس وحفظ بدن عقلا وسمعا از واجبانست اما رعایت کوکب و
برج منسوب الیه شغل لایخ وظاهراست ومحتاج به بیان وبرهان نیست چون این هشت
چیز که صلاح حال ایشان در اختیارات واجب ولازم است بعضی کواکبند وبعضی بیوت
وصلاح حال هریک ازایشان نوع غیر صلاح حال اندیگراست پس به بیان هریکی جدا
جدا درآمده میفرماید که صلاح حال بیوت انست که از جرم یا شعاع نحسی خالی باشد و
سعدی بجرم یا بشعاع ناظر باشد بایشان وصلاح حال کوکب آنست که سعود باشد بنظر
سعود ومع هذا بقول دیگر که هر آینه قوی ذاتی وعرضی است همه یا بعضی ازاست باشد
وفساد حال بیوت وکواکب بقیاس برانکه مذکور شد معلوم شود یعنی فساد وحال بیوت
آنست که از جرم یا شعاع سعدی خالی باشد ونحسی بجرم یا بنظر عداوت ناظر باشد
بایشان وفساد حال کواکب انست که منحوس باشد بجرم یا بنظر عداوت نحوس ومع
هذا بضعفهای دیگر همه یا بعضی مبتلا باشد واگر صاحب بیت قمر در وقت اختیار
منحوس باشد یا بتقدیر یکه منحوس نباشد از اوتاد زایل بود صلاح حال قمر فایده ندهد
زیرا که قمر دلیل ابدان بود وخداوند بیت قمر دلیل عافیت وظاهراست که حسن عمل
بحسب تمامات وبعضی گویند که چون خانه عرض وخداوندش منحوس بود صلاح
سایر دلایل فایده نکند وبعضی از اصحاب تجربه دراین باب مثالها ایراد نموده اند
واگر صلاح قمر که در اختیارات دلیل ابتداء امورات میتواند دلالت کند انهم در ابتداء حال

بحسب دلخواه نباشد پس بجهة اصلاح اينفساد يكي از سعدين بهد بايد كرد كه در طالع يا عاشر
باشد پس طالع دليل مبادي امور است و عاشر دليل اعمال و اشغال و اگر مصلح نيز مستر نشود
ليكن صاحب بيت قمر معهود بود عند الضرورة جايز باشد غايتش آنكه انهم در ابتداي فاسد
و منابع كردد و در انتها بصلاح بازايد و ضروريات موعوده اختيار عند ضيق الوقت بهمين ياءات
كه مذكور شد اما امور يكه رعايت آن سبب كمال اختيار بود بسيار است و مختصر از انجمله يك
خبر كه ابلغ و افيد است اختصار نموده ميفرمايد كه در اختيارات نهاري اولي و انسب
آن بود كه طالع و بيت قمر بروج نهاري بود و در اختيارات ليلي بروج ليلي بروج
نهاري دليل قبل ازاين در باب شش نزديم ذكر يافته اما محذورات اختيار بسيار است انچه
جمهور بر آن متفق اند انست كه بايد قمر تحت الشعاع و مجاسده كيد و ذنب و در طريقه
محترقه و محصور بين النحسين و خالي الاسير و وحشي الاسير نباشد و خلاء الاسير اوامست از انكه
منصرف از نحسي باشد يا از سعدي الا انكه انصراف او از نحس اشد است و بعضي نظر عداوت
ميانه ضداوند خانه قمر و قمر و همچنين نظر عداوت قمر با نحوس و سقوط او از طالع و وقوع
او در اوبال و در اواخر بروج كه صعود نحس است و بطوء الاسير و هبوط او در جنوب
از جمله محذورات شمرده اند و ايضا مي بايد كه بين بهكدام در طالع نباشند زيرا كه
طالع مشتركست ميانه نور و ظلمت پس هركاه ملول نيرين در طالع اتفاق افتد چون افنوء
كواكب اند هر آينه طالع بر حالت طبيعي نماند و در اختيارات باعث عوارض كمر و به كردد
و مخفي نماند كه در مداخل معتبره اينفن همين در باب قمر بنظر رسيده و امام رحمة الله سبب
آن از ابو المظفر حكيم چنين نقل نموده كه ماه در غايت رطوبت است پس تاثيرات غريبه در
وي بسهولت ظاهر شود و چون در طالع بود خيرات عظيم در وي بديد آيد سبب ان اشتراك

که مذکور شد لیکن مولانا کمال الدین حسین واعظ در لوایح القمر آورده که من آنست که شمس نیز
در طالع نباید و از بعضی فضلا این دو بیت نقل نموده بیت از قول حکیمان جهان در سیرات
نیز که بود بطالع اندر ضرراست ✤ انبکار جهان ازاین سبب باخطراست ✤ گماندر برج طا
لع هر روزه خوراست ✤ بهر تقدیر مضمون وقوع نیرین را در طالع در جمیع اضیارات جایز
نداشته مگر در اضیار کاری که ثبات و دوام المطلب بود ظاهر این قید در باب اقتاب
باشد چه دوام قمر را که اسرع کواکب است نسبتی نباشد و در اکثر کتب ورسایل که منع وقوع
قمر از طالع کرده اند قید کرده اند الا در بیع و شری زیرا که در بیع و شری سرعت و تعجیل
مطلوب است کما قال کوشیار القمر فی الطالع مذموم فی جمیع الاضیارات الا فی الشری والبیع
اذا کان معدودا و در امور بعضی بشرارت مثل تخریب حصون و قلاع و قتل بلاد و قراء
و استعمال سموم و مهلکات باید که قمر منحوس باشد لیکن شرط انکه از اوتاد معتبره و
بیوت مقصوده زایل باشد تا حصول مطلوب خلل پذیر نشود و احسن آنست که در طالع هم
یا هفتم باشد که بیت اعدا و خصومت است در امور یکه مطلوب شهرتش باشد باید که شمس
که اشهر کواکب است فوق الارض باشد تا شهرت آن امر کالشمس فی وسط النهار شود و بهتر
باید که قمر بنظر دوستی متصل بکوکبی باشد که شغل مفروض را با نکواکب انتابی وجون
انجکم خاص نیست بامور مطلوبه الشهرت بلکه عامست در جمیع امور از اینجهت انرا ابادیکر
احکام ضم ساخته میفرماید که بالجمله در هر شغل برج طالع و موضع قمر کوکبی که قمر متصل با و باشد
باید که مناسب الشغل باشد و بعد از تقریر این اصول مشغول باشلشه شده میفرماید که
مثلا از برای دیدن ملوک و اشراف قمر در شلشه ابی باید که سرطان و عقرب و حوت
چه اول اعلی بروجست و ثانیه قمر که کوکب ابنای ملوکست و ثانی که خانه میخ کوکب امرا و سلاطین

است وثالث خانه مشتري كه كوكب علما واشرافست واسد هرچند خانه افتاب آما بحسب
صورت دال باشد برتسلط وتوحش پس مختار عدم اضيار او باشد وايضا بايد كه قمر
ناظر بافتاب باشد يا بمشتري بنظر مودت تا صاحب اضيار بنظر عنايت وشفقت ان
پادشاه يا ان بزرگ مفخر ومستعد گردد واگر مراد ازديدن طلب عمل باشد بايد
كه صاحب عاشر وثاني از نحوس بري باشد وبيكديگر متصل بنظر مودت واگر مراد
طلب حاجت باشد بايد كه طالع ببرج اسد بود وقمر درست عاشر متصل ومشرق
بسعود واگر صاعد وزايد النور بود نور علي نور باشد وازبراي جلوس
پادشاه برسرير مملكت قمر درسد يا عقرب بايد كه دو برج ثابت اند ثبات دراين
امر محمود است ومع هذا اول خانه افتابست كه كوكب ملوكست وثاني برج كه
كوكب امرا وسلاطين است يا دريكي از دو خانه مشتري چه مشتري سعد اكبراست
وبطي التير وبيوت او غير منقلب وعمدا يوب كه يكي از علماي احكام است عقرب را
دراين امر جايز ندانسته بسبب هبوط قمر وتحوست وشرارت برج كه صاحب عقربست
وايضا بايد كه طالع دراين اضيارات از بروج ثابته باشد ومستقيم الطلوع و
اوتادان بري النحوس وايضا قمر بايد كه زايد النور باشد وناظر بافتاب
بنظر مودت چه افتاب كوكب ملوكست واگر در اتصال افتاب درونده النماء
كه رافع بيوتست باشد احسن واعلي خاصه كه در وعد النماء كه دراين احكام بيت
اشرف او باشد وابتداء تعليم وبهمچنين ابتداي كتابت قمر در برج انسي باشد
زيرا كه تعلم علم وصنعت كتابت مخصوصاست بنوع انساني كه مدركه كليات
ناظر بعطارد كه كوكب اديان وكاتبانست يا بمشتري كه كوكب علما وفقهاست

واز برج

بنظر مودت

بنظر مودت تا متعلم بر متعلم متفق و مهربان باشد و اولی آن بود که این دو کوکب نیز در
حال استقامت سیر باکید یکدیگر متصل باشند و حذر باید کرد از آنکه برج و زحل در طالع باشند
چه اولی دلیل نفرت و ثانی دلیل نسیان متعلم بود در تعلیم علم موسیقی باید که قمر در احد
آن قرانین متصل باشد یکدیگر بود بنظر مودت و طالع برج هوایی بود چه حصول
صوت و صدا باستقامت هوا بود و از برای سفر باید که قمر در برج اراضی
بود تا بر مناسبت و مقلب باشد باذوجدین تا آن سفر بزودی بمنتهی رسد و نشاید که
برج ثابت باشد خصوصا عقرب که دلیل گرانی سفر و مشقت و خوف راه بود و حدیث
حضرت پیغمبر ص که دلالت فرد القمر فی العقرب در اینجا شاهد و مصدقست و ایضا باید
که قمر متصل باشد بمرج نظر مودت تا خوف قاطعان طریق نبود در قضا و سیاهیان قافله
متفق و مشفق باشند و از ایشان امداد و اعانت برسد و اگر با شهاب یا مشتری
متصل بود هم شاید و اولی آن بود که خداوند خانه قمر متصل بقمر باشد و سعود
و طالع وقت در اضیا ربرج مقلب باید سعود بنظر مودت نیرین و احتراز باید
کرد از آنکه ماه در رابع بود خداوند طالع از طالع ساقط که اینها همه دلیل مشقت
و عسرت مسافر بود از برای سفر بحر قمر در برج آبی باید بجهة مناسبت دعدا یوب برج
خاکی جایز دشمنه بنا بر مناسبت مقصد و خوف غرق و ضایکه در سفر برکشیم باید که موضع
قمر برج مقلب بود باذوجدین مبرا از نحوس و باید که متصل بیکی از سعود بود تا
کشتی بسلامت بگذرد و سعود بودن بیت تابع در هر دو نوع سفر از جمله اتفاقات خمسه
باشد و حذر باید نمود از اتصال قمر بزحل و بکوکبی که مقیم باشد و بهمچنین حذر باید کرد
از حلول کوکب مقیم بطالع که اینها همه دلیل سکون کشتی و فرو ماندن سکان او باشد

وانبرای دخول بلد قمر در برج ثابته باید اگر مطلوب کثرت اقامت باشد در آن بلد و
الا برج ذوجسدین و باید که متصل سعود بود و تحت الارض نباشد مگر انکه مقصود از دخول
بلد اختفا باشد و ایضا نباید که صاحب خانه ماه تحت الارض بود و نظر ماه بطالع یا صاحب
و منظالع در این امر از اتفاقات حسنه باشد و انبرای نو بریدن و پوشیدن باید که قمر
در برج منقلب و ذوجسدین باشد زیرا که انقلاب باعث استبدال بود در لباس همه
کس را با تر غبت است لیکن فقرا و مردم بی بضاعت را برج ذوجسدین اولیست تا
مدتی لباس ایشان از اندرس محفوظ و مضمون ماند و باید که قمر در این اصناف متصل
بزهره بود که کوکب زیب و زینت است و هذا یدل نمودار بودن قمر در برج ثابته که
مستلزم ثبات ثیابت خصوصا اند که در این امر بسیار مذموم شده است چه ثبات
قرین برودت است بسبب کثرت مطالع و قرب سمت آن رئس و ایضا صورت دالست
بر توحش و تسلط و گویند که هر که در حال وقوع قمر در اسد متلبس بلباس نو شود
آن لباس در بروی نسوزد بلکه مبتلا بافتی شود که هم تلف بود و بودن قمر
در اینحال بمقابله یا مقارنه آفتاب مشعر باشد بر آنکه لابس با همان ملبوس سر در گریبان
خاک کشد کما اشار الیه الامام فی اشیاره و انبرای نکاح قمر در برج ثابت باید
خلاف لکوشیار و صاحب روضة المنجمین زیرا که در این امر دوام و ثبات مطلوب
و مرغوبست غیر نصف اول عقرب که هبوط قمر انجا در غایت قوتست و بعضی تاج
برج عقرب را مکروه دانند یا در میزان باید که خانه زهره است یا در قوس که خانه سعد
اکبر است متصل بزهره که کوکب عیش و عشرت است و اگر بمشتری ناظر باشد سعادت
آن اشیا مضاعف گردد که قمر زاید النور باشد و نشاید که در حمل و سرطان و جدی

و دلو و موضع زحل و ذنب باشد که اینها سبب نفرت و تفریق کردد و در زفاف باید که قمر در بیت ثابت
باشد چه در ثبات و دوام خوف طلاق و فراق نبود بغیر از عقرب چه عقرب خانهٔ مریخ و هبوط قمر
است از این سبب ناسازگاری و خصومت شود یا در یکی از خانهای عطارد بنا بر مناسبت به
سنبله هر صورت جاریه بکر تصور کرده اند و لهذا او را عذر کویند و جوزا هر صورت دو کودک
متعانق صاحب روضة المنجمین کوید این اضیار بنا بر آنست که زن ثیبه باشد و اکر بکر بود
از آله بکارتش در توقف افتد و ایضا باید که قمر متصل بزهره بود که کوکب عشق و محبت است
تا که زهره سلیم الحال بود و در سهام قمر در برج ابی یا آتشی باید حمام نتیجه آب و آتش
است متصل یکی از سعدین تا باعث آسایش و جمال شود و در نوره کردن باید که قمر در
برج آبی متصل با قتاب یا کوکبی محترق یا ساقط بود بنظر مودت در سحر تراشیدن باید قمر
در برج ذو جسدین باشد الا سنبله و کوشیار در برج ابی جایز داشته و باید که متصل بود بیکی
از سعدین و حذر باید کرد از انکه قمر در حمل یا در طالع بود و در فصد قمر ناقص النور تا
زیرا که نقصان نور قمر باعث نقصان رطوبت ابدانست چنانکه در طبایع کواکب مذکور
شد و چون جنین ناقص صالح صرف نشود و اکر افراج خون بسیار مطلوب باشد زیادتی
نور قمر جایز بود ایضا باید که قمر در برج آتشی بود چه آتش رافع رطوبت یا در برج هوا
بنا بر مناسبت طبیعت دوم غیر جوزا زیرا که جوزا متعلقست بدست و طول قمر در
هر برج هر عضو باعث توجه رطوبت بدن باشد بان عضو و اینمقتضی تعفن مواد است
پس با حصول رطوبات و تعفن مواد اهن با نعضو رسانیدن مصلحت نباشد در تاریخ
روضة الصفا مذکورست که اتابک یکی از امرای سلطان مسعود سلجوقی بود بموجب فرمان
او در باجان شد و چون بزنجان رسید وقتی که قمر در جوزا بود فصد کرد از فشارک دستش کسخته شد

درهمان ایام رشته حیات او بقطع رسید و نیز گفته اند که ملاقات آهن بعضو یکه قمر در بیت آنعضو
بود مضلت باشد و بیت هر عضو در منسوبات بیوت مذکور شد و برج هر عضوی از اقباس
توان نمود هرگاه حل بمنزله طالع گیرند و باقی بر ترتیب واصد عبد الجلیل سنجری که یکی از
علمای احکامست نباط برج در فصد شرط کرده است و بعضی دیگر برج مذکر شرط کرده اند
وحذر باید کرد از انکه نحسین یا قمر در طالع باشند و اگر چنین باشد موضع جراحت ناسور
شود و ریم کبرد و ایضا حذر باید کرد از وقوع نحسین در ششم طالع و ششم موضع قمر کهم
خطر باشد و در حجامت باید که موضع قمر و طالع بروج هوائی و متصل بقمر اصد السعدین و
حذر باید کرد از حلول قمر در ثور از بودن نحسی در ثانی یا ثامن نیرین و محمد ایوب
وقوع قمر تحت الشعاع نیز جایز نداشته و در مهمل خورد باید که قمر ناقص النور و در برج
آبی و فوق الارض و محصور بین السعدین بشرط انکه متصل بتحت الارض باشد و حذر
باید کرد از انکه قمر در اسد بود یا متصل باشد بعلتین که اتصال زحل دیگر علتها عارض
شود و از اتصال مشتری فعل و عمل او ضعیف کرد و در قی و غرغره محمد ایوب وقوع
قمر در حمل جایز داشته و کوشیار و بصرانی در حمل و ثور و بطلیموس بروج نشئی لیکن
شرط نظر زهره سیما که فوق الارض باشد و در خشه کردن باید که قمر ناقص النور باشد و
در برج نشئی سبب انچه در فصد گفتیم متصل نیز هره که کوکب سور و ماشاست یا مشتری
که کوکب شریعت و ملت اسلام است و اگر مشتری در اینوقت مشرقی و فوق الارض باشد
احسن و اعلی بود و نشاید که قمر در عقرب بود که متعلق بالت تناسلست که در اینحال
ملاقات اهن با نعضو مصلحت نباشد چنانکه در فصد گفتیم یا متصل بزحل باشد که اینجا
نیز مصلحت این امر نیست زیرا که دلالت کند بر تعفن و ناسور شدن زخم و در بریده فرید

قمر در برج تشی باید بنا بر مناسبت مبیع و اگر طالع نیز از این برج باشد بهتر باشد و ایضا خداوند
بیت سادس را با خداوند طالع اتصال محمود بود و اگر خواهند که برده را از اد کنند باید که
ماه زاید النور باشد و منفصل سعدی که مشرقی باشد و ایضا باید که طالع و صاحبش بری النحوس
بود و در چهار پای خریدن کوشیار گوید که قمر در برج ثابته باید و محمد ایوب در برج ذو
جسدین جایز داشته و حق آنست که برجی باید که بر صورت ذوات الاطلاق باشد و بجهته
چهار پای سواری و بارکشی بنه آفرین فوس بهتر است و ایضا باید که قمر منفصل بکوکب مستقیم
باشد و او نادبیت سادس و صاحبش صالح الحال بود و در مطلق بیع باید که قمر ناقص النور
والحساب بود و در برج معوج الطلوع منصرف از سعدی و در مطلق شری بر عکس باید
که قمر زاید النور و الحساب بود و در برج مستقیم الطلوع منفصل بسعدی و در زراعت کردن
قمر در سرطان و ثور یا برج خاکی باید زیرا که حصول ارتفاعات با سقانت آب و خاک
و عدم جواز عقرب با انکه برج آبیست بنا بر آنست که هبوط قمر وخانه مریخست و ایضا باید
که قمر منفصل بسعود بود یا تدیس و تثلیث زحل بجهته مناسبت و ایضا باید که طالع برج
ذو جسدین باشد و خداوند شش حال برج منقلب ناظر بطالع مبرا از نحوس و مذر باید کرد
از انکه قمر ناقص العدد بود که آن دلیل فساد تخم باشد و نظر نحوس بصاحب طالع هم از جمله
محذورات شمرده اند زیرا که اعلامت آفت زرع و کشت باشد و در اجازت رافی قمر در برج
ترابی باید و محصور بین السعدین بشرط نظر حاضرین و ایضا باید که قمر ناظر باشد بخداوند
خانه خود و در اجرای فتوات قمر در تحت الارض باید و در برج آبی و اولی انکه در ثالث و خامس
باشد ناظر بسعود خصوصا بمشتری و صلاح حال زحل و نظر مودت قمر با او و در این امر از جمله شرایطست
در دفن نشاندن قمر در برج ثابت باذو جسدین باید نه منقلب نا در فتاسنوا و غایر یزیر

وطالع نیز باید که از این بروج بود و ایضا باید که متصل سعدی باشد که آنسعد در طالع یا
عاشر یا شرف خود بود باید که زحل صالح الحال باشد و حذر باید کرد از اتصال کوکبی که
هبوط باشد و در بنا نهادن باید که قمر زاید النور و الحساب بود و در بروج ارضی باشد
ثابت یاذ و جسدین کالایخفی علی المتفطن و بنظر مودت متصل بود بکوکبی که در شرف
باشد تا آن بنا مبارک و میمون باشد یا در بروج هوائی فوق الارض و صاعد در عرض
و افلاک تا آن بنا زود مرتفع شود و زحل که کوکب عمارتست باید که در این اختیار
قوی حال بهم باشد و ایضا باید که طالع یا موضع صاحب طالع بروج ارضی باشد و وتد
رابع الحاف بود و حذر باید کرد از وقوع زحل بر حال در بیت رابع و سقوط خداوند
خانه قمر از قمر و ایضا منحوس بودن صاحب طالع بمحاذات اتباع یا مماسات نحوس از جملهٔ مخدوماتست
است و در بناهای زیر زمین باید که قمر متصل بکوکبی باشد که تحت الارض و باید بود سیما
در جنوب و بطلیموس در بناهای بلاد و قرا و قوع ثابته را که بمزاج مسعود باشد در اوتاد طالع
شرط کرده است و بودن مریخ با ثابته که بمزاج او بود و در بیت عاشر از جملهٔ مخدورات
شمرده زیرا که اینموضع علامت قتل سلطان اغلب باشد بل علامت قتل تمام باشد نعوذ
بالله من هذا پس در اینوقت اینمقولات را بدعا ختم کرده گوئیم از برای دعا کردن قمر
در یکی از خانهای مشتری باید که متصل بکوکبی که روز المقصد و مطلب انسانی بوده
باشد و بعضی مجاسدهٔ قمر با مشتری بعقده درس و قرآن عطارد یا کف الخضیب در
این امر از جملهٔ شرایط کرده اند و وصول کف الخضیب بدایرهٔ نصف النهار در این
باب مشهور و معروفست اینقدر که مصنف ایراد نموده با الحاق کردیم در معرفت اختیارات اینجا کافیست و زیاده از این بطول مفضی است والله خیر الواقفین واحکم

العالمین

الحاكين قد تمت وكملت نتزح هذه الابواب بعون الله الملك الوهاب كاتبه
الحروف اقل ات ذات سيد محمد تقي ابن المرحوم المغفور
ميرزا عبد السميع الحسيني الموسوي النزاري
في ١٠ بستم ذ جامر الثاني ١٢٤٤

بسم الله الرحمن الرحيم وبه ثقتي

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على خير خلقه محمد وآله الطيبين الطاهرين المعصومين

اما بعد اين كتاب مشتمل است برسي باب باب اول درشرح حساب جمل درقوم وبروج وكواكب

وهفتهوع وغيره باب دوم درشرح افلاك وچگونگي كشش آن باب سيم درشرح بروج باب چهارم

درمنوبات بروج باب پنجم دربديدكردن بروج زايده وناقصه وعالبه ومابطه ومرغه ومنطقه

باب ششم اندربديدكردن بروج ناطقه وبرجها بزركان وسفلكان وغيران باب هفتم درجات

بروج ذوات الظل ومضيئه وظالبه ومظلمه باب هشتم دربيان درجات مذكر ومؤنث ازبروج

باب نهم دربيان درجات منحوس وابار درقعه باب دهم درشرح كواكب ازسعادت ونحوست و

تذكير وتانيث وغيرآن باب يازدهم درمنوبات كواكب باب دوازدهم دربعضي منوبات كواكب

باب سيزدهم دربيان ساعات روز وشب باب چهاردهم دربيان حدود ووجوه ومثلثات باب پانزدهم

درخطوط كواكب باب شانزدهم دربيان اوجات وحضيض زهرات باب هفدهم دربيان صعود وهبوط

افتاب باب هيجدهم درمعرفت خانهاي دوازده گانه باب نوزدهم دربيان حالات ستاركان

دربيان رباط كواكب وخفي وبري باب بيست ويكم دربيان خوف قمر وكسوف شمس باب بيست ودوم

درشرح منازل قمر باب بيست وسيوم دربيان ثوابت وصفات ايشان باب بيست وچهارم دربابت افاليم سبعه

باب بيست وپنجم درتذكير وتانيث كواكب دربروج باب بيست وششم دردرازي وكوتاهي كواكب دربروج

باب بيست وهفتم دراختيارات برسير قمر باب بيست وهشتم درحالات قمر وكشش آن برحد كواكب باب بيست ونهم

دراختيارات

باب بيست ويكم دردريافتن خوف قمر

در اختیارات بر منازل قرباب اوّل در شرح حساب جمل در رقوم بروج و کواکب و اسبوع وغیره بدانکه اوّل چیزی که باید دانست در معرفت نهوم و غیره حساب جملات و آن بر ترتیب ابجد نهاده اند چنانکه از الف تا یا احادات و از یا تا قاف عشرات و از قاف تا غین مات و غین هزارات و صورت وی بدانسکونه است که یاد کرده میشود والله اعلم

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۲۰	۳۰	۴۰	۵۰
س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
۶۰	۷۰	۸۰	۹۰	۱۰۰	۲۰۰	۳۰۰	۴۰۰	۵۰۰	۶۰۰	۷۰۰	۸۰۰	۹۰۰	۱۰۰۰

و این که یاد کردیم حروف مفردات چون در تاریخ و تقویمها و زیجها نویسند آنچه بعد از شش بود در شش دارند و دگر باز پس چنانکه یازده اوّل یاد کردیم یا بعد از ان الف بدین نوع

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل	م	ن	س	ع	ف	ص	ق	ر	ش	ت	ث	خ	ذ	ض	ظ	غ
یازده	دوازده	سیزده	چهارده	پانزده	شانزده	هفده	هژده	نوزده	بیست	بیست و یک	بیست و دو	بیست و سه	بیست و چهار	بیست و پنج	بیست و شش	بیست و هفت	بیست و هشت	بیست و نه	سی	سی و یک	سی و دو	سی و سه	سی و چهار	سی و پنج	سی و شش	سی و هفت	سی و هشت	سی و نه

و جمله بر این قیاس است اما رقم بروج هم بر حساب ابجدیست و مبداء بروج از ثور کنند و صفر نشان حمل است و از جهة آن حمل را هیچ می نویسند که دور نام کنند هیچ نماند

ا	ب	ج	د	ه	و	ز	ح	ط	ی	ک	ل
حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت

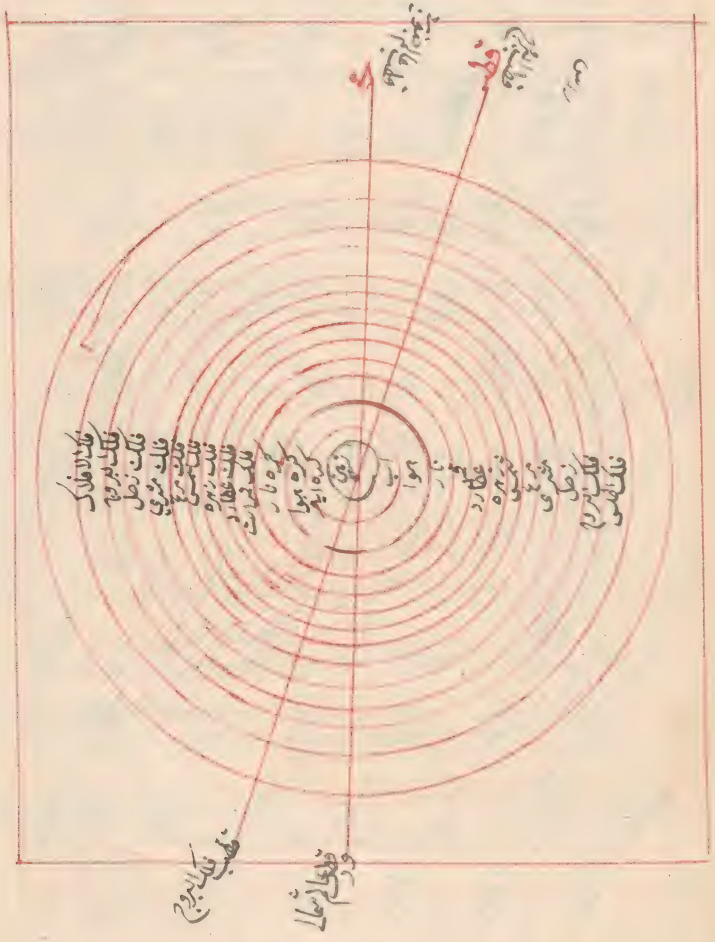
در رقوم کواکب حرف اخر نویسند چنانکه س ش نه شمس است و ر ش نه قمر نشان اینست

س	ر	ل	ب	ح	ه	د	س	ب
شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد	راس	ذنب

در رقوم اسابیع بر اصطلاح ابجد هوز نهاده اند و بر اینکونه است یکشنبه ۱ دوشنبه ۲ سه شنبه ۳ چهارشنبه ۴ پنجشنبه ۵ ادینه ۶ شنبه اما انصالات کواکب را مثل بر اینکونه

است کہ اینہا ثبت است ق فراق ل معالج ع توبیخ ث تشبیث س سدیس ع اجتماع
ل استقبال خ خفاظ ظ ظہور ق طایفہ محترقہ ط ہبوط باب دویم در شرح افلاک
وچگونگی کشش بدانکہ ایزد تعالی اسمانہا را بیافرید مجوّف ومعلّق برمثال
دو طاس کہ روی بر ہم نہند وبقدرت کردون کردد وزمین درمیان ہمچون
برمثال زردہ ییضہ است میان ییضہ وعدد افلاک نہ است اولی کہ بما نزدیکتر است
فلک قمر خوانند دویم فلک عطارد سیم فلک زہرہ چہارم فلک افتاب پنجم
فلک برج ششم مشتری ہفتم زحل وہشتم فلک البروج کویند ودوازدہ قسم کردہ اند
وہر قسمی رابرجی نام نہادہ اند وہر برجی را بسی قسم کردہ اند وانرا درجہ کویند
وہر درجہ بشصت قسم کردہ اند وانرا دقیقہ کویند وہر دقیقہ شصت ثانیہ وہر ثانیہ
شصت ثالثہ کویند وہم براین قیاس تا عاشرہ وفلک نہم را فلک اطلس کویند
وفلک اعلی خوانند ودرشبانروزی یکبار دور کند وکشش فلک اندر زمین
بر سہ حال است دولابی وحمایلی ورحائی دولابی انجا کردد کہ فیہ الارض یعنی خط
استوا است ہمیشہ روز وشب ہریک دوازدہ ساعت باشد ورحائی درکنارہ زمین
کردد ونزدیک قطب شمالی وجنوبی انجا سالی یکشبانروز باشد وحمایلی درمیانہ
ایادانہا کردد ودر ہر موضعی بحسب عرض تفاوتی باشد ودر یکشبانروز یکبار
فلک اعظم این ہشت فلک را بقہر بکرداند وفلکہای ستارکان برعکس فلک
اعظم کردد وحرکت ایشان از مغرب بمشرق واین قیاس از ماہ تا نکردد وبکدور
فلک بیست وچہار ساعت ودراین ہبت وچہار ساعت دوازدہ برج طلوع
کند آما در طلوع ایشان تفاوت از جہت مطالع کہ بعضی دراز مطالع اند وبعضی

کوتاه مطالع و برجهاء دراز مطالع از اول سرطان است تا اخر قوس و برج
کوتاه مطالع از اول جدي است تا اخر جوزا و صورت افلاک اینست



حوت	دلو	جدی	قوس	عقرب	میزان	سنبله	اسد	سرطان	جوزا	ثور	حمل	برج
سه‌وتر	کم‌وتر	سه‌وخشک	کم‌وخشک	سه‌وتر	کم‌وتر	سه‌وخشک	کم‌وخشک	سه‌وتر	کم‌وتر	سه‌وخشک	کم‌وخشک	طبعشان
آبی	بادی	خاکی	آتشی	آبی	بادی	خاکی	آتشی	آبی	بادی	خاکی	آتشی	جوهرشان
مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	تولیدوتناسل
شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	شبی	روزی	روز و شب
شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	شمالی	غربی	جنوبی	شرقی	مکان
دوجسدین	ثابت	مقلب	دوجسدین	ثابت	مقلب	دوجسدین	ثابت	مقلب	دوجسدین	ثابت	مقلب	حالشان
استقامتی	زنانی	استقامتی	مردانی	استقامتی	زنانی	تابستانی	تابستانی	بیابانی	بیابانی	نیرودی	فصلشان	
کبیره	کبیره	کبیره	کبیره	کبیره	کبیره	مهتده	کبیره	کبیره	کبیره	مهتده	گردکننده	دادوستدشان
کرطلوع	کرطلوع	کرطلوع	کرطلوع	راست‌طلوع	راست‌طلوع	کرطلوع	راست‌طلوع	راست‌طلوع	کرطلوع	راست‌طلوع	کرطلوع	راستی‌وکجی
کم‌مطالع	کم‌مطالع	بیارمطالع	بیارمطالع	بیارمطالع	بیارمطالع	بیارمطالع	بیارمطالع	میانه‌مطالع	میانه‌مطالع	کم‌مطالع	کم‌مطالع	طالعشان
میانه‌فرزند	میانه‌فرزند	بیارفرزند	بیارفرزند	میانه‌فرزند	عقیم	بیارفرزند	بیارفرزند	بیارفرزند	میانه‌فرزند	میانه‌فرزند	میانه‌فرزند	فرزندشان
لاصوت‌ته	ضعیف‌اواز	معتدل	لاصوت‌ته	غام‌اواز	معتدل	معتدل	معتدل	لاصوت‌ته	غام‌اواز	معتدل	معتدل‌اواز	اوازشان
گران	سبک	گران	سبک	گران	سبک	گران	سبک	گران	سبک	گران	سبک	سبک‌وگرانی

نسخه

باب چهارم در منسوبات بروج

حمل	سرخ چشم از رخا سلطت دار	سر	بریده	اعضا	حادث	ترک	طرافی و اهنگر و هر چه باتش و خون تعلق دارد و قصار
ثور	میانه بالا سفید چشت طرب دوست با عدت	گردن	درست	اعضا	نوشانا	ابریشم	سوداگر زر و کیالی و هر چه با بیاتی و مانند ش
جوزا	دراز بالا زرد گونه بزرگ اصل عالی همت بنفش چشم	دست و کف	درست	اعضا	قصاب	مار	معمی و منجمی و سمار گیر و صورت گر و رسا گیر
سرطان	سفید پوست ابرو فراخ چشم یک دوست	سینه و معده	دوبیت	اعضا	کنار آب	کشت زار	جولاید و طلابی و هر چه با پ تعلق دارد
اسد	میانه زرد گونه بزرگ اصل عالی همت	پشت پهلو استخوان	بزرگ	اعضا	قلعها	وحش عظیم	عمل پیشه و کاسبی و حرافی و خوش گریی
سنبله	گندم گون میانه بالا هنرمند قطع زبان	شکم روده ها	درست	اعضا	صحراء	دیواره	دبیر و وقاد نویس و هر چه بنویسش قلم تعلق دارد
میزان	خاسن کشیده قد باریک لب فراخ رو باریک ابرو	میانه گرده	درست	اعضا	میخانه	فواحش	مذهبی و ظریف و بازرگانی و عطر زرد و مانند ش
عقرب	کشیده قد باریک لب فراخ رو باریک ابرو	عورت	درست	اعضا	ویرانه	مزبله	ملاح گریز و صرف و جاروب و هر چه بکست تعلق دارد
قوس	بلند بالا گندم گون باعزت بزرگ لب خوش خنده باصاحب	رانها	درست	اعضا	موضع	صلاح	بغداد اصفهان زاهدان بغیر از مشهد و ارمنه
جدی	سیاه چرده میانه بالا کهنک سر بزرگ ریش بالا بداصل	زانوها	درست	اعضا	کوستان	وحشیان	ضعاف و خزنده کی و مذمت و مانند ان
دلو	مردم سیاه کار اصل بشتاب بلند بی باشد	کعب ساق	درست	اعضا	کوهها	وحشیها	سوداگر و شتر و هر اسوار شوتر و جاسه از نهرده باز کردن
حوت	میانه بالا سرخ و سفید فراخ چشم تنگ رو	بکشان مرم	بریده	اعضا	مسجد	صومعه	عبادت و دیانت و تفکر و محافظت طلب کردن

باب پنجم در پدید کردن بروج زاید و ناقصه و عالیه و هابطه و مسرعه و مبطئه بدانکه بروج زاید از اول جدی است تا آخر جوزا و از بدان این برجها را زاید خوانند که چون آفتاب در این برجها باشد روز بزرگ زیادت میشود و همین برجها را عالیه خوانند و از بدان عالیه خوانند که ارتفاع آفتاب روز بزرگ بلند تر میشود و بروج ناقصه از اول سرطانست تا آخر قوس و از بدان این برجها را ناقصه خوانند که چون آفتاب در این برجها باشد روز بزرگ در نقصان نهد و همین برجها را هابطه خوانند که چون آفتاب روی در نشیب دارد و فرو می افتد و بروج مسرعه از اول میزانست تا آخر حوت و از بدان این برجها را مسرعه خوانند که چون آفتاب در این برجها باشد روشش سریع بود و بروج مبطئه از اول حملست تا آخر سنبله و این برجها را از بدان مبطئه خوانند که چون آفتاب در این برجها باید روشش بطی باشد یعنی سنگین



بر اینگونه

که نموده میشود

بیشتم

باب ششم اندر پدید کردن برجهاء ناطقه و برجهاء بزرگان و سفلگان و برجهائی که
دلیل بر سخاوت و نیکوکاری کند و برج سبعی و بهیمی و کشت و زرع و درختان کوچک
و بزرگ و گیاهها و ابتدا بدانکه بروج ناطقه جوزاست و سنبله و میزان و نیمهٔ آخر قوس
مردم میانهٔ جدی و دلو سفلگان اند بطلمیوس گوید حمل و اسد و قوس مردم بزرگانند
و جوزا و میزان و دلو متعلمان بروج که دلیل کند بنیکوئی و پاکی جوزاست و سنبله و میزان
و عقرب و قوس و حوت این برجها دلیل کند بر نیکوئی نفس و پاکی و برجیکه دلیل
بر بهیمه کند حمل و ثور و اسد و نیمهٔ آخر قوس و حمل و ثور دلیل کند بر هر چه
سم شکافته دارند اسد هر چه بدندان و چنگال حرب کند نیمهٔ آخر قوس دلیل کند
بر هر چه سم گردد آرد بهاری نیمهٔ آخر ات از برج حوت و حمل و ثور و اول جوزا
برج تابستانی نیمهٔ آخر از برج جوزا و سرطان و اسد و اول سنبله و برج خزانی نیمهٔ
آخر از سنبلات و میزان و عقرب و نیمهٔ اول از قوس و برج زمستانی نیمهٔ اخر قوس
و جدی و دلو و نیمهٔ اول حوت و برجهائی که دلیل بر کشت و زرع و درختان کوچک
ثوراست و اسد و سنبله و میزان و جدی و دلو اما میزان و جدی و جوزا و اسد و دلو
درخت بزرگ سنبله دلیل کند بر کشت و درو و جدی دلیل کند بر گیاه و برج
که دلیل بر ابها کند سرطان است که دلیل آب جوی کند عقرب رود و بزرگ
حوت دریاها و اب ایستاده دلیل بر جها منقلب و ثابت و ذوجدین منقلب
حمل و سرطان و میزان و جدی است و دلیل انقلاب این است که چون آفتاب
بحمل آید زمستان به بهار گردد و چون بسرطان آید از بهار به تابستان آید
و چون بمیزان آید از تابستان بخزان گردد و چون بجدی آید از خزان بر

رمضان گردد و ثابت ثور و اسد و عقرب و دلو و ثابت از بهران خوانند که زمانه را بهر آن حال بدارد و جوزا و سنبله و قوس و حوت ذو جسدین اند و از بهر آن اینها را ذو جسدین خوانند که یک نیمه از جوزا بهارست و دیگر نیمه از تابستان و یک نیمه از سنبله تابستانست و یکنیمه خزان باقی بر این قیاس کند و معنی ذو الجسدین حاصل شود و الله اعلم بالصواب **باب هفتم** در درجات بروج ذوات الظل و مضیه و خالیه و مظلمه هر که که درجه طالع مضیه باشد بایزده دلیل بر روشنی و مجمعیت و درجات مظلمه بدبود ذوات قسمه با خالیه دلیل بدی اندک باشد چنانکه ثبت کردیم

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت	حوت
	درج	درج	درج	درج	درج	درج	درج	درج	درج	درج	درج	درج	
۱	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	دبج	۱
۲	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۲
۳	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۳
۴	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۴
۵	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۵
۶	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۶
۷	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۷
۸	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۸
۹	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۹
۱۰	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۱۰
۱۱	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۱۱
۱۲	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۱۲
۱۳	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۱۳
۱۴	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۱۴
۱۵	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۱۵
۱۶	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۱۶
۱۷	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۱۷
۱۸	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۱۸
۱۹	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۱۹
۲۰	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۲۰
۲۱	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۲۱
۲۲	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۲۲
۲۳	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۲۳
۲۴	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۲۴
۲۵	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۲۵
۲۶	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۲۶
۲۷	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۲۷
۲۸	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۲۸
۲۹	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	خالیه مضیه	مضیه خالیه	۲۹
۳۰	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	ذوات الظل مضیه	مضیه ذوات الظل	مظلمه مضیه	ذوات الظل مضیه	۳۰

بازدهم

باب ششم درییان درجات مذکر و مؤنث از بروج فایده این باب انست که اگر
کسی مسئله از جهت مردی پرسد و طالع وقت در برجی مذکر باشد بقوت
تر باشد و اگر مسئله از بهر زنی پرسد و طالع وقت در برجی ماده باشد
مسئله را قوت دهد درجات اینست

	حمل	ثور	جوزا	سرطان	اسد	سنبله	میزان	عقرب	قوس	جدی	دلو	حوت
۱	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۲	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۳	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۴	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۵	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۶	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۷	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۸	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۹	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث
۱۰	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث	مذکر	مؤنث

باب نهم درجات منحوس و آثار در فیحه فایدهٔ این باب آنست که نظر کند تا طالع
کدام درجه است اگر مولود بدرجه سعد باشد دلالت کند بر سعادت و دولت و
اگر بدرجه بدزاید دلالت کند بر نحوست و شقاوت

الحمل	درجات الوقوف	درجات المنحوس وسط الارتفاع	درجات المختفیه	
الحمل	اوسط	دسه اله ح	ح ظ ح ب وسط	الحمل
الثور	ح ما ب	ط ح ح اط	ه ه ح ب وسه	ثور
الجوزا	ه ط ما	ح ح اس	د ه ب ب ل	جوزا
السرطان	ح ح ه	ما ب ه ل	ه ه ح اب ل	سرطان
الاسد	ه ب ه	ر ح ب ه اس	ه ح اه ه کاط	اسد
السنبله	ه ح ما	د ط ه ه ح ح اس	ه ح ب ه کا اه	سنبله
المیزان	ه ح کا	د ح ح ه اه	ک ل	میزان
العقرب	ما ک اه	ح ه ه اس	ح ط د ب	عقرب
القوس	ح ک اس	ه ح اط ل	د ه ط اه ح	قوس
الجدی	ه ه ب ک	اح ه اس	ه ب ب اه ح ح	جدی
الدلو	ب ب ک	ح اه اس	ا ه ح اط	دلو
الحوت	ه ک کا	د ح اه	ط اه اب ح	حوت

باب یکم

باب چهارم در شرح احوال کواکب از سعادت و نحوست و تذکیر و تانیث و غیر آن
بیان کنیم در این باب سعادت و نحوست مذکر و مؤنث و افلاک و روز و شب
و رنگ و طعم و روزگار و خانه شان و وبالشان و هبوطشان و اوجشان و خفیف
شان و هر چه تعلق بدو دارد

الکواکب	زحل	مشتری	مریخ	آفتاب	زهره	عطارد	قمر
سعادت و نحوست	نحس بزرگ	سعد بزرگ	نحس کهک	سعد نظر	سعد کهک	ممزج	سعد مایل
نری و مادگی	نر	نر	نر	خنثی	ماده	ممزج	ماده
روزی و شبی	روزی	روزی	شبی	روزی	شبی	ممزج	شبی
افلاکشان	هفتم	ششم	پنجم	چهارم	سیم	دویم	اوّل
روزهاشان	شنبه	پنجشنبه	سه شنبه	یکشنبه	ادینه	چهارشنبه	دوشنبه
شبهاشان	چهارشنبه	دوشنبه	مشنبه	پنجشنبه	سه شنبه	یکشنبه	ادینه
رنگهاشان	سیاه	زرد کونه	سرخ	زرد مایل سرخ	سفید	بنفش	سبز
خانهاشان	جدی دلو	قوس حوت	حمل عقرب	اسد	ثور میزان	جوزا سنبله	سرطان
وبالشان	سرطان اسد	جوزا سنبله	میزان ثور	دلو	حمل عقرب	قوس حوت	جدی
شرفشان	میزان	سرطان	جدی	حمل	حوت	سنبله	ثور
هبوطشان	حمل	جدی	سرطان	میزان	سنبله	حوت	عقرب
اوجشان	قوس	سنبله	اسد	سرطان	جوزا	حوت	لاابالی
خفیفشان	جوزا	حوت	دلو	قوس جدی	قوس	حمل	لاخفیف له
لهجهشان	ترک	تیرین	تلخ	شیرین	چرب	کلوکیر	شوری
دورهکاشان	پیری و خرفی	کهولت	جوانی	اول برامدن	ابتدا ابوی	کودکی	شیرخواری

باب یازدهم از منسوبات کواکب بیان کنیم در این باب طبع کواکب و جوهر و کلشان و نسبت اعضا شان و جرم و فروار و سالها و سیر و مدت و رجعت و استقامت و مدت میان دو احتراق و عرضشان در شمال و جنوب

ستارگان	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر
طبع کواکب	سرد و خشک	گرم و تر	گرم و خشک	گرم و خشک	سرد و تر	ممتزج	سرد و تر
اقلیمشان	اول	دویم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم
جوهرشان	سرب	رصاص	آهن	یاقوت	مروارید	زنبق	نقره
شکلشان	دراز باریک	معتدل	دراز	مدور	مدور	باریک	مثلث
نسبت اعضا	سر	روح و جگر	زهره	دل	کرده	زبان	معده
جرمشان	نه درجه	نه درجه	شصت درجه	پانزده درجه	هفت درجه	هفت درجه	دوازده درجه
فروارشان	یازده سال	دوازده سال	هفتصد سال	دو سال	هشت سال	سیزده سال	نه سال
سال بزرگشان	پنجاه و هفت	هفتاد و نه	نصد و شصت	صد و بیست	هفتاد و دو	هفتاد و هفت	هفتاد و نه
سال میانشان	چهل و سه	چهل و چهار	چهل و نه	سی و نه	چهل و پنج	چهل و شش	سی و نه
سال کوچکشان	سی سال	دوازده سال	پانزده سال	نوزده سال	هشت سال	سی سال	بیست و پنجال
سیر و مقدار	دو دقیقه	پنج دقیقه	سه و کمی دقیقه	پنجاه و نه دقیقه	پنجاه و نه دقیقه	پنجاه و نه دقیقه	سیزده دقیقه
مدت احتراق	هشت ماه	نه ماه	سالی یا نزده روز	کواکب هفده روز	هفده روز	چهل و شش روز	پانزده روز
مدت میان احتراق	سالی نزده روز	سال نه روز	هر دو سال نه روز	اهل روز	هفده روز	پنجاه و شش روز	بیست و پنج روز
مدت رجعت	چهار ماه	نود روز	پنجاه و یک روز	پنجاه و هفت روز	بیست و یک روز	چهل و شش روز	بیست و یک روز
عرض در سال	نه درجه و دو دقیقه	دو درجه و پنج دقیقه	صد و بیست دقیقه	صد و بیست دقیقه	هفت درجه و پنج دقیقه		پنج درجه
عرض در حضیض	یک درجه و پنج دقیقه	دو درجه و پنجاه دقیقه	پنجاه و هشت دقیقه	از طریق اوست	شمال	شمال	پنج درجه

باب دوازدهم

باب دوازدهم در بعضی منسوبات کواکب در این باب بیان کنیم نسبت مردم و علمها و جوبها و شهرها و ملتها که بکواکب نسبت دارد و رنگ

کواکب	طبقات مردم	علمها	جوبها	شهرها	ملتها
زحل	سیاهان و جهودان و چاه کنان و بزرگان		حسد و خباثت و دو رنج و حصر و بهر جا بزرگ و غم و بیداری و تنگی و بها رب و زرار	سند و هند و حبشه و بکا سیاهان و میان جنوب و مغرب	جهودیت
مشتری	فقها و والیان و علما و مردم بزرگ		علم و شرم و تقوی و عبادت و ریاست و مال کسب کردن و نیز و تعظیم	چین و بعضی از شام بعضی از عراقین و فارس و اصفهان	نسیانیه
مریخ	ترکان و دزدان و قصاب و لشکر		و کبر و سر خصومت و چشم شور و کشتن و در و غ و ظلم و جهد	ترکستان و بعضی از روم و فرنگ و خندق و شهرهای روس	بت پرستی
شمس	ملوک و امرای کبار و مردم محترم		فخر و رفعت و طرف و کبر و شکار کردن و دلیری و بخشیدن عطاها	بیت المقدس و ارمنیه و بعضی از خراسان و شهرهای روم	آتش پرستی
زهره	مطرب و شاعر و مرغ فروش		خوشطبعی و عده و نیکوه و لهو لعب و شکیبو و بوی خوش و عطر بوقلمون و منگ	ماوراء النهر و بعضی از حصار و جزیره ها که در دریا باشد	مسلمانی
عطارد	نقاش و دبیر و وراق و منجم		ادب بلاغت فهم و حیلت و افون کردن و حسبت عدد و فکر بسیار	مکه و مدینه و بابل و عراق و شهرهای جیلان	فلاسفی
ماه	عوام الناس و جاسوس و درویش		عجز و رنج و شباب و حرکت و حس بسیار و ضعف و در ع کار و صبر ندارد	موصل و اذربیجان و تبریز و بعضی از دیار مصر	چهار یار پیغمبر

کواکب را بر جوبها و علمها و شهرها و ملتها قیاس باید کرد

باب پانزدهم در بیان ساعات روز و شب و روز یکشنبه آفتاب راست روز دوشنبه مر ماه را و سه شنبه مریخ را چهارشنبه عطارد را پنجشنبه مشتری را آدینه زهره را شنبه زحل را و هر شبی یکوکبی نسبت داده اند و ساعت اوّل از شب و روز از آن ستارگان باشد که روز و شب بدو نسبت کرده باشند و ساعت دوّم از آن ستارگان که زیر فلک وی بود

چنانکه اند ر این جدول تمامتر

روزها	شبها	اول	دوم	سیم	چهارم	پنجم	ششم	هفتم	هشتم	نهم	دهم	یازدهم	دوازدهم
ساعات		ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات	ساعات
یکشنبه	پنجشنبه	مصد و مجاب	طرب کردن	دیدار وزرا	دیدن زرنگار	دیدن دیبا	دیدن یزدان	دیدن کان	دیدن برزین	طرب اهل	نامه نوشتن	دیدن رسولان	ملاک خریدن
دوشنبه	آدینه	عمد و زینهار	عمارت	فتاک دشمن	فصد و حجامت	زر کرب	جامه نو پوشیدن	صلح و راح	عمد و زینهار	دیدن ناهید	دیدن سران	دیدن رسولان	جامه از بهر عروس
سه شنبه	شنبه	دیدن شهریار	دیدن بهرام	دیدن فرزند	سلاح پوشیدن	بنا نهادن	جهاد و سلاح	خصومت	دیدن اهل	حاجت			
چهارشنبه	یکشنبه	حاسبه	دار و درود	عمارت	سلاح پوشیدن	بنا نهادن	اسد و آب	دیدن طوس	انشاء الطلاق	فرزند و فرزند	دیدن عطا		
پنجشنبه	دوشنبه	کتابت و علوم	دیدار کان	دیدار خانه	حاسبه	دیدار بزرگان	دیدار بطا	دیدار زحل	دیدار بطا	دیدار ابهر	انشاء کاغذ		
آدینه	سه شنبه	دیدار یزدان	دیدار بزرگان	دیدار دیبا	دار و درود	انشاء بنا	دیدار اهل	تجارت	دیدار زنان	دیدار زحل			
شنبه		دیدار اردوی	دیدار بزرگان	دیدار بزرگان	عاجت خواستن	دیدار خواجه	دیدار زحل	تجارت	دیدار زنان	تجارت بحار			

فصل چهاردهم

باب چهاردهم در بیان حدود و وجوه مثلثات بدانکه هر بروجی بپنج قسمت کرده اند و هر قسمی بکوکبی مخصوص داده اند چنانکه حمل سی درجه است بپنج قسمت کرده اند شش بمشتری و شش بزهره چنانکه بنمائیم هر بروجی بر قسمت کرده اند و انرا وجوه خوانند چنانکه حمل سی درجه است ده بمریخ داده اند و ده بآفتاب و ده بزهره بنمائیم فایده مثلثات آنست که طالع را نگاه کنند که روزی است یا شبی اگر روزی باشد خداوند مثلثات روز را حکم باشد و اگر شبی باشد مثلثه شبی را حکم باشد

حمل	مشتری	و	زهره	ب	عطارد	ک	مریخ	ه	دخل	ل	ج	س	ه
ثور	زهره	ج	عطارد	ب	مشتری	ه	دخل	ا	مریخ	ل	د	ر	ل
جوزا	عطارد	د	مشتری	ب	زهره	ر	مریخ	ه	دخل	ل	ح	ج	س
سرطان	مریخ	ر	زهره	ج	عطارد	ط	مشتری	ا	دخل	ل	ه	د	ر
اسد	مشتری	و	زهره	یا	دخل	ع	عطارد	ه	مریخ	ل	ل	ب	ح
سنبله	عطارد	ر	زهره	و	مشتری	ک	مریخ	خ	دخل	ل	ب	ه	د
میزان	دخل	ی	عطارد	ه	مشتری	ک	زهره	ع	مریخ	ل	د	ل	ب
عقرب	مریخ	ر	مشتری	یا	عطارد	ط	زهره	ه	دخل	ل	ج	س	ه
قوس	مشتری	ط	زهره	و	عطارد	ک	دخل	ا	مریخ	ل	د	ر	ل
جدی	عطارد	ر	مشتری	ه	زهره	ه	دخل	ا	مریخ	ل	ب	ج	س
دلو	عطارد	ر	زهره	ج	مشتری	ی	مریخ	ه	دخل	ل	ه	د	ر
حوت	زهره	ب	مشتری	و	عطارد	ط	مریخ	ع	دخل	ل	ل	ب	ج

الطبایع	المثلثات			بالنهار			بالليل		
ناریات	ط	د	ج	ب	ا	ل	ب	س	ل
ارضیات	ا	ه	ط	ه	ر	ج	ر	ه	ج
هوائیات	ـ	و	ز	ل	ه	ا	ه	ل	ا
مائیات	ز	ر	ما	ه	ج	ر	ج	ه	ر

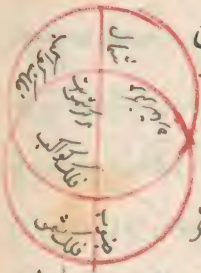
باب پانزدهم درخط کواکب بدانکه بروج برستارکان بخشیده اند چنانکه خانهای ایشان هریک دو دارند الا شمس و قمر که هریک یکخانه دارند و انراخط کوکب خوانند خط شمس در دهم داده اند و قمر در طالع و زحل در چهارم و هشتم و مشتری در دویم و یازدهم و مریخ در ششم و دوازدهم و زهره در پنجم و هفتم و عطارد در سیم و نهم از بهر آن خط شمس در دهم است که انجا قوی تر است از دیگر خانها و هرکه در عاشر بود شعاع خویش بر همه خانها افکند و از سمت الرأس بود و از بهر انکه خانهٔ عمل و سلطان و رفعت خوانند که اقتاب دلالت بر بزرگی و رفعت کند اما از بهر آن خط در طالعست که دلالت با بتدا کند چون موافق یکدیگر اند و او را خط در طالع نهاده اند و زحل از بهر انکه دلالت بر ترس و بیم و مرگ کند بر زمینها خط وی در رابع است و دیگر در ثامن است و خط مشتری در دویم و یازدهم که هردو دلالت کند بر نعمت و خیرات و دوستی اما مریخ از بهر آن اند رسادس و ثانی عشرات که هردو دلالت کند بر بیماری و همسایان دارند اما زهره خطش اند رسابع از بهر انکه دلالت بر زنان کند و خط دیگرش اند رخامس است که دلالت بر عشق بازی و هدیها اما اما عطارد از بهر ان خطش اند رثالث و تابع است که هردو دلالت باصناف علوم

دارند و اعتقاد دیگر خط ستارگان نزدیک برج نزدیک خط ستارگان ماده در برج ماده
دیگر خط ستارگان در روز فوق الارض و ستارگان ماده در شب تحت الارض و جمله خطها
براین قیاس باید کردن باشانزدهم دربیان اوجات و حضیض ستارات بدانکه اوج
جایی باشد از فلک که چون ستاره بدآن جایگاه رسد غایت بلندی وی باشد
از زمین و برابر آن حضیض خوانند و آن کوتاه ترین جایی باشد از فلک که چون
ستاره بدآن جایگاه رسد غایت بلندی وی باشد از زمین و غایت قوه کواکب
در اوج باشد و غایت ضعف او در حضیض باشد و هرگه که ستاره در نیمه اول باشد
اندر فلک اوج صاعد باشد و اوج در یکموضع ثابت نیست و در ده سال نه دقیقه
حرکت دارد و اوج بحقیقت از زیج توان دانست و صورت اوج و حضیض اینست



اما جوزهرات اینجا بگاهست که فلک ستاره و فلک شمس برهم افتد ازاجوزهرات خوانند
و برابر وی ذنب خوانند و هرگه که ستاره از جوزهر بذنب میشود عرضش شمالی بود
و هرگه که از ذنب بجوزهر میشود جنوبی و هرگه که میان جوزهر و ذنب باشد غایت

عرض باشد وهرگه که با راس وذنب باشد عرضش نباشد وچون زحل انجاست که



دوری او از حمل شتا دو درجه بود اما شمس را راس حمل است وذنب میزان واز ان مشتری مریخ راس وزهره وعطارد وقمر معروفست ودر تقویمها نویسند باب هفدهم در بیان صعود وهبوط افتاب بدانکه افتاب از اول درجه حمل تا اخر سنبله شمالی باشد واز اول میزان تا اخر حوت جنوبی وچون افتاب باول نقطه حمل رسد شب وروز با یکدیگر راست شود وروز زیادت میشود وشب نقصان واخر جوزا انجا اطول النهار باشد وافتاب صاعد وشمالی باشد وچون بنقطه سرطان اید روز میکاهد وشب می افزاید تا اخر سنبله انجا روز وشب با یکدیگر راست راست شود وافتاب هابط وشمالی باشد وچون بنقطه میزان اید تا اخر قوس شب می افزاید وروز میکاهد وافتاب صاعد وجنوبی باشد واز نقطه اول جدی تا اخر حوت روز می افزاید وشب میکاهد وافتاب صاعد وجنوبی باشد

وصعود وهبوط افتاب دراین دایره نوهم کنند



باب بجدهم در معرفت طالعها بدانکه چون فرزند از تاریکی رحم بروشنائی دنیا
آید هر درجه از فلک بر خط افق مشرق بود انرا طالع خوانند اگر درجه سعد باشد
دلیل کند بر سعادت و اگر درجه نحس بود دلیل کند بر نحوست و اگر ستاره سعد
به تثلیث یا تسدیس نگرد دلیل کند بر سعادت و اگر ستاره نحس از تربیع و مقابله
نظر کند بغایت بد باشد و دوم طالع را مایل الوتد گویند و سیم را ساقط عن
الوتد و هفتم وتد غارب و هشتم مایل الوتد و نهم ساقط عن الوتد و دهم وتد
وسط السما و یازدهم مایل الوتد و دوازدهم ساقط عن الوتد و از نظرات
مثلثی در تثلیث و قوت بیشتر دارد و زهره در تسدیس زحل بمقابله نحوست
بیشتر کند مریخ تربیع تثلیث ☉ تمام دوستی تسدیس ☽ نیم دوستی تربیع ☿ نیم
دشمنی مقابله ♂ تمام دشمنی ♄ یک دقیقه چنانکه در زیج اکردم



باب نوزدهم در بیان حالات ستارگان بدانکه حالات ستارگان بسیار گونه است
اما آنچه چاره نیست در دو نسخی یازده گونه است اتصال انصراف اقبال ادبار نقل
جمع منع رد دفع قوت دفع طبیعت دفع تدبیر اما اتصال همیشه ستاره رو در رو باشد
بستاره دیر رو و هر گه که ستاره زود رو در برجی بود بده درجه و دیر رو در
برجی دیگر بیازده درجه از ثالثیت یا تسدیس این زود رو متصل باشد بدان دیر رو
و اگر هر دو بیک برج باشند انرا قران خوانند انصراف ستاره زود رو از ستاره
دیر رو در گذشته باشد بیک درجه یا دو درجه انرا منصرف خوانند اقبال آن
بود که ستاره اندر روند باشد یا آن برج که بوتد خواهد شد انرا مقبول خوانند
ادبار آن بود که ستاره ساقط باشد از وتد یا از خشی برگذشته بود و بهیچ
سعد نه پیوندد چنانکه هم حرم خویش بدان ستاره پیوسته بود نقل دو گونه
بود اول چنان باشد که ستاره زود رو از ستاره دیر رو باز گردد و بدیگر پیوندد
طبع آن ستاره بدان دیگر دهد که بدو خواهد پیوست دوم چنانکه ماه بزهره پیوندد
و زهره بمریخ جمع آن بود که ستاره چند بیک ستاره پیوندد و آن نور همه
جمع کند منع بر دو گونه باشد یکی آنکه ستاره زود رو بستاره دیر رو پیوندد
آن زود رو متصل باشد بستاره دیر رو و مجامعت منع کند دوم ستاره
زود رو پیوسته باشد بستاره دیر رو یا ستاره گرد آمده باشد زود تر از
آنکه بدو پیوندد و حاجت منع کند آن بود که ستاره بستاره راجع پیوندد
یا محترق یا از هبوط دفع قوت آن ستاره بستاره پیوندد و از خانه خویش قوت
خود بدان ستاره دهد که بدان پیوندد دفع طبیعت آن بود که ستاره بستاره پیوندد

از خانه

از خانه یا از مثلثه طبع خویش بدان ستاره دهد که بدو پیوندد دفع تدبیر ستاره
زود در و بستاره دیر رو پیوندد و تدبیر خویش بدود هد مسئله دیگر هرگه که ماه بشش درجه ازان
ستاره کمتر بود که بدو خواهد پیوست ماه را ذاهب گویند یا اتصال ستاره و اگر درجه
هر دو یکی باشد حقیقت امیزش باشد و اگر ماه از ستاره شش گانه دور شده باشد منصرف
گویند و خالی آلیر آن بود که یک ساعت روز بهیچ ستاره پیوندد و وحشی آلیر آن بود که او
روز بهیچ پیوندد و ناگاه او را اتصال پیدا شود و قران آفتاب و ماه اجماع گویند
و مقابله و استقبال این دایره اینست



باب پنجم در معرفت رباط کواکب و خفی و پیری و غفل چون پیش از آفتاب برآید مشرقی گویند
و چون از پس آفتاب فرو رود مغربی و چون میانه او و آفتاب بیست درجه باشد ناپدید
شود و چون آفتاب از او بیست درجه بگذرد پیدا شود و از میان او و آفتاب صد و
بیست درجه بگذرد مستقیم شود و چون صد و بیست درجه گذشت راجع شود تا آفتاب
بصد و بیست درجه او رسد مستقیم شود مشتری چون میان او و آفتاب پانزده درجه
باشد ناپدید شود و چون از آفتاب پانزده درجه بگذرد پیدا شود و چون از آفتاب صد
و بیست درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب بصد و بیست درجه او رسد مستقیم شود

پنج چون او و آفتاب بیست درجه باشند ناپدید شود و چون بیست درجه از آفتاب بگذرد پیدا شود و چون آفتاب از آن نود درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب نبود درجه او رسد مستقیم شود و نهره چون میان آن و آفتاب هشت درجه باشد ناپدید شود و چون از آفتاب هشت درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب بحمل و هشت درجه رسد مستقیم شود عطارد چون میان او و آفتاب سیزده درجه شود ناپدید شود و چون سیزده درجه بگذرد پیدا شود و چون از آفتاب بیست و هفت درجه بگذرد راجع شود و چون آفتاب ببیست و هفت درجه او رسد مستقیم شود و این که گفتیم همچنین است در زیج بتحقیق توان دانست



باب بیست و یکم در بیان خسوف قمر و کسوف شمس بدان که خسوف قمر وقت استقبال بود و کسوف شمس وقت اجتماع و سبب خسوف قمر آن باشد که ماه مقابل آفتاب بود و نزدیک باشد بعقده راس یا ذنب و ماه را عرض اندک بود پس عقده و میانه زمین که ثابت است نور آفتاب از قمر قطع کند پس بسبب عرض جرم ماه سیاه باشد و خسوف بدار استقبال بهیچ وقت دیگر نباشد اما کسوف وقت اجتماع باشد نزدیک بود بعقده و قمر را عرض نبود یا اندک بود پس چون با آفتاب پیوندد و جرم ماه بحجاب آفتاب شود کرفه نماید و در هر شهری ثقاوتی

باشد

باشد بسبب اختلاف منظر الابصار وخسوف قمر را مکث باشد یعنی درنگ واقتا بدا مکث نباشد
واز جانب مغرب بگیرد وهم از جانب مغرب کشادن گیرد زیرا که جرم ماه از آفتاب کوچکتر است
وسبک رو تر واز آفتاب زود بگذرد ومیان طالع وسط خسوف بیرون آرند واز وی
احکام سازند وهر ساعت خسوف را ماهی تاثیر نویسند وهر ساعت کسوف را سالی تاثیر
کوید بشرط آنکه شهری بود که منسوب بود ببرج کسوف





باب چهارم و دویم در منازل قمر

			شرح منازل		
سرطان	ط	حمل	دو ستاره است روشن درخط میان اوشان بمقدار بیست وینزدیک جنوب الشان ستاره ایست فرد انرا ناقع خوانند وماه اینجا بسیار نشیند		٥
ثریا	ك	ثور	سه ستاره است بر رنگ بدنبه خط میان او وشرطین بمقدار رمحی وماه گاه گاه اورا بپوشد		٥ ٥
دبران	ه	جوزا	شش ستاره است بمجموع وکوشه انگور ماند ومنزلی متلوث دانند اورا وبدین خوانند ماه گاه گاه اورا بپوشد		٥ ٥ ٥ ٥ ٥
هقعه	ل	سرطان	ستاره ایست روشن سرخ اورا عین الثور خوانند واو با سه کوکب دیگر شمال مائی است قمر اورا گاه گاه بپوشد		٥ ٥ ٥
هنعه	ل	اسد	سه ستاره است کوچک بدین شکل مثلثی ونقطه میان ماند بر سر جباره است وبطلمیوس اورا سه ظاهر وماه گاه گاه نزدیک او شود		٥ ٥
ذراع	ا	سنبله	دو ستاره است یکی کوچک ودیگری بزرگ وروشن بر بعد ذراعی دو کف ونیم بود وبعد دو پای خوانند وماه گاه گاه اینجا بپوشد		٥
نثره	ب	میزان	دو ستاره است روشن درمیان قوابض وعرب اورا ذراع مبسوط خوانند وذراع منقوط شعریان مرغوانند وماه گاه گاه اورا بپوشد		٥ ٥
طرف	و	عقرب	چون پاره ابریست در سینه سرطان درمیان هما کوکب بر خط میل منحرف وماه گاه گاه اورا بپوشد		٥ ٥
جبهه	ط	قوس	دو کوکب است نورد ماه بر شمال اینان رسد عرب کوینده طرفه از اسد است		٥ ٥
زبره	ا	جدی	پنج ستاره است مرضلعی مجوف بزرگتر بر طرف خط است ازانند جنوب آورا اکلیل لاسد خوانند قمر اورا گاه گاه بپوشد		٥ ٥ ٥
صرفه	ط	دلو	دو ستاره است روشن بعد اینان بمقدار یک زبره اسد است وقمر گاه گاه طرفی ازاو بپوشد		٥ ٥
عوا	ز	حوت	ستاره ایست روشن ازنق راول از برج سنبله است وماه ازجانب جنوب او محاذی او شود واورا بپوشد		٥
سماك	ه	قشر اول	پنج ستاره است روشن بر سینه عذرا وخارج او سه دیگر کوچک درجانب جنوب وماه اورا بپوشد		٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥ ٥
			واین اعزل است ازعذرا اول است بر کف دست عذرا ومنطقه نزدیک وماه گاه گاه اورا بپوشد		٥

تمامت منازل قمر

خمسه المتحیره بغیر منطقة البروج

نامت منازل قمر

منازل					
مواضع منازل	منازل	بطالع	شرح منازل		
ارو ٥٥	غفر	حمل	شرطین اول	سر ستاره روشن بر الرسماک برطرف دامن عذرا بر یک خط معوج و ماه گاه گاه او را بپوشانند	٥ ٥
باو سما		الحط			
او سما	زبانا	و	شرطین ثانی	دو کوکب روشن میان ایشان مقدار رمحی و بیم پیمان نهاده و خم ایشان را اگر بپوشانند	٥ ٥
باو ٨٨ ج					
ارو ٨٨ ج		لط		سه کوکب اند بر خطی منحوس مانند عقره و بعضی بر انند که جبهه عقرب است و جبهه سه کوکب روشن است نزدیک قلب	٥ ٥
مار لد	کلب	مه	بطین ثانی		
ارو ج لد				ستاره است سرخ از قدر ثانیه منطقه البروج نزدیک و جنوبی از منطقه ماه گاه گاه او را بپوشانند	٥ ٥ ٥
مار کاو	قلب	ا	کانون اول		
ارر کاو				دو کوکب است روشن برطرف یمانی عقرب بر موضع قلبش میان مقدار یک رمح خرد او را بپوشانند	٥ ٥
مار ٥٥	سوله	ز	کانون اول		
مار ٥٥				چهار کوکب است بر شکل بیضی منحرف و نزدیک یکدیگر چهار دیگر نه عرب نظایم صلاور خوانند ماه بعضی از ایشان بپوشانند	٥ ٥ ٥ ٥ ٥
مار ٥٥	نعایم	ح	کانون اول		
مار ٥٥					
ارح ٥٥	بلده	ط	کانون ثانی	قطعه است از آسمان بدو هیچ ستاره نیست و از براین اندازه فرا کنند و بعد از قطعه کوکب است که اندازه فرا کنند	٥
ماط ٥٥		ح			
ارط ٥٥	ذابح	ی	کانون ثانی	دو ستاره است از بیش مدار و ستاره خورد است در میان ایشان کوینده که این کوینده است که دفع میکنند	٥ ٥
ماط ٥٥		ط			
ارط ٥٥	بلع	ب	شباط	دو ستاره است روشن از پشت مدار میان ایشان مقدار یک گز و مقدم ایشان ستاره است خورد کوینده او را فرو میبرد	٥ ٥
ماط ٨٨ ج		ه			
ارط ٨٨ ج	سعود	ح	شباط	ستاره است برخطی منحوس میان شمال و جنوب از سوی مغرب یکی کوکب مدار است و بقی منحوس اند	٥ ٥
ماح ج لد					
اب ج لد	اخبیه	ج	اذار	چهار کوکب اند بر مثال مثلثی و یکی در میان مثلث و ان بعد است و ان سه دیگر کوچک او را بپوشانند	٥ ٥ ٥
ماب کاو		ح			
ارب کاو	مقدم	کا	اذار	دو کوکب است روشن میان ایشان مقدار رمحی و بزرگتر مثلث الراس خوانند و ماه محاذی ایشان نشود	٥ ٥
ماما ٥٥		لو			
ارا ٥٥	مؤخر	میان	اذار	دو کوکب اند اندر میان ایشان مقدار رمحی و خمار و ایشان سوی الوسط خوانند	٥ ٥
ماا ٥٥		ارط			
٥٥٥	شا	لو	نیسان	کوکبی روشن است نزدیک سراه المسلسله و قمر نزدیک او نشود	٥
ماا ٥٥٥		ا			

انجا بود شرح منازل قمر

ذابح بصورت مدرایت که کوینده گوسفند
دارد ذابح محمد از بهر آنکه تا کند
ذبح دشمنان بکرد محمد ذابح بخشن کاردات

باب بیست و سیوم در بیان ثوابت و جهات ایشان بدانکه ثوابت سخت بسیار اند چنانکه در شمار نیایند و جمله در جرم فلک هشتم نشانده و این نزاشت از بهر آن خوانند که وضع ایشان با یکدیگر بعدها ئی که میان ایشانست هرگز مختلف نشود و اصحاب رصد هزار و بیست و دو ستاره رصد کرده اند و موضع ایشان در طول و عرض دانسته اند و کوکب در بزرگی و خوردی یکسان نیستند و اصحاب این صناعت ازا صنف کرده اند و پنج نهاده اند و ازا اقدار و اعظام نام کرده اند و هر کدام که بزرگتر است ازا بنجمله کهتر اند ازا قدر اول است و انچه ازان خوردتر است اعظیم ثانی و انچه ازا خوردتر است اعظیم ثالث برابن قیاس و این هزار و بیست و دو ستاره در چهل و شش صورت حصه کرده اند دوازده درمیان دایره است و ازا منطقه البروج خوانند و بیست و یک در شمال و پانزده در جنوب و این تقریر صورتها ازجهة آن کرده اند تا بضبط ایشان کرد چون خواهند که تعریف کوکبی کنند گویند کوکبی بر دست فلان صورتست یا بر چشم فلان صورتست و طریق حصر ایشان اینبود که کوکبها درنگریسته و توهم کردند که این جمله بشکل فلان حیوان یا فلان چیزست و موضع هر کوکبی بدانصورت بدانستند و انکوکب را بنام انخواستند اکنون ابتدا کنیم بصورتهای شمالی آن

باب اصناف

وانصورت دبی است ایستاده و کوکبا وهفت است و عرب ازا بنات النعش صغری خوانند و چهار کوکب که نعش اند بر شکل مربعی منحرف اند بر بهنا و بنات اوبه کوکب اند که دنب اوست بر خط منحرف و انصورت بیرون یک کوکبست و انکوکب که بر طرف دنب اوست حدی خوانند و از دلایل قبله یکی اینست که نزدیکترین کوکبهاست بقطب شمالی عالم که رصد کرده اند و اند و کوکب روشن که نعش اند فرقدین خوانند

کار انصورت یک کوکبست

وصورت

وصورت دیگر دب اکبر است بیست وهفت کوکبست وخارج آن صورت هفت
کوکبست اند انبات الفرق کبری خوانند چهار ربع بدن اوست وسه بدنب واندکی
برطرف دنب اوست فاید خوانند واندکه بدو نزدیکست عناق خوانند واندیگر
که برسم دنب اوست حقیر خوانند وبه نزدیک عناق کوکبی خوردست واندا سها
خوانند وصورت دیگر شیخ است بیست ویکستاره است وصورت مارئی نقش است
وصورت دیگر فیقاوس است واندا مقتهب خوانند ویازده کوکب است دوتای
او باکوکبی دیگر بشکل مثلثی بزرگ صورت دیگر حواست واندا صباح وفارش
الما خوانند وصورت مردی ایستاده دو دستها کشاده وکوکب او بیست و
دو است وخارج صورت یکی است درمیان دوپای او واوراسماک رامح
خوانند واز ان کوکبیاست که در قدر اول باشد وصورت دیگر فکه است و
اندا کیل شمالی خوانند وعامه مردم کاسه مسکینان خوانند ودر دست راست او
رخه افتاده است برمثال کاسه لب شکسته وستارکان این صورت هشت اند دیگر
بای علی امرئه است برمثال مردی بزانو درآمده وستارکان او بیست ونه وخارج آن
صورت یکی است وصورت دیگر حنق در این رسوم خوانند وکوکب او دهند واز
این جمله کوکبی است از قدر اول واندا شر واقع گویند وعوام سه پایه ویک پایه
خوانند وصورت دیگر پیه بطایر خوانند هفده کوکب است وخارج صورت دو کوکب
است واز جمله کواکب این صورت کوکبیست روشن از قدر دوم واندا دنب آلدجاجه
وصورت دیگر ذات الکرسی خوانند سیزده کوکب است واین صورت زنی است برکرسی
نشسته ویا بیا فروکذاشته وکوکب روشنی است از قدر ثالث واندا کف الخضیب

خوانند وصورت دیگر رس الدب و عامل رس القول خوانند بیست و شش ستاره است
و خارج صورت سه ستاره و این صورت مردی است بر پای چپ خوابیده است
و دست راست بر سر نهاده و بر دست چپ بر می زند کرده و انرا برغول خوانند و صورت
دیگر ممسک العنان و صورت مردیست ایستاده بیکدست تازیانه کرده و کوکب او چهارده است
و انرا بخمله کوکبی است روشن از قدر اول و انرا عیوق خوانند و صورت دیگر
حوت الفم بیست و چهار کوکبست و خارج او نیز کوکبست و این صورت ما را فاست و صورت
دیگر ما را فاست و این ما را فاست و انرا حوت خوانند بعده کوکبست و صورت دیگر قیطس
خوانند بیست کوکبست بر صورت پیری دیگر عقاب خوانند نه کوکبست و خارج آن
شش کوکبست و از کواکب او نیز ها پیداست و انه کوکبانه بر یک خط و صورت
دیگر قطعة الفرس خوانند چهار کوکبست و صورت دیگر فرس اکبر خوانند بیست کوکب
است و این صورت چنان است که او را سر و دو دست بود و کفل و دو پای نه
و صورت دیگر مراة المسلسلة بیست و هفت کوکبست بر صورت زنی ایستاده و دستها بان کشیده
و زنجیری بر دو پای او نهاده و بعضی گویند زنجیر بر دست اوست و صورت دیگر
مثلث چهار کوکب بر مثال مثلثی که او را طولی باشد این صورت کواکب شمالی آنرا
اول علی میزده کوکب دیگر ثانی و سه کوکب و بر آن از قدر اول در دست دیگر
جوزا بیست و هفت کوکبست و خارج انهفت کوکب بر شکل دو کوکب ایستاده و دست بر دوش
یکدیگر نهاده سرطان هفت کوکب و خارج انچهار کوکب بیست و هفت کوکب و خارج
انهشت کوکب قلب الاسد در قدر اول در و سنبله بیست و هشت کوکبست و بقولی
بیست و شش و صورت دیگر میزان هشت کوکب و خارج از صورت نه کوکب بر مثال ترازو

صورت

وصورت دیگر عقرب بیست ویکوکب وخارج از صورت سه کوکب وصورت دیگر قوس
وراعي نیز خوانند وقلب العقرب باول این برج رسیده است وسي ویکوکبست بر
صورت حیواني مرکب از ادمي واسبي وکمان در دست گرفته وصورت دیگر جدي
بیست وهشت کوکبست وصورت دیگر دلو وباکب الماء نیز خوانند وچل ودو
کوکبست وبیرون از وي سه کوکبست صورت دیگر حوت سي وچهار کوکبست
وصورت چهار کوکب اینست صورتهائکه بر منطقة البروج اند اما صورت نهاي جنوبي
اول قیطس است دوکوکبست برصورت حیواني بحري که اورا دو دست ودو پا
بود چون مرغ دیگر جبار سي وهشت کوکبست برصورت مردي بدست عصائي
گرفته وشیر بر میان بسته واین صورت نیز جوزا خوانند وکوکب منکب الجبار وقدم
الجبار از قدر اول درویند وهقعه نیز از منازل انجاست دیگر ارنب سي و
چهار کوکب برمثال جوي باریک گردشها ودر اخر کوکبي روشن واورا اخر الارنب
خوانند دیگر نهر دوازده کوکب دیگر حلب اکبر هجده کوکب وخارج ان صورت
یازده کوکب دیگر حلب اصغر دوکوکبست وکوکب آن یکي شعري ثاني خوانند وانکوکبي
روشن است از قدر اول وصورت دیگر سفینه چل وپنج کوکبست وسهیل انجاست
از قدر اول وصورت دیگر شجاع بیست وپنج کوکب وصورت مادي دراز بر نقش
است وصورت دیگر کاس وما کاسه نیز خوانند شکلي هستند برابر عث کوکب دیگر
غراب هفت کوکب قیطوس است سي وهفت کوکب برصورت حیواني مرکب از اسپ
وآدمي وبدنباي او کوکبي است روشن از قدر اول واورا رجل قیطوس خوانند
وصورت دیگر سمک رامح نوزده کوکب وصورت دیگر عنان است هفت کوکب صورت

فاعلم ان الکواکب الثابتة ... منکب ... الملسلة ... الجوزاء ... الجوزاء ... الجوزاء

یعنی معظم ساوش خوانند و دویم هفده و سیم نثره و این هر دو از منازل قمر
خمر اند و چهارم آنست که از پس و پیش عقب برآید و پنجم عین آرامی است و بنت
صورتها چنین است و الله اعلم

سیزده کوکبیست عرب انزاقیه خوانند بر صورت
کبوتری و صورت دیگر جنوبی آن یازده کوکبیست باب بیت و بهایم
در شرح اقالیم سبعه بدانکه زمینی در جنب آسمان بر مثال مرکزیست بدایره و آنچه
معمورست بچاریکی است از طرف شمال و بهفت قسمت کرده اند و هر قسمی را
اقلیمی خوانند و در هر اقلیمی در هر ساعت تفاوتی باشد و اشکال اقالیم
در دایره نموده شود و عرض و ساعت و مطالع هم در میان جدول بنمائیم



مطالع البروج

القمر	عطارد	الزهرة	الشمس	المريخ	المشتري	زحل	الأقاليم		
هفتي	ششنه	پنجشنبه	چهارشنبه	سيشنبه	دوشنبه	اكل	الكواكب		
لوح	ه ل	ه ح	ه ل	ه ح	ك ر	ح ح	الساعات		
ع	مه	ما	لو	لء	ح ل	لول			
الدك	ه ه	ول	ط ب	ك ء	الد ع	الدك	سرحسه	الحمل	
ح ح	الط ب	كاك	ك ص و	الد ب	ك ر	الد د	سرحسه	ثور	
الو ر	ح ع	ح م	الط و	الط ه	الد خ	لا د	سرحسه	أجوزا	
لو ه	لولد	له ء	له ه	لد لو	ل ل	ح الو	سرحسه	سرطان	
ماله	الط ر	ح ك	لو ح	له لو	لد ب	لب د	سرحسه	الاسد	
ماك	الط ر	ح و	لو ح	له لو	لد د	لاك	سرحسه	سنبله	
ماك	الط ر	ح و	لو ح	له لو	ح ح	لاك	سرحسه	الميزان	
ماله	الط ر	ح ك	لو ح	له لو	ح ح	لب مد	سرحسه	عقرب	
لوه	لولد	له ح	له نه	لد لو	لد نه	ح الو	سرحسه	قوس	
الو ر	ح ح	ح م	الط ر	الط نه	لد ب	لا و	سرحسه	جدي	
ح ح	الط ب	كاك	ك ص و	الد ب	ك ل	الد د	سرحسه	الدلو	
الدك	ه ه	ول	ط ب	ك ء	الد ح	الدك	سرحسه	حوت	

طالع المولود

باب بیست و چهارم در تدبیر ماهیت کواکب در بروج

	الشمس	القمر	الزحل	المشتری	المریخ	الزهره	العطارد
الحمل	نر	مذبر	نر	نر	نر	ماده	مذبر
الثور	مخنث	ماده	ماده	مذبر	مخنث	ماده	ماده
الجوزا	نر	مخنث	نر	نر	نر	مخنث	نر
السرطان	مذبر	ماده	مذبر	مخنث	ماده	مخنث	ماده
الاسد	نر	نر	نر	نر	نر	مذبر	نر
السنبله	مخنث	مخنث مذبر	مذبر	مخنث	ماده	ماده	ماده
المیزان	نر	مذبر	مذبر	نر	مخنث	مخنث	نر
العقرب	مذبر	ماده	مذبر	مذبر	مخنث	ماده	ماده
القوس	نر	مخنث	نر	نر	نر	مذبر	نر
الجدی	مخنث	ماده	مذبر	مذبر	مخنث	ماده	مخنث
الدلو	نر	مخنث	نر	نر	نر	نر	نر
الحوت	ماده	ماده ضعیف	مخنث مذبر	مذبر	مذبر	ماده	ماده

باب بیست و ششم در دراز و کوتاه بودن کواکب بروج

الکواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
الحمل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	دراز	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
الثور	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
الجوزا	سخت دراز	کوتاه	کوتاه	معتدل	دراز	کوتاه	معتدل
سرطان	معتدل	کوتاه	کوتاه	کوتاه	معتدل	کوتاه	کوتاه
الاسد	سخت دراز	معتدل	کوتاه	دراز	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
سنبله	دراز	سخت کوتاه	معتدل	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
المیزان	دراز	کوتاه	معتدل	معتدل	دراز	کوتاه	معتدل
عقرب	معتدل	سخت دراز	کوتاه	سخت دراز	معتدل	سخت کوتاه	کوتاه
القوس	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	سخت دراز	سخت دراز	معتدل	سخت دراز
جدی	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	کوتاه	معتدل
الدلو	دراز	کوتاه	سخت دراز	معتدل	سخت دراز	کوتاه	معتدل
الحوت	معتدل	سخت کوتاه	کوتاه	کوتاه	معتدل	سخت کوتاه	کوتاه

باب بیست و هفتم در بیان رنگ کواکب بروج

الکواکب	شمس	قمر	زحل	مشتری	مریخ	زهره	عطارد
الحمل	اشقر	زرد کون	سرخ وسیاه	لعل رنگ	میکون	سرخ فام	اشقر
الثور	خاک رنگ	سفید یاه یکی	ازرق	سپید	لعل رنگ	سیاه کون	فیروزه رنگ
الجوزا	زرد سرخ فام	ازرق	سیاه سبز	خاک رنگ	کردالود	سیاه سبز	فستقی
السرطان	زرد سرخ فام	ازرق	سیاه	اشهب	سرخ سیاه	میکون	اسمان کون
الاسد	مورد رنگ	مورد رنگ	سرخ سیاه	لعل رنگ	اشقر	لعل کون	بنفش
السنبله	مورد رنگ	کردالود	ازرق	کردالود	میکون	سفید	فیروزه
المیزان	سرخ سیاه	ازرق	سرخ سیاه	میکون	لعل فام	سیاه کون	ازرق
العقرب	سبز تاریک	میکون	سیاه سرخ	میکون	لعل رنگ	میکون	ازرق
القوس	سرخ	سفید تاریک	مورد رنگ	سفید	لعل رنگ	سفید یاه یکی	مورد رنگ
الجدی	سبز تاریک	ازرق	سیاه سرخ	سفید	سرخ فام	میکون	ازرق
الدلو	ملوقی	ازرق	سیاه	ازرق	سرخ فام	ازرق	زرد
الحوت	زرد سفید	سفید	میکون تاریک	سفید	سرخ سبز	سفید	زرد

باب بیست و هشتم در اختیارات بدانکه قوام همه کارها بصلاح وقبول قرات وصلاح
خداوند خانه قمر وصلاح خداوند خانه عرض وصلاح طالع هر کاری که زود ازان اشغال
کند خانه طالع با قمر در برج منقلب کرده وباید که معود باشد وهر کاری که خواهیم که نه
دیر برآید ونه زود باز کردیم برجها از دو جدین وهر کاری که خواهیم تا بماند قمر در برج
ثابت وبرجهای نهاری کارهای روز برا کرده است وبرجهای لیلی کارهای لیلی چون
طالع بود یا قمر در آنبود یعنی در برج نهاری یا برج لیلی قمر در طالع بیمه اختیار بر اندوم است
مگر چیزی فروختن چون معود باشد یعنی قمر یکی بنود اختیارات از نظر لحسان چون نگیرند
یا تدبیس نکرند وسعدان چون تربیع ومقارنه نکرند چون طالع قمر نبود یکی از دو سعد
در وسط السما باید یعنی مشتری وزهره دانخوست دور وید یا پادشاه باید که قمر در برج آتشی
باشد ونظر مودت با آفتاب نگران ودور از جاسده ذنب ومقابله زحل وتربیع مریخ باید
که ماه در جوزا یا میزان باشد خاصه که بمشتری می پیوندد واگر در حوت بود هم شاید
باید که ماه در جوزا او میزان ودلو ونیمهٔ آخر قوس بود واگر ماه در قوس بود بنده فرد بزرگوار
باشد ونباید خرید بنده چون ماه در سرطان وعقرب وحوت باشد چون ماه در این برجها باشد
بنده وپرستار درد باشد خرید فرزند کردن نیک باشد ماه اندر سرطان وعقرب وحوت ونیمهٔ
آخر ازجدی خریدن باید که قمر در برج سنبله وحوت بود وجسیم ازجدی که نسر
طایر است بجاست ودجاجه نیز بجاست خریدن انچه سم یکباره باشد باید که ماه در نیمهٔ
آخر قوس بود وسم تکافه ماه در حمل وثور ونصف اول ازجدی وهر چه صیکال دارد ماه در
اسد باشد خاصه که بمریخ پیوندد واز نظر دوستی خریدن وزن نیک باشد ماه
در جوزا او میزان واسد ودلو درجت میانه ماه در سرطان وعقرب ونیمهٔ آخر ازحوت ودرج

نشاندن ماه در ثور باید و تخم کشت در جدی نیکو باشد عمارت ابنا کردن بوی کندن نیکو
باشد ماه در برج آبی و در دلو نیز نیکو باشد اما سرطان آب باران را شاید و عقرب
آب روان و حوت آب ایستاده جامه بریدن و پوشیدن ماه باید که در برج منقلب باشد و
نشاندن ماه در برج ثابت خصوص اسد و قمر در برج ذوجسدین هم نیکو باشد کودک بکتاب
نشاندن باید که ماه در جوزا یا سنبله یا قوس باشد و عطارد مشرقی و سعود باشد سفر
کردن اگر خواهد که زود بیاید قمر در برج منقلب باید و اگر خواهد که میانه بود در بارگشتن
قمر در برج ذوجسدین و اگر خواهد که دیر باز آید قمر در برج ثابت شروع کردن قمر در ثور
باید و نیمهٔ آخر جوزا و زن سوی کرده قمر در سنبله نیکوست اما بطلیموس گوید شرح
در برج ثابت نیکو نظر مشتری و در دلو نشاید که زن زشت بود و در قوس با حیلت
باشد و در حوت بد خوی شیر بنی خریدن ماه در برجهای بادی نیکو بود و اگر با حساب
نکند خوشتر باشد سوری خریدن قمر در برج آبی باید تخم قمر در برج خشکی باید نیکو بود داروی
خوردن ماه در برج آبی و خداوند طالع بسیاره پیوندد که تحت الارض باشد از بهر
آنکه دارو فعل نیمه زیر کند و اگر سیاره فوق الارض پیوندد قی کند و اگر ماه بمشتری
بود دارو ضعیف بود از بهر آنکه مشتری معین طبیعت است و طبیعت قوی کند و همچنین
طبیعت قوی بود دارو منع کند و کروهی گفته اند دارو نباید خورد که ماه در حمل و ثور
وحدی باشد ولیکن قی و غرغره شاید رگ زدن و حجامت نیک باشد قمر در برج نار و هوائی
نکو جوزا از بهر آنکه دلالت کند بر دستها و در هر موضعی که دلیل قمر بود آهن نباید رسانیدن
حجامت نباید کردن چون ماه در ثور باشد و در برجهای آتشی هم پسندیده است خشته کردن ماه در
عقرب نشاندن و قمر ناقص النور باید و از نظر زحل دور باشد قلعها کندن نباید که زحل منحوس

باشد

باشد و تحت شعاع بود یا با ذنب باشد سلاح نحیست باید که برج منحوس باشد یا با نحس باشد
و دور از مقابله زحل و اگر نظر مشتری با وی باشد هیچ گزندی کمی نرسد از سلاح بناحق
کرده به قتل باید که ماه در خانه مریخ باشد و اگر در برج آبی بود هم شاید چون قتل
از روسیم باید که قمر در برج آبی باشد و نظر سعود بشمس نگران پیرا و عید باید که قمر متصل
بعدان بود و سهم السعادة در اوتاد یا در برج آبی قوی باشد که قمر منصرف باشد از نعدان و اگر نحس
متصل باشد فرشنده را زیانکار خواهد مدا کردن کار ها باید که قمر در برج منقلب باشد و ذکر نده
بشمس و زهره و طالع معود باشد کار ها را ضایع کردن قمر تحت شعاع باید یا تحت الارض و متصل
بعد و دور از نحسان و به تثلیث زحل یا تسدیس مدفونش قمر در برج منقلب باید متصل بکوکبی
که دلیل بود بر طبع بکش و اگر نامه بپادشاه نویسد نظر طالب باید و اگر با شراف نویسد نظر
مشتری باید و اگر بتر کان نویسد نظر مریخ باید و اگر بزنان نویسد نظر زهره باید و این
نظر ها به تثلیث و تسدیس باید بنا انگشتن باید که قمر در برج ارضی باشد مقبول بکوکبی در
شرف و عرض قمر در شمالی و صاعد بدو شی بمشتری نگران زینی فرمایند مانند بنا افکنده
و خانه بهارم معود قمر تثلیث یا تسدیس زحل جویا بر بدن قمر در سیم طالع یا بنجم در برج
آبی متصل بزحل از تثلیث یا تسدیس و مستقیم السیر و زاید السیر و قمر از نحوست پاک
باشد کودک از شیر باز گرفتن باید که قمر سلیم باشد و دور از شعاع شمس متصل بگیرند
خانه و در برجهای آبی نیکو نظر و دور از مریخ فی و نفره کردن باید که قمر سلیم باشد یا در
حمل باشد یا در ثور و طالع در وقت هم این و باید که قمر ناقص النور یا قمر در میزان و عقرب
زاید النور خانه کوفتن قمر در ثور و دهد و جوزا و سنبله و نظر زهره با وی و زهره معود
در خطی از خطها خویش عمر دن قمر در برج آبی باید و سعادت طالع و اوتاد و مواضع

مشتری وبیعت کردن طالع وقت اند وعقرب وقمر بخداوند طالع وشمس سعود بنظر
مودت ثابت خواهش قمر در بیرج ذوجسدین وخداوند طالع در تثلیث یا تدیس شمس
یا مشتری یا زهره در رابع صید ابتر قمر در بیرج ذوجسدین وخداوند طالع قوی وسعود
وخداوند رابع ناقص ومنصرف از بیرج صید ابی طالع وقت بیرج ذوجسدین وخداوند
اندر بیرج عاصی نکرند بخداوند خانه خویش وقمر زاید القوا امن بچشم بردن باید که
قمر متصل بود بمشتری یا زهره وهر دو تحت الارض یا اتصال بیرج وصل حافظت باز نشان
قمر در بیرج ثابت باید وتثلیث وتدیس زهره واگر نظر مودت مشتری دارد نهایت نیکو باشد
واللہ اعلم

	ثابت وسیار حالات قمر کذخدائی قمر بر حد کواکب
شمس	نیکست بناء مسجد وتزویج وملک خریدن وعمارت ودرخت نشاندن
زهره	هیچ کار ریاست یدالا اهلاک بنشیند وخرابی ودارو خوردن
مریخ	هیچ کار رانشاید مگر کمین کردن ونهریت اضرار اظهار دشمنی
مشتری	نیکست دیدن صلحا وفقها وطلب حاجت از نیز دتعالی خواستن
زحل	هیچ کار رانشاید الا ساختن زهرها ومکر وحیله وکمین ساختن
عطارد	نیکست صورت ساختن وعمارتها رفتن وعمارت کردن وکرمابه زدن
قمر	نیکست کرمابه زدن وزینت ساختن ونظافت وبوی خوش
رأس	هیچ کارنشاید الا تملوت وعافیت طلب کردن
ذنب	نیکست زن خواستن وسفر کردن ورسول فرستادن وعتاب
مجرد	هیچ کار راست نیاید خصوص سفر کردن که هیچ فایده ندهد
قمر	حذر باید کردن از همه کارها در این روز
	واللہ اعلم

کذخدائی بر حد

| | | |

مشتری	د	نیکست دیدار اشراف وقضاة وحاجت از ایشان خواستن	
زهره	ه	نیکست عشرت و نو بریدن و پوشیدن	
زحل	ر	حذر کردن از پادشاه	
عطارد	و	نیکست دیدار اصحاب مناصب و وزراء و زر گریز کردن	
شمس	د	نیکست قصد و حجامت و بیاریدن خون و داغ نهادن	
عطارد	ر	نیکست کودک بکتاب دادن و کودک از شیر باز داشتن	
زهره	ب	نیکست لهو و طرب و نو بریدن و پوشیدن و تعلیم موسیقی	
مشتری	و	نیکست دیدار قضاة و وزراء و تعلیم علوم و حاجت از اشراف	
شمس	ر	نیکست ترتیب لشکر و تعلیم صلاح و دیدن امراء و اشراف	
زحل	ر	حذر از دیدن اکابر	
عطارد	د	نیکست قصد دشمن کردن و ترکیب دارو و تعریف بل کردن	
	ج	نیکست ابتدا بتعلیم و مجالسه و مناظره دیوانی	
مشتری	ر	گزیده بهست عقد بیش و تعلیم و نقل و حرکت کردن و نو بریدن و پوشیدن	
زهره	ر	نیکست عیش و عشاق و گرمابه رفتن در رجب و تجمل خشن	
شمس	ب	از جمله اعمال حذر خاصه از سفر و معاملت کردن	
شمس	د	هیچ کار را نشاید الا دار و خوردن و ترکیب زهرها کردن	
زهره	و	نیکست دیدار زنان و اهل طرب و عشاق و عشرت کردن	
عطارد	ج	دیدن اهل قلم را شاید و مناظره دیوانی	
مشتری	ه	نیکست عمارت کردن خصوص عمارت کاریز	
زحل	و	نیکست غدر و شبیخون بر دشمن زدن	

باب سیم در مشاهدات بر منازل قمر

اول	این منزل از اول حمل است ۱۳ درجه نامرکه دران نو پوشد زحمت یابد و در پیش پادشاه نرود و در کار او خوض نکند و هر که با زن پیوندد دشمن شود و زن نباید خواست و دوستی تمام نشود و سفر در اب نشاید و تجارت بد باشد شرکت رود باطل شود و معالجت دعوت نکند اما در آخر این منزل شاید بنده و حمام باید رفتن
دوم	این منزل از ۱۳ حمل است ۱۳ درجه نیک است پیش پادشاه رفتن و در کار بیرون سفر کردن و با دوستان پیوند جستن و برده و جواهر و جانور نباید خرید و نو نباید پوشیدن و علف نباید بهمودن تا برکت برخیزد جور کندن و بناب بستن و معالجت نیکو بود شرکت ۱۳ دارنباشد سفر میانه بود
سوم	این منزل کد ۱۳ حمل است ۱۳ جانور نیکوست با اثاث انتقال کردن و زن خواستن و اسب خریدن و بنیاد عمارت و با دوستان پیوند کردن و تخم کشتن و غله بهمودن اما نو پوشیدن و سفر دریا نکند و محبوس دیر نماند مال یکی از منزل بدست اید صید نیک باشد درخت نشاندن برکت باشد
چهارم	این منزل لد ثور است ۱۳ درین مقام نشاید بودن و بزرگان دیدن کشت نباید کرد و بنا نیک نباشد و درخت نشاید همه زن مخواه و معالجت کمن غله بهمان محبوس در حبس دیر نماند نشستن بد بخت نیکو باشد عمر تر اجمعیت بود پیوند با زنان نیکو باشد والله اعلم
پنجم	این منزل ۱۳ ثور است ۱۳ جز انیکو بود معالجه کردن نشاید زن خواستن و درخت نشاندن و بنا نهادن و کشت کردن نیکو بود پیش پادشاه شدن و با دوستان پیوند جستن سیده و اسب خریدن اما محبوس دیر بماند و مهر سپردن هم نیکو بود شرکت و تجارت نشاید کردن

۲۸	این منزل ط ج جوزاست ما ب نیک بود پیش بکشت ه و بزرگان رفتن و با اشراف دوستی کردن و ابتدا اعمال و بنیاد نهادن و درخت نشاندن و سفر کردن نیکو بود عداوت با دشمن و سفر دور و حبوس که از سه روز تا هفت روز بگذرد و پنجاه روز باشد و معالجت و نوشیدن و پوشیدن نیکست
۱	این منزل مر ثا اخر جوزاست نیک بود با بکشت ه و بزرگان پوشش و نوپوشیدن و بنده و اب خریدن و سفر کردن مجموع باشد خاصه سفر دریا و در کار بزرگان سعی کردن و مخ غله کشتی نیک بود و زن خواستن و نوپوشیدن و شریک نیک باشد اما ابتدای اعمال نشاید و تمام نشود و سعی زهی و معالجت بیمار نکرده باشند
۲	این منزل از اول سرطانست ما ب نا ان اگر در این وقت نو پوشد زود بدرد و نشاید پوشیدن بکشت ه شدن و در کار اشن سعی کردن و با دوستان اتفاق جستن نشاید سفر کردن اما کشت و غله بچودن نیکو باشد و زن خواستن و بنده خریدن و تجارت کردن نیک باشد هر که در این روز زن خواهد تبع تمام نشود
۳	این منزل مه نا سرطانست ما ه مح ان هر که در این روز نو پوشد انرا زحمت رسد و نزد بکشت ها ن نباید رفت و پیوند با بزرگان و باران جو و بنده خرید و غله سکار و مدر و بیمار و سفر کردن و بادشمن جنگ کردن که ظفر تو را بود و امانت در پیش کس منه و عقد کردن نیکو باشد در اول این منزل
۴	این منزل ه مح سرطانست ما ه اسد نیک بود در این منزل هر خواستن و معالجت و نزدیک بکشت ه رفتن و کشت کردن و دو روز اگر غله نباید بچود که در زیر دو سه نباید کرد و شراکت راست شود و حبوس در حبس دیر بماند و نوپوشیدن نشاید و بنا نهادن نیکو باشد

از منازل قمر

۱ شرطین	این منزل ح ط ه بهدهت کاهو نیکو بود در این منزل تردد بستن بجهت ه کهون و زن خواستن و در کار بزرگان سعی کهون و نزد برادران رفتن و غله کاشتن و درودن و پیمودن و بنده خریدن و بهار یک خریدن و بفروختن هر خنک خواستن و بنا نهادن و سفر کهون نشاید کهون
۲ بطین	این منزل ار کاهو بهدهت ع سنبله نشاید ابتدا کارها و کشت غله پیمودن و نزد بجهت ه رفتن و با بزرگان و برادران پیوند جستن و بهار یک خریدن و خرد و ست هیرسن نفر نیکو بود و کشت در ثلث اول رواج شد و نکاح کهون پایدار نباشد
۳ دبران	این منزل ارد ع سنبله بهت ب اندرون نشاید کشت کردن و غله نشاید پیمودن و درودن که از بجهت ه رخت رسد و صلح نکند و نزد بجهت ه نرود و نشاید باد و بنان پیوند جستن نیکو بود نوشیدن و سفر کهون و زن خواستن و بنده خریدن اما حبوس را زیان نارسد
۴ هقعه	این منزل ارد سنبله بهت ا خران ابتدا کارها مکن و کشت مکار و غله مدرو هیمایر و بنا منه و پیش بجهاه مرو و هر خنک و سفر مکن و زن مخواه و درخت نشاید مکرده بود و سفر در آب نیکو بود و حبوس از حبس خلاص یابد
۵ هنعه	این منزل از اول میزان ک ط نیک بود قمر در این منزل محالفت یاران کهون و زن خواستن و بنده و اسب خریدن و کشت کهون و غله درودن و نوشیدن و ابتدا کارها کهون و جوی کندن و سفر کهون نشاید کشت میانه بود هرید و فروخت نیکو بود

دبران

ادنا نازل قمر

حمل این منزل از ثور نا میزانست تا ۱۱ درجه ان نیک بود کشت کردن و غله درو
دن و دش بدیدن و سفر کردن و نزد بهشت ه رود با دوستان بود
جوز و نو پوشیدن که درو بدندان بگیرد یا آتش دران افتد زن مخواه
اشرکت مکن و محبوس زود خلاص شود

ثور این منزل از ۱۲ عقربست تا ۲۴ ان نیک بود با بزرگان و همت یاران
پیوند حسنی و سفر و شرکت کردن و درودن و زخیا از بهر کشت خریدن
نیکو باشد بنده خریدن نیکو باشد اما ندهند و محبوس در حبس
و بر نماند و در این بیمار گران باشد

جوزا این منزل از ۲۵ میزانست تا ۲۹ عقرب ت بدیدن بهمار رفتن غله
مکار و مدرو و بسیمار رفتن مکن و نو پوشیدن و زن مخواه و بنده
و چهاریان نیکو بود خریدن و ش بدنکاح کردن و بنا نهادن نیکو
بود و معالجت و دارو خوردن نیکو باشد

سرطان این منزل از ۲۵ عقربست تا ۲۹ قوس نیکو بود کشت کردن و درودن
ش بدیدن و ش بدسفر کردن و پیشی همت ه شدن و درجت
ش ند و زن خواستی و شرکت دمنازعت بخلاف انجامد و
دلیل جهت باشد سفر دریا را

اسد این منزل از ۲۹ قوس ست تا ۳۰ ان نیک بود در این روز با ملوک و
اشراف مخالطت کردن و کشت و درو کردن و نو پوشیدن و بنده
و اسب مخرید و بنا نهادن نیکو بود و عاقبت او محمود باشد اگر
در این روز زن کند مسرت رسد و محبوس به باشد

اذ منازل قمر

۲۸ غفر این منزل از اوّل قوس است تا اخوش هیچ صنعت در این روز نباید کردن و هر زنی که در این روز بزاید هرگز دیگر باز نکید و دنبه خریدن نیکو باشد و نو نباید پوشیدن که جراحت رسد و میانه جهت غلّه بهمودن و کشت و درو کردن

۱ سعد این منزل از اوّل بدریست تا ۱۰ ان در این منزل نیکو باشد تدبیر صنعت و دعا و معالجه بد باشد و با بزرگان نباید نشست و غلّه کشتن نیکو باشد اما بهمودن نیم باشد که از دست برود و سفر و نو پوشیدن میانه باشد هر زن که در این منزل خواهد روزگار ببرد باید ارنباشد

۱۰ نحس این منزل از ۱۰ تا بدریست تا ۱۳ هر آن نیک باشد دارو خوردن و جامه بریدن و پوشیدن و هر زن که در این منزل خواهند بد باشد و امانت نهادن و سفر و نکاح و بده خریدن میانه باشد انبار زنیکو باشد و هر که در این روز شخصی کشد زود خلاص یابد

۱۳ سعد این منزل از ۱۳ بدریست تا ۱۶ له دلو نیکوست عمارت و باغها بهمودن و زمینها و عمارت عرض لشکر و زن بخانه نباید بردن نیکو به پوشیدن با بزرگان و برادران و کشت و درو و نو پوشیدن میانه باشد و سفر کردن میانه شروع کردن مبارک بود جهت بار کردن خریدن نهایت نیکو به

۱۶ نحس این منزل از ۱۶ له دلو است تا ۱۹ هر آن نیک باشد قصد حصار و قلعه کردن و با آنکه بدر کند مکافات نباید و نیکو باشد رسول فرستادن و عمارت بهمودن و معالجه و سفر نباید کردن و محبوس که در این روز گرفتار شود خلاص نیابد مگر بعد از مدّتی دراز

این منزل از [illegible] دلوست [illegible] حوت نیکوست در این وقت سفر کردن
آتا بد باشد دارو خوردن و نکاح کردن و بنده خریدن آتا بنا نهادن
نیکو بود و محبوس دیر خلاص یابد و معالجت و دعا کردن نیکو باشد
البته نو نباید پوشید تا که زیان رسد

این منزل از [illegible] حوت است [illegible] ان نیک باشد باز رگانی کردن و دارو
خوردن و کشت کردن آتا امانت رسانیدن بده است و هر کس که
در کشتن نشیند رنج بیند و محبوس زود خلاص شود و معالجه و دعا نیکوست و
غله نباید چون که از آفت ده رسد ترک کردن نیکو باشد

این منزل از [illegible] حوت است تا اخوان نیکوست در این منزل باز رگانی
کردن و کشت و عمارت دارو خوردن امانت و قرض دادن نیکست
سفر نباید کرد خانه نباید خریدن محبوس خلاص یابد دعا و صناعت
و معالجت نیکو نیکو باشد هر کار که کند عاقبت محمود باشد والله اعلم

والحکم تم فیه، فیه ما عمل بکفیه یا رب یوم جمعه
۲۴ ذی حجه سنه ۲۴۴ [illegible]

